توحيد عبادت

«یکتا پرستی»

تألیف:

مصلح کبیر و علامة شهیر

آیت الله شریعت سنگلجی 1327هـ

چاپ سوم 1428/1386هـ

ﮋ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﮊ. (هود: ٨٨).

«من جز اصلاح - تا آنجا كه توانايى دارم - نمى‏خواهم! و توفيق من، جز به خدا نيست! بر او توكل كردم; و به سوى او بازمى‏گردم».

ﮋ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﮊ. (يوسف: ٣٩).

«(اى دوستان زندانى من!) آيا خدايان پراكنده بهترند، يا خداوند يكتاى پيروز؟!».

فهرست مطالب

| م | عنوان | ص |
| --- | --- | --- |
|  | **سخن** محمّد باقر سنگلچی **فرزند آيت الله شريعت سنگلچى** | 6 |
|  | **مقدمه طبع دوم** | 7 |
|  | **ديباچه كتاب** | 12 |
|  | **تفسير توحيد و يكتا پرستي واينكه قطب رحى قرآن توحيد در عبادت است** | 18 |
|  | **تقسيم توحيد به توحيد ربوبيت و توحيد الوهيت** | 20 |
|  | **توحيد در علم و گفتار** | 23 |
|  | **توحيد در عمل و اراده** | 23 |
|  | **در حقيقت عبادت** | 26 |
|  | **حق متعال عبوديت و بندگى را صفت اكمل خلق و نزديكترين مردم بخودش قرار داد** | 33 |
|  | **عبوديت بر دو قسم است عبوديت عام و خاص** | 36 |
|  | **پرستش حق تعالى تا وقت مرگ واجب است و هيچ وقت ساقط نخواهد گرديد** | 38 |
|  | **در بيان افضل عبادات و اختلاف مردم در آن** | 40 |
|  | **طريقه محققين اسلام در افضل اعمال و عبادات و آن طريقه ابراهيميه محمديه ختميه است** | 43 |
|  | **شرك بر دو قسم است: شرك اكبر و شرك اصغر** | 46 |
|  | **يكى از اقسام شرك اصغر پوشيدن حلقه يا انگشتر يا نخ يا امثال آنهاست از براى رفع بلا يا دفع بلاء** | 49 |
|  | **از اقسام شرك تبرك به درخت يا سنگ و امثال آنهاست** | 57 |
|  | **يكى از اقسام شرك ذبح و قربانى از براى غير خداست** | 61 |
|  | **قربانى در اسلام** | 64 |
|  | **از اقسام شرك نذر از براى غير خداست** | 69 |
|  | **از اقسام شرك دعا و استغاثه به غير خداست** | 72 |
|  | **از اقسام شرك تنجيم است** | 75 |
|  | **بيان عقايد صابئين** | 75 |
|  | **صابئه بر چهار فرقه منقسم است** | 78 |
|  | **مناظره امام حنفاء ابراهيم با صابئين** | 82 |
|  | **از اقسام شرك اصغر تطير و تشأم است** | 97 |
|  | **از چيزهائى كه در جاهليت شوم مىگرفتند عسطه است** | 102 |
|  | **تفاؤل مستحسن و ممدوح است** | 103 |
|  | **سبب كفر بنى آدم غلو در انبياء و صالحين است** | 106 |
|  | **حقيقت واسطه و وسيله بين حق و خلق** | 110 |
|  | **از اقسام شرك اصغر رياء است** | 129 |
|  | **در بيان اينكه شفاعت براى كسى نافع است كه خداوند از او راضى باشد** | 132 |
|  | **در معنى و حقيقت سببيت و اشتباه مردم در اسباب و عدم توجه مشركين بمسبب الاسباب** | 142 |
|  | **آغاز بت پرستى در بشر** | 146 |
|  | **پرستش مردگان** | 149 |
|  | **اسلام براى حفظ توحيد و سد راه قبر پرستى احكامى وضع فرمود** | 150 |
|  | **زيارت قبور مؤمنين** | 152 |
|  | **زيارت قبر رسول اكرم و ائمه هادين** | 156 |
|  | **سبب پيدايش بت و پرستش آن** | 158 |
|  | **سنگ پرستى** | 159 |
|  | **درخت پرستى** | 160 |
|  | **براى حمايت توحيد نقاشى و مجسمه سازى حرام گرديد** | 161 |
|  | **توحيد مبدأ فضايل است** | 164 |
|  | **در بيان سبب پيدايش شرك و خرافات در اسلام** | 171 |
|  | **مصادر كتاب توحيد عبادت** | 177 |

**براى ارتباط با ما می‌‌توانيد به آدرس زير تماس بگيريد:**

**السعودية: الرياض ـ الرمز البريدي:** (11757) ص. پ: (150103)

www.aqeedeh.com

es@al-islam.com

## 

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، نبينا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين وأصحابه الغرِّ الميامين… وبعد:

پنج سال از انتشار طبع دوم کتاب توحید عبادت (یکتا‌پرستی) تألیف مرحوم پدر بزرگوارم می‌گذرد و چهار سال است که نسخ آن رو به کمیابی نهاده تا بحدی که خواستاران حق و شیفتگان حقیقت که از هر سوی بجستجوی آن پرداخته‌اند به قیمتهای بسیار گزاف آنرا به دست آورده‌اند، و بسیاری هم از یافتن آن نومید و محروم شده‌اند. لذا دوستان از هر گوشه و کنار، چه از تهران، و چه از شهرستانها به من بنده تکلیف نمودند که از برای بار سوم آن کتاب طبع گردد، باشد که جویندگان حق و حقیقت به سرچشمة مقصود رسند. چون چنین دیدم با آقای حسین دانش صاحب و مؤسس کتابخانه و چاپخانة دانش دربارة چاپ آن مذاکره نمودم، ایشان هم با روئی گشاده استقبال کردند، و همه گونه زحمت و نفقة کتاب را بر عهده گرفته و طبع کتاب را بپایان رساندند.

اینک خود را بمفاد من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق موظف باظهار تشکر و امتنان دانسته از جانب خود و برادران ایمانیم از ایشان سپاسگزاری نموده، سلامتی و موفقیت ایشان را از درگاه ایزد متعال خواستارم و امیدوارم که خداوند عاقبت او و خاندان محترمش را محمود گرداند، و جامعة ما را بصراط مستقیم توحید هدایت فرماید.

و ضمناً از مساعی آقای ابراهیم حاجی ابراهیمی تشکر می‌نماید.

محمّد باقر سنگلجی

شهاب الدین

مقدمه طبع دوم

ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮊ. (النمل: ٥٩)، ﮋ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﮊ. (النجم: ٢٣)، ﮋ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮊ. (الأحزاب: ٥٦ ).

چون طبع اول این کتاب مورد توجه اولو‌الالباب واقع گردید و مردمان موحد دانشمند عنایت تامی به آن نمودند و نسخة آن کمیاب گشته حتی به بهای ده برابر فروش رفت دیدم این قیمت بر ارباب خرد اجحافی بزرگ است، و از طرف دیگر عده کثیری از بلاد دیگر برای تحصیل آن بنگارنده مراجعه می‌کردند، لذا بحول و قوة الهی تصمیم بر طبع جدید گرفته شد.

در این طبع مسائلی بر آن افزوده گردید، از قبیل استغاثه به غیر خدا، و پیدایش قربانی در بشر، و سبب بت‌پرستی، و اینکه توحید مبدأ فضایل است، و امثال آن، و دیگر آنکه چون مردم نوعاً به زبان عربی آشنا نیستند و آیات و احادیث در طبع اول معرب نبود و قرائتش مشکل بود، در این طبع تمامی آیات و احادیث معرب شد تا خواننده را در قرائت آن اشکالی دست ندهد.

اگر چه تألیف و نشر این کتاب و کتاب **«کلید فهم قرآن»** و **«محاضرات در شب پنجشنبه»** برای من گران تمام شد، به این معنی که بعضی از اراذل و جهله مردم و کسانیکه استشمام رایحه توحید ننموده حمله‌های شدید بنگارنده کردند و از هیچگونه افترا کوتاهی ننمودند، و آنچه نفس امارة بسوء آنان امر کرد اطاعت کردند.

البته خلاف عقاید و آراء و موهومات توده سخن گفتن کاری بسیار مشکل و خطرناک است، و من قریب پانزده سالست که بدان مبتلی هستیم، این امر تازه‌ای نیست، در هر عصری هر کس مختصر امتیازی داشت، و بیشتر از دیگران فهمید، و برای مردم گفت، مبتلی به هو و جنجال و نفرت اهل بدعت و ضلال شد، نباید متوقع بود که هر حرف حسابی را تمامی مردم بفهمند: ﮋﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮊ النحل: ٧٥ همیشه اکثریت با جهال بوده است اگر می‌فهمیدند، اینقدر بدبخت نمی‌شدند و سالها در منجلاب جهل و نادانی باقی نمی‌ماندند.

به عقیدة من این افتضاحات که مردم جاهل و مدعیان باطل بجهت اصلاحاتی که نموده‌ام به سرم می‌آورند کم و ناچیز است، زیرا در این کتاب و سایر نوشتجات و محاضرات، اسلام سلف صحیح به آنان معرفی می‌شود، و در نتیجه تیشه به ریشه خرافات زده و بتخانه‌ها خراب می‌شود، مردمیکه به این مقالات آشنا گشتند و تدبر در قرآن نمودند، و توحید اسلام را دریافتند، دیگر به مدعیان باطل و طرفداران خرافات وقعی نگذارده پای‌بند باطل و موهومات نخواهند شد، مسلماً مرتزقین از موهومات آوازشان بلند می‌شود، و چون منافع خود را در خطر می‌بیند با هر حربه‌ای که ممکن باشد با ما می‌جنگند، ولی باید دانست جنگ اینان جنگ دینی نیست، بلکه جنگ مادی و اقتصادی می‌باشد، ای کاش به آنچه می‌گفتند معتقد بودند زیرا دفاع از عقیده کاری پسندیده است، اگر واقعاً متدینند و برای دین خدمت می‌کنند، چرا پیوسته بمن حمله می‌کنند، من که مردم را به خدای جهان، و ختمیت سیدالمرسلین، و روز بازپسین و علم و تقوی دعوت می‌کنم. در جامعه ما هزار منکر و بدعت شایع است، و بسیاری از مردم بعناوین مختلف بر ضد قرآن و اسلام برخواسته و مشغول به هزار خرابکاری هستند، چرا اینان را مورد تعقیب خود قرار نمی‌دهند؟ چرا مردم را از رفتن به رقاصخانه‌ها و شرابخانه‌ها و رباخواری و احتکار و امثال آن نهی نکرده؟ و از قرائت کتب ضاله و مقالات ضاره که موجب بر باد رفتن دین و عرض و ناموس مسلمین است جلوگیری نمی‌کنند؟ چرا مردم را از خواندن این کتاب و کلید فهم قرآن و شنیدن کلمات من منع می‌کنند؟ پر واضح است سبب آن.

**اولاً:** حساسیت که امثال و اقران نسبت بمن دارند، چون حسود نتواند خود را بمرتبه محسود برساند، همت گماشته تا محسود را نزد مردم کوچک قلمداد کند، و باید بداند که الحسود لا يسود حسود، هيچ گاه سید و آقا نخواهد شد، و اگر شخص برای رضای خداوند کاری کند حسد حساد مؤثر نخواهد گردید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی با شیخ خود گفتا که من |  | نهی منکر می‌کنم اندر زمن |
| لیک می‌ترسم که از اهل حسد |  | آفتی بر روزگار من رسد |
| گفت اگر اینکار بهر حق کنی |  | از بلاهای دو عالم ایمنی |

**ثانیاً:** چون مکتوبات و محاضرات ما بحول و قوه الهی تأثیر زیادی در مردم روشنفکر نموده، و مردم را به قرآن آشنا کرده، مسلّم است شخصی که آشنا به قرآن شد دیگر اعتنائی به مدعیان باطل ندارد، اطاعت شیادان و شیاطین انس را نمی‌کند، لذا حسودان كه منافع خود را در خطر می‌بینند باید برای حفظ آن بکوشند، و به هر وسیله‌ای متوسل شوند.

گاهی مرا به كشتن تهدید می‌کنند، و توده را بر من میشورانند ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮊ. (غافر: ٢٨). یعنی (آیا می‌کُشید مردی را که می‌گوید پروردگار من خدا است و حال آنکه براهین متقنی از طرف پروردگار بر مدعایش برای شما آورده است، اگر دروغگو است زور وبال آن بر ضرر او خواهد بود، و اگر راستگو است پاره‌ای از آنچه وعده می‌دهد از عذاب الهی بشما می‌رسد و خداوند مسرف و دروغگو را هدایت نخواهد فرمود). و هنگامی به مفتریات و اکاذیب صورت باطل به مقالات من می‌دهند و نمی‌دانند «ما كان لله ينمو» هر کاریکه برای رضای خدا باشد حق متعال او را نمو می‌دهد، خداوند می‌فرماید ﮋﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﮊ. (إبراهيم: ٢٤). یعنی (آیا ندیدی چگونه خداوند مثل زد، کلمه پاکیزه را که توحید یا دعوت به اسلام است مانند درخت طیبی که بیخ آن در زمین استوار و شاخ آن در آسمانست).

باید بدانند به هو و جنجال نمی‌شود کلمة حق را پایمال کرد، همیشه غلبه و دولت با حق است، و باطل چند روزی جولت دارد، نباید از آشوب زمان و انقلاب دوران استفاده سوء کرد، همیشه در انقلاب و بر هم خوردن اوضاع اراذل استفاده سوء می‌کنند، خیال می‌کنند که همیشه دنیا بر یک منوال است، روزی می‌آید که این آتش عالم‌سوز و جنگهای خونین فروکش خواهد نمود، آنروز روز بدبختی و پشیمانی مفسدین است، تمام حوادث جهان بخصوص در این عصر که تاریخ چنین انقلابی یاد ندارد امتحان الهی است، باید ملتفت شد که بد امتحان ندهیم، بدبختانه می‌بینیم مردم زمان ما خیلی بد امتحان می‌دهند، گویا اهریمن جهل و رذایل اخلاق فرمان‌فرمای تام است، از هیچ رذیله‌ای کوتاهی نمی‌کنند، گویا فضیلت و تقوی از اصل نبوده است، چنانکه می‌بینید نقاق و قتل و غارت و هتک اعراض و نوامیس و احتکار و بی‌رحمی و ظلم و دشنام و افتراء و امثال آن به اندازه‌ای شایع است که باید فرار به خدا کرد، دشمنان خیال نکنند همیشه اینطور است، یا می‌توانند در مقابل حقایق قرآن قد علم کرده و به مفتریات و اکاذیب حرف خدای را پایمال کنند، باید بدانند خدا با ما است، و بحول و قوه الهی حقایق را می‌گوئیم، و می‌نویسیم و از ملامت ملامت‌کننده، و حملة اراذل و سفله ترسی نداشته و از خداوند تأثیر می‌خواهیم.

ترس از مردم یا از روی طمع در اموال خلقست، یا خوف از آنان، و علاج این دو معرض را از سقاخانة امیرالمؤمنین یافتیم که می‌فرماید «إن الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر لا يقرّبان من أجل ولا ينقّصان من رزق».

أمر بمعروف و نهی از منکر اجل مقدر را نزدیک نمی‌کند، و روزی مقرر را کم نمی‌گرداند.

هرگز غم نان و ترس جان ما را مانع از اظهار غیرت ایمان نخواهد شد. سعدی گوید: نصیحت پادشاهان کسی را مسلّم است که بیم سر ندارند و امید زر. نهایت آنست که به کمی چربی طعام باید قناعت کرد، و قطع الفت از فجرة لئام باید نمود، هر کس قطع آفت طمع و رفع علت احتیاج از مزاج کرد در شجاعت شیر، و در اقامه دین دلیر است.

تمامی این زحمات و مشتقات را برای یوم تبلی السرایر تهیه نموده، و در محضر ختمی مرتبت پای میزان عدل الهی با دشمنان خود محاکمه کرده، و آنان را به منتقم حقیقی واگذار می‌کنیم.

بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیل کرده که نظر من کاملاً با آنانست، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادتمند گردیده، موفق به تشکیل مدینه فاضله گردند.

ولا حول ولا قوة إلاَّ بالله العلّي العظيم وصلّى الله على سيدنا محمّد وآله الطّاهرين.

شریعت سنگلجی

1362 قمری

«ديباچه»

سبحان من دانت له السموات والأرض بالعبودية، وأحمد لمن شهدت له جميع الخلائق على اختلاف ألسنتهم بالربوبيّة، وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله المجتبى، أشرف المخلوقات، وأفضل البريّة، وأصلي عليه وآله، كما صلّى عليه هو وملائكته أفضل صلواة وأكمل تحيّة.

رسول اکرم می‌فرماید: «بدأ الاسلام غريباً وسيعود غريباً فطوبى للغرباء الّذين يصلحون ما أفسده النّاس من السّنة». اسلام هنگامی ظهور کرد که غریب[[1]](#footnote-1) و بی مانند بود، مردم آن زمان، آن سنخ کلمات را نشنیده بودند، مقاصد اسلام و دستورالعمل مقدس آن در میان اعراب، بلکه همه بشر سخنی تازه و مخالف عقاید و عادات بود، زیرا همگی منهمک در پرستش بت، و عبادت سنگ، قبر، و آتش بودند، و انبیاء و ملائکه را عبادت می‌کردندﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮊ آل عمران: ٨٠ چنانکه نصاری عبادت عیسی میکردند و صدوقیه از یهود عزیر را پسر خدا می‌دانستند. خلاصه همه چیز مورد پرستش بود، جز خدای رب‌العالمین، و مقصد مقدس ختمی مرتبت خواندن مردم به پرستش خدای واحد بود، و چون این دعوت بخدای واحد و بر انداختن بتها بر خلاف عقاید و عادات بود، از اینرو سخنان پیغمبر عجیب بنظر می‌آمد، چنانکه قرآن از قول مشرکین می‌فرماید: ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﮊ ص: ٥ (آیا خدایان را، خدای واحد گردانید؟ این چیزی بس عجیب است). زمانی که پیغمبر فرمود بگوئید: لا إله إلاَّ اللّه تا رستگار شوید مشرکین در شگفت شدند، و گفتند چگونه ما خدای واحد را پرستش کنیم؟ این شخص قصد آن دارد که ما را از پرستش خدایان باز داشته و عبادت را بخالق جهان منحصر کند.

وسيعود غريباً: بزودی اسلام غریب می‌شود، چنانکه در اول ظهورش غریب بود، توحید حقیقی و فضائل اخلاقی و سنت مسلم پیغمبر از میان مسلمانان می‌رود، و به جای آنها شرک و رذائل و بدعت جایگزین می‌شود، بطوریکه اگر کسی دعوت بتوحید حقیقی کند سخنان او عجیب بنظر می‌آید.

سبحان‌ الله! طوری اسلام و مقاصد مقدس پیغمبر آخرالزمان از میان مسلمانان رفته و گم شده است، که با هیچ مشعل و چراغی نمی‌توان آنرا پیدا کرد. چنان تاریکی جهل و بت‌پرستی عالم اسلام را احاطه کرده و غبار بدعت روی قرآن را گرفته که با هیچ آبی شسته نمی‌شود، و با هیچ زبانی نمی‌توان مقاصد مقدسش را بیان کرد، و بواسطه بی‌خبر بودن مردم از قرآن و دین، و گم شدن مقاصد سیدالمرسلین از هر طرفی مدعیان باطل و غولان ضال به جان یک عده مسلمان جاهل افتاده و خود را هادی و راهنما نام نهاده، و نفاق بین مسلمانان افکنده‌اند، و این مردم نادان بیچاره را به بیابان تاریک و وحشتناک گمراهی می‌کشانند، به ناچار سرانجام آن جز هلاک دنیا و آخرت چیزی نخواهد بود.

ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﮊ الزمر: ٤٦

باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر و آثار ائمه دین؛ به هیچ وجه باخبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت فرسنگها دور و بسلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین اند، این بیچاره‌ی واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند، و آن عامی نادان خیال می‌کند که اینان حملة دین[[2]](#footnote-2) و مروج شریعت خیرالمرسلین می‌باشند (وای اگر از پس امروز بود فردائی).

البته جمعی که دستور آسمانی را فراموش کرده، و قرآن را پشت سر انداخته‌اند، و هزاران افتراء به آن زده و می‌گویند قرآن مُحرّف و غیرقابل فهم است، و هفتاد معنی دارد، چگونه می‌توانند هدایت شوند؟ خداوندا چرا دین تو را خراب می‌کنند؟ ... پروردگارا چرا با دستور تو اینگونه بازی می‌کنند؟

مسلمانان چشم باز کنید تا این قبیل کلمات شما را فریب ندهد، از قرآن دورتان نکند! از شر این غولان به لا یزال پناه ببرید. این مقالات زنادقه اسلام است که می‌گویند، قرآن محرف و غیر قابل فهم است. آنان می‌خواستند مصادر دینی را از شما بگیرند، و بجای آن بدعت و خرافات را جایگزین کنند.

چه شد آن تاج افتخار توحیدی که پیغمبر آخرالزمان بر فرق امت خود بگذاشت؟ امروزه این تاج لگدمال اوهام و خرافات شده، و بت‌پرستی‌ها بنام دین اسلام رونق تمام پیدا کرده است. اسلام حقیقی امروزه غریب‌تر است تا روز ظهورش، و همچنین مسلمان واقعی میان مردم غریب و تنهاست، و چگونه غریب نباشد در حالیکه مردم در عقاید و عادات هفتاد و دو فرفه، بلکه بیشتر شده‌اند که هر گروهی تابع شخصی است، و او مذهبی احداث کرده و بدعتی بر بدعتها افزوده است. هر یک از مدعیان باطل بر پیکر مقدس اسلام لباسهای گوناگون پوشانیده، از هر کوی آوازی ساز، و از هر ناحیة نغمه‌اي بلند است، یکی دعوی خدائی می‌کند، دیگری دعوی نبوت، بیچارة دیگری دعوی ولایت و امامت، و هر یک مریدان و اتباع دارند، و عمر عوام را بدست‌بوسی و پای‌بوسی و سجدة غیر خدا بر باد می‌دهند. رونق بازار هر یک در مخالفت با خدا و رسول است، چه قرآن بر ضد مقاصد و هوسهای اینان است. قرآن غیر از اطاعات خدا و اصلاح نفس و تقوی و فضیلت مقصد دیگری ندارد، بنابراین برای ترویج مقاصد و رونق بازار خود باید قرآن را از حجیت بیندازند تا بتوانند دکان بدعت و ضلالت خود را رونق دهند، و اوهام و خرافات را بر دماغ مردم باز کنند. از اینان است که فردای قیامت رسول اکرم در مقابل عدل الهی شکایت خواهد کرد: ﮋﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ. (الفرقان: ٣٠). (بار خدایا پیروان من این قرآن را کنار گذاشتند).

اگر شخصی را که خداوند متعال به مفاد إنّ الله يهدي من يشاء بینائی در دین و آگاهی بر سنت سیدالمرسلين و فهم و تدبر در کتاب مبین روزیش فرموده و بر بدعتها و خرافتها آشنایش ساخته است، ارادة آن کند که بحول و قوه الهی راه راست و صراط مستقیم قرآن را بپیماید، بایستی خود را مهیای قدح جهال و توهین اهل بدعت، و ضلال و نفرت مردم سازد، پس این شخص غریب در دین است، از آن جهت که همراه با دین باطل مردم نیست. غریب در تمسک بسنت است، چون بدعت جای آن شایع است، غریب در اعتقاد است، چون شرک و خرافات رواج دارد. غریب در معاشرتست، چون با هوای مردم موافق نیست. رونق بازار ندارد، چون متاعش که توحید و اخلاق است بی‌مشتریست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موحد چه زر ریزی اندر برش |  | چه شمیشیر هندی نهی بر سرش |
| امید و هراسش نباشد زکس |  | بر اینست مبنای توحید و بس |

اگر چه ظاهراً در این راه تنهاست و از مردم زمان کسی با او مساعد نیست، ولی باید بداند که تنها نیست، زیرا روندگان این راه بزرگانند که سادات بشر بوده‌اند، در این راه نوح نجی‌الله است، در این راه شیخ‌الانبیاء ابراهیم خلیل مشعل‌دار است، در این راه موسی و عیسی راه رواند. در این راه قافله سالار اشرف مخلوقات خاتم‌النبیین است، این راهیست که مرتضی در آن شهید شده است، این راهی است که مجتبی در آن خون جگر خورده است. در این راه زین‌العابدین اسیر شده است، در این راه موسی‌بن جعفر بحبس رفته است، در این راه حکما و دانشمندان جان داده‌اند. علی می‌فرماید لا تستوحشوا في طريق الهدى لقلّة أهله. یعنی(در راه هدایت بواسطه کمی اهل آن متوحش نباشید).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در این راه انبیاء چون ساربانند |  | دلیل و رهنمای کاروانند |
| وز ایشان سید ما گشته سالار |  | هم او اول هم او آخر در اینکار |
| بر او ختم آمده پایان این راه |  | بدو منزل شده ادعوا الی‌الله |
| شده او پیش دلها جمله در پی |  | گرفته دست جانها دامن وی |

پس با بودن انبیاء و قافله سالاری ختمی مرتبی نباید ترسید، خدا را دارد و همراه رسل کرام است، و هیچوقت گرفتار غولان نخواهد شد: ﮋﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮊ (الطلاق: ٣). هر که توکل بر خدا کند او برایش کافیست: ﮋﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗﰘ ﮊ. (المجادلة: ٢١). خداوند مقرر فرمود من و پیغمبرانم غلبه خواهیم کرد.

«فطوبى للغرباءِ الّذين يصلحون ما أفسده‌النّاس من السنّة» پس خوشا بحال غربا، کسانیکه مقاصد دین را می‌فهمند و می‌توانند توحید و شرک را از هم تمیز دهید و بدعت را از سنت تفکیک کنند، و آنچه را که از سنت پیغمبر فاسد شده است اصلاح کنند.

این بندة ضعیف فانی که سالها در علوم اسلامی مطالعات عمیق کرده و در تفسیر و حدیث و کلام و فلسفه و فقه و اصول و تارخ با‌ندازه طاقت بشری خود تحری و اجتهاد کرده‌ام، و در ملل و نحل و دیانت مطالعاتی کامل نموده و بمفاد: ﮋ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮊ. (العنكبوت: ٦٩). هدایت بقرآن شده‌ام، و تحقیق در دین حنیف اسلام کرده، و به اندازة استعداد خود تمیز بین حق و باطل داده‌ام، و بارها شرک و اوهام را ریخته، و سلاسل خرافات و اغلال و اباطیل را پاره کرده، و از سرچشمة قرآن سیراب شده، و بنورش هدایت یافته‌ام، چون دیدم مطالبی را که فهمیده‌ام و بحقانیّتش دو شاهد عادل عقل و شرع گواهی داده است، اگر برای تشنگان حقیقت اظهار نکنم، بنابر حدیث شریف: «إذا ظهرت البدع في‌الدين فعلى العالم أن يظهر علمه وإلاَّ فعليه لعنة الله». (وقتی بدعتها در دین ظاهر شد بر عالم است که دانستة خود را آشکار کند، والا لعنت خدا بر او باد)، مورد لعن رسول خواهم گردید، از این جهت دست بکار زدم، و نخست اقدام به امر اهم نمودم، و آن توحید اسلام است که رکن رکین دین و سرمایة سعادت دنیا و آخرتست، و بدبختانه در میان مردم معنی دیگر پیدا کرده، و هزار شرک بنام توحید ترویج شده است. از خداوند توفیق و تأیید می‌خواهم که بتوانم این امر اهم و مقصد اسنی را که دعوت رسل بر آن مبتنی بوده، در چند کلمه برای برادران فارسی زبان معرفی کنم . امید که ذخیرة روز بازپسین باشد.

شریعت سنگلجی شوال الکریم 1361

تفسير توحيد و يکتاپرستی و اينکه قطب رحی قرآن توحيد در عبادتست

قرآن گم‌گشتگان و تشنگان بیابان شرک و بت‌پرستی را بکوثر توحید و منزل تفرید دعوت می‌کند، افتادگان در چاه وثنیت و ثنویت را بوسیله ریسمان محکم توحید نجات می‌دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **از چاه شور این جهان بر حبل قرآن زن دو دست** |  | **ای یوسف آخر بهر توست این دلو در چاه آمده** |

فهم و دقت در توحید عبادت که قطب رحی قرآن است، مبتنی بر تمهید چند اصل است:

**اصل اول:** از ضروریات دین مبین اسلام است که آنچه در قرآن نازل شده حق است، باطل در آن تصور نمی‌شود، صدق محض است، دروغ در آن راه ندارد. حقیقت هدایت و جوهر علم و درایت، لب و لباب یقین و عروه‌الوثقاي متین است: ﮋ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ (فصلت: ٤٢). اسلام شخص محقق نمی‌شود، مگر به تصدیق و اعتراف یقینی به این اصل.

**اصل دوم:** غرض از بعث انبیاء و رسل خواندن خلایق بخدای واحد است. انبیاء آمدند تا مردم را بپرستش خدای یکتا وادارند، و توحید در پرستش و تفرید در عبادت را گوشزدشان کنند، زیرا بشر با اینکه بالفطره برای عالم خالقی قائل است، و او را عبادت و پرستش می‌کند، ولی بواسطه عللی از تقالید و تربیت آباء و غیر آن از فطرت خارج می‌شود، و غیر از خالق جهان خدایانی توهم می‌کند، و بتهائی میتراشد: «كل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهوّدانه أو يمجّسانه أو ينصّرانه».

یعنی (هر مولودی بفطرت توحید متولد می‌شود، سپس پدر و مادرش او را یهودی یا مجوسی یا نصرانی می‌گرداند). انبیاء و رسل آمدند تا مردم را بفطرت اولیه خود برگردانند، و به توحید در پرستش، و تفرید در عبادت دعوت کنند.

هر پیغمبری اول چیزی که بگوش مردم خواند این بود: ﮋ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﮊ. (الأعراف: ٦٥). (ای مردم، خدا را بپرستید، شما را خداوندی جز او نیست). ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ (الذاريات:٥٦). (جـن و انس را جز بـرای آن که عبادت من کنند نیافریـدم). ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮊ. (النحل: ٣٦). (در هر امتی پیغمبری را مبعوث کردیم که خدای واحد را بپرستید و از طاغوت[[3]](#footnote-3) بپرهیزد). ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮊ. (الإسراء: ٢٣). (خداوند تو مقرر کرد که جز او را نپرستید). ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮊ. (النساء: 36). (خدا را بپرستید و چیزی را شریک او نگردانید). ﮋ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮊ. (هود: ٢٦). (نپرستید جـز خدا را). ﮋ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ. (نوح: ٣). (خدا را بپرستید و از او بپرهیزید و مرا اطاعت کنید).

تمامی این آیات در حقیقت دعوت بمعنی و جوهر لا إله إلاَّ الله و متحقق شدن بحقیقت پرستش واحد قیوم است، نه صرف سخن و لقلقة زبان، و معنی لا اله إلاَّ الله افراد حق است به الوهیت، و عبادت و نفی پرستش غیر پروردگار و بیزاری جستن از غیر خداست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز الف قامتش در دل درویش نیست |  | خانة تنگ است دل جای یکی بیش نیست |

مسلمان واقف بکتاب و سنت و آثار ائمه طاهرین نمی‌تواند در این اصل کمترین تردیدی بخود راه دهد.

**اصل سوم:** توحید بر دو قسم است: توحید ربوبیت و توحید الوهیت و عبادت.

**توحید ربوبیت:** اقرار و اعتراف به این است که حقتعالی خالق همه موجودات و پروردگار جهان است. و به این توحید مشرکین کاملاً اقرار و اعتراف دارند، چنانکه خـداوند در قرآن مجیدش از قـول مشرکین می‌فرماید: ﮋ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮊ. (الزمر: ٣٨). (اگر از ایشان بپرسی آسمان‌ها و زمین را که خلق کرد؟ همه می‌گویند خدا). ﮋ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ. (يوسف: ١٠٦). (بیشترشان ایمان بخدا نمی‌آورند، جز اینکه آنان مشرکند). ﮋ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﮊ. (الزخرف: ٩). (اگر از ایشان بپرسی آسمان‌ها و زمین را کی خلق کرده؟ می‌گویند آنها را عزیر علیم آفریده است).

همچنین مشرکین مقر و معترفند بر اینکه خداوند روزی‌ده و زنده کننده و میراننده و مدبر آسمانها و زمین و مالک چشم و گوش و قلب است، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶﮊ. (يونس: 31). (بگو کيست كه به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ مالک چشمها و گوشها کیست؟ کى زنده را از مرده و مرده را از زنده درمیآورد؟ کيست مدبر کارها؟ خواهند گفت خدا! پس بگو آیا نمی‌پرهيزید؟). ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ. (المؤمنون: ٨٤ -85). (بگو زمین و آنچه در آن است از آن کیست؟ اگر می‌دانید، خواهند گفت از آن خداست، بگو آیا متذکر نمی‌شوید). ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﮊ. (المؤمنون: ٨٦ – ٨٧ ). (بگو خداوند هفت آسمان، و خداوند عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت خداست. بگو آیا نمی‌پرهیزید؟). ﮋ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﮊ. (المؤمنون: ٨٨ – ٨٩). (بگو ملکوت هر چیز در دست کیست؟ که او زینهار دهد و زينهار داده نشود بر او[[4]](#footnote-4) اگر میدانید؟ خواهند گفت خداست. بگو پس چرا مسحور شیطان می‌شوید؟).

پس هر مشرکی معترف است به اینکه خداوند آفرینندة او و همة جهان است، و همچنین اقرار دارد که حقتعالی روزی دهنده و زنده کننده و میراننده، اوست، از این جهت بود که انبیاء و رسل از گفتة مشرکین بر ضد ایشان دلیل می‌آوردند که: ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭫ ﮊ النحل: ١٧ (آیا آنکه خلق می‌کند مانند آنست که خلق نمی‌کند؟) و نیز: ﮋ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﮊ الحج: ٧٣ (آنانکه جز از خدا عبادتشان می‌کنید اگر هم اجتماع کنند نتوانند مگسی آفرینند!).

**توحید الوهیت و عبادت:** آنست که ذات مقدس ربوبی را پرستش كنند، به انواع پرستش‌‌ها – چنانکه به تفصیل ذکر خواهد شد. و در این توحید عبادت و یکتاپرستی است که بشر از برای خدا شریکی قائل شده است، و خود لفظ شریک دلالت بر این دارد که مشرکین اعتراف بخالق موجودات دارند.

انبیاء و رسل بر تقریر و اثبات توحید به معنی اول، یعنی توحید ربوبیت موظفند، چنانکه قرآن مجید ادله متقن بر این توحید می‌آورد. ولی مورد نظر پیغمبران عموماً، و توجه قرآن خصوصاً بر توحید به معنی دوم، یعنی توحید عبادتست، و قطب رحی قرآن و اساس دعوت همین یکتاپرستی است که قرآن بر آن دور می‌زند، و معنی و حقیقت لا اله إلاَّ الله است. خداوند در قرآن می‌فرماید ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮊ. (النحل: ٣٦). بعث انبیاء از برای دعوت بپرستش خدای واحد است، و در هر امتی رسولی مبعوث شد، و امر بپرستش خدای واحد فرمود، چنانکه در کلمه فی کل امه دلالت صریح است بر اینکه بعث رسل در میان همه امم از برای توحید در عبادت است، نه از برای اثبات خالق در جهان، زیرا همة مشرکین به این معنی معترفند.

و نیز به علت اعتراف مشرکین بخالق جهان است که بعضی از آیات راجع به آفریدگار بصیغه استفهام تقریری وارد شده مانند: ﮋ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﮊ. (فاطر: ٣). (آیا آفریننده‌اي جز خدا هست). ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﮊ. (النحل: ١٧). (آیا آنکه می‌آفریند مانند آنست که نمی‌آفریند؟). ﮋ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﮊ. (إبراهيم: ١٠). (آیا در خدا، آفریننده آسمانها و زمین شکی هست). ﮋ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮊ. (الأنعام: ١٤). (بگو آیـا جـز خـدا آفرینندة آسمان‌ها و زمین را ولی بگیرم؟). ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ. (فاطر: 40). (نشانم بدهید، آنان را که عبادت می‌کنيد از زمین چه چیز را آفریدند). از این بیانات کاملاً روشن می‌شود که مشرکین بتها را شریک خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین نگردانیدند، و همچنین نصاری مسیح و مریم را، و ستاره‌پرستان، ستاره‌ها و ملائکه را آفریدگار و روزی ده و زنده کننده و میراننده نگرفته، بلکه شریک در عبادتشان کردند و شفیعشان قرار دادند ﮋ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮊ. (يونس: ١٨). گفتند، و این توحید بر دو قسم است.

**1- توحید در علم و گفتار:** آنست که ذات حق را بسیط الحقیقه و منزه از ترکیب خارجی که ماده و صورتست، و ترکیب عقلی که ماهیت و وجود است، خلاصه منزه از صفات ممکن بداند ﮋ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﮊ. (الشورى: ١١). (مانند او چیزی نیست) سوره مبارکه توحید نهایت تنزیه و غایت تقدیس را از برای ذات ربوبی اثبات می‌کند ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﮊ. (الإخلاص: ١ – ٤). (بگو ای پیامبر خداي یگانه است و منزه، نزائیده است و زائیده نشده است و برای او همتا و مانندی نیست).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای منزه از زن و فرزن و جفت |  | کی توانم شکر نعمتهات گفت |

**2- توحید در اراده و عمل:** آنست که شخص جز ذات پاک احدیت را اراده نکند، و جز حقیقت قیومی را مراد قرار ندهد ﮋ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﮊ. (الانشقاق: ٦). (ای انسان تو تا ملاقات خداوندت در دنیا سعی و کوشش می‌کنی و در هر حال او را ملاقات می‌کنی) و سوره مبارکه جحد (كافرون) مثبت و محقق توحید اراده است ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ. (الكافرون: ١ – ٦). (بگو پیغمبر ای کافران آنچه را که می‌پرستید نمی‌پرستم، و شما هم آنچه را که می‌پرستم نمی‌پرستید، من آنچه را که پرستیدید نپرستیدم، و شما هم آنچه را که می‌پرستم نپرستیدید. دین شما برای شما، و دین من برای من است[[5]](#footnote-5)).

دعوت قرآن مبتنی بر توحید اراده و وحدت مراد است؛ زیرا آنچه که سبب اختلاف بشر است، اختلاف مراد و پراکندگی اراده است که هر کس از برای خود مرادی ساخته، و از او حاجت می‌خواهد، و مردم را بمراد خویش می‌خواند، و مراد غیر خود را باطل می‌داند.

وقتیکه مرادهای مختلف و اراده‌های گوناگون پیدا شد، البته در میان مریدان اختلاف و نزاع تولید می‌گردد، و تا زمانی که این مرادها در میانند، نزاع برطرف نخواهد شد، و مردم بصلاح و سداد موفق نخواهند گردید، زیرا سعادت بشر وقتی تأمین خواهد شد که مراد را یکی کنند، و دارای وحدت مرام و اراده گردند.

بدبختانه دیده می‌شود که مرادهای مختلف، و در نتیجه اراده‌های گوناگون در بشر حکمفرما است، که از بت‌پرستان گرفته که هر یک بتی را مراد خود قرار داده، و ربی از برای خود تراشیده‌اند، تاملیین که یکی مرادش را بودا می‌داند، و دیگری برهما، قوم دیگر موسی و جمعیتی عیسی: ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮊ. (آل عمران: ٨٠). یعنی (امر نمی‌کند شما را که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود قرار دهید، آیا شما را امر بکفر می‌کند، پس از آنکه مسلمان گردیدید).

دعوت ختمی مرتبت علاوه بر انداختن بتها و خدایان مبتنی بر وحدت و اتحاد مرام و مراد بود. امم مختلفه را بخدای واحد، و مراد واحد دعوت کرد، و فضیلت و علم و تقوی را از برای ایشان قبله آمال قرار داد، تا به سعادت کبری نائل شوند: ﮋ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮊ. (آل عمران: ٦٤). (ای اهل کتاب بیائید بسخن راست میان ما و شما، یعنی کلمه‌اي که مردم بايد در آن یکسان باشند) و اینجا کلمه سه چیز است: یکی (آنکه نپرستیم مگر خدای را) و آن تعریض به یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی، و دوم آنکه (شرک نیاوریم بخدا چیزی را) از جمیع اقسام شرک، سوم (اینکه قرار ندهند بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی)، و اتخاذ ارباب در نصاری آن بود که احبار خود را سجده می‌کردند و می‌گفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است، و اتخاذ ارباب در یهود آن بود که احبارشان را در تحلیل و تحریم اطاعت می‌کردند.

و علت اینکه مراد واحد بشر، باید ذات ربوبیت باشد این است، که اگر مراد بشر، موجود ممکن و حادث باشد، مسلماً موجود حادث در معرض زوال و فنا است، و بقا ندارد، وقتی هم که مراد فانی شد و نیست گردید، اراده می‌میرد و دگرگون می‌شود. اراده‌ای که باید هر روز مرادی را مورد عزم خود قرار دهد، آن اراده هیچوقت قوی نخواهد شد. سعادت دنیا و آخرت نصیب مردمان صاحب ارادة قوی است.

دعوت اسلام و تربیت قرآن به تحصیل علم و تقویت اراده است، و راه تقویت اراده منحصر بر این است که مراد انسان موجود حی لایموت باشد، که زوال و فنا بر او راه ندارد: ﮋ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﮊ. (البقرة: ٢٥٥). (خدائی که جز او خدائی نیست، بذاته حی، و بذاته قائم و موجود است، او را نعاسی و خوابی نمی‌گیرد، آنچه در آسمان و زمین است از آن او است).

خداوند متعال مردمانی را که مقصدشان حی لا یموت است مدح می‌فرماید: ﮋ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﮊ. (الأنعام: ٥٢). (کسانی را که خواستار رضای خدا بوده صبح و عصر خدای خود را می‌خوانند طرد نکن). و در جای دیگر در حق پیغمبر اکرم می‌فرماید: ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﮊ. (الليل: 19-21). (او در مالی که به کسی می‌دهد قصد مکافاتی ندارد[[6]](#footnote-6) فقط برای رضای خداوند بزرگ خود را می‌خواهد. و او بزودی راضی می‌شود).

خلاصه کلام این که اگر اراده به مراد حقیقی که خدای لایزالست تعلق بگیرد و جز او مقصد و مقصودی نباشد؛ البته این اراده کوه را از جای بر می‌کند و دارندة آن همواره در آغوش سعادت و خوشبختی می‌آرامد، و لازمة این اراده اخلاص دین از برای رب‌العالمين است: ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ. (البينة: ٥). (یعنی و مأمور نشدند مگر آنکه بپرستند خدای را از روی اخلاص).

**اصل چهارم:** **در حقیقت عبادت** و معنی پرستش است، زمخشری در کشاف می‌گوید «عبادت منتهای خضوع و تذلل و اظهار عجز و خواری در مقابل رب‌العالمین است». و محققین سلف می‌گویند: «عبادت منتهای حب و دوستی با شدت خضوع و غایت تذلل و خواری در مقابل حقتعالی است». ولی این معنی را عاشقان مجازی نسبت به معشوق نیز دارند، و نهایت دوستی و منتهای تذلل و خواری را از خود نشان می‌دهند.

پس آنچه می‌توان تحقیق کرد، چنانکه بعضی از محققین گفته‌اند معنی عبادت و پرستش آنست که با غایت محب و دوستی و نهایت ذل و خواری در پیشگاه ربوبی اعتقاد و شعور داشته باشد، به اینکه برای معبود حقیقی سلطنتی است غیبی، و حکومتی است فوق اسباب، و علل که با این سلطنت و قدرت تامه‌اش بر نفع و ضرر و تغییر اسباب و خلق اسباب دیگر قادر است، مسبب‌الاسباب و آسان کنندة مشکلات است، زنده کننده و ميراننده و روزی دهنده اوست، شافی اوست، و کافی اوست، غیاث‌المستغیثین و رحمه للعالمین اوست.

بنابر این هر دعايی و ثنائی که این نحو اعتقاد را با شعور تام به این معنی در بر داشته باشد آنرا عبادت می‌دانیم.

خلاصة کلام: حقیقت عبادت حب و ذل است، با این معنی دقیق که سبب‌تراش اوست، فوق سبب اوست، صاحب قدرت تامه اوست: ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﮊ. (النمل: ٦٢). (یعنی آیا آنچه را شریک خداوند قرار می‌دهید بهتر است یا آن کسی که اجابت کند بیچاره را هر گاه بخواند او را و برمی‌دارد بدی را، و می‌گرداند شما را خلیفه در زمین، آیا خدایانی غیر از خدای جهان هستند که این امور از ایشان صادر شود، چه بسیار اندک متذکر می‌شوند و از این جهت مشرک میگردند؟).

رأس عبادت و اساس توحید لا اله إلاَّ الله است زمانی که رسول اکرم فرمود: قولو لا إله إلاَّ الله تفلحوا، (بگوئید خدائی بحق نیست جز او تا رستگار شوید). مشرکین چون اهل زبان بودند هنگامی که این کلمه را شنیدند چون دیدند که اگر این سخن را بپذیرند باید از هر معبودی جز خدا بیزاری جویند و خضوع و تذلل در مقابل احدی جز خدا نکنند و حاجت از غیر خدا نخواهند، فریادشان بلند شد و گفتند: ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ. (ص: ٥ - ٧). (آیا خدایانرا خدای واحد گردانید؟ ... این چیز بس عجیبی است! ... جماعتی از آنان از مجلس درآمدند و گفتند: بروید صبر کنید بر پرستش خدایان خود، این مخالفت محمد حادثه‌ایست که خواسته شده است برای ما، چنین چیزی در ملت بازپسین یعنی دین عیسی نشنیدیم! این جز چیزی ساختگی نتواند بود!).

**نتیجه:** اکنون که این چهار اصل معلوم شد، باید دانست که سلسلة انبیاء و رسل برای خواندن بندگان بسوی خدای واحد [و] دعوت بر افراد حق در عبادت مبعوث شدند، و نه از برای اینکه ثابت کنند خداوند خالق موجوداتست زیرا همة مشرکین معترف بودند که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهانرا صانعی باشد خدا نام |  | کز او آشفته دریا گيرد آرام |

و از این جهت بود که مشرکین می‌گفتند: ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﮊ. (الأعراف: ٧٠). (ای محمد آمده‌ای تا تنها خدا را عبادت کنیم؟). و به هیچ وجه منکر خدا و پرستش او نبودند بلکه او را سزاوار پرستش می‌دانستند، منتها در اینجا برای او قائل بشریک می‌شدند خداوند می‌فرماید: ﮋ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ. (البقرة: ٢٢ ). (امثالی برای خدا قرار ندهید در صورتیکه می‌دانید). و مشرکین در تلبیة حج می‌گفتند: لبيك لا شريك لك إلا شريكاً هو لك تملكه وما ملك (لبیک، شريکی برای تو نیست مگر شریکی که از آن تو است؛ مالک او و مایملک او هستی). رسول اکرم وقتی این تلیبه را از مشرکین شنید فرمود اینها موحدند اگر کلمه «الا شريكاً هو لك» را ترک کنند. پس لازمه شرک اقرار و اعتراف بخداست. و نیز خداوند می‌فرماید ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ. (القصص: ٦٢). (کجا هستند شرکایتان که گمان می‌کردید؟) ﮋ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﮊ. (الأعراف: ١٩٥). (بگو بخوانید شرکایتان را، بعد برای من حیله کنید و مهلتم ندهید) خلاصه، مشرکین با خضوع و خشوعی که عبادت بتها را می‌کردند و نذر و نحر و قربانی که می‌نمودند، معتقد بودند که تنها ایشان را فقط بخدا نزدیک کرده و فردای قیامت شفاعت می‌کنند: ﮋ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮊ. (يونس: ١٨). (می‌گفتند اینان شفیعان ما در نزد پرودگارند) از اینجا فهمیده می‌شود که توحیدی که انبیاء و رسل آورده‌اند توحید عبادتست.

مشرکین بر چند قسم بودند: یک دسته پرستش ملائکه می‌کردند، جمعی از ستارگان و آفتاب حاجت می‌خواستند، برخی پرستش بتها می‌کردند، گروهی سنگها را مقدس می‌دانستند، همگی در شدائد و سختیها دست بدامن اینها می‌زدند، در این هنگامه خداوند ختمی مرتبت ص را برانگیخت که چنانکه در ربوبیت خدای را واحد می‌دانید، در الوهیت هم جز او را نپرستید، و از غیر او حاجت نخواهید، و معتقد بحقیقت لا اله إلاَّ الله شوید، و به مقتضای آن عمل کنید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﮊ. (الرعد: ١٤). (مر او راست سزاوار بودن آنکه مردمان را به عبادت او خوانند و آنانکه جز از خدا را می‌خوانند مستجاب نمی‌شوند). ﮋ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ. (المائدة: ٢٣). (بخدا توکل کنید اگر ایمان آورده‌اید). عزت و ذلت بی‌نیازی و فقر، سلطنت و ملک همه از خداست. ﮋ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ. (آل عمران: ٢٦).

(بگو ای خدای مالک ملک، ملک را به هر که خواهی می‌دهی، و از هر که می‌خواهی میستانی، هر که را می‌خواهی عزیز می‌گردانی، و هر که را می‌خواهی ذلیل می‌کنی، خیر در دست تو است، و بر هر چیزی توانا هستي). و بندگان را فرمود تا بگویند ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ. (الفاتحة: ٥ ). (یعنی تنها تو را عبادت می‌کنیم، و تنها از تو یاری می‌جوئیم). بنابراین اگر کسی از غیر خدا یاری بجوید مسلماً مشرکست.

افراد خدا در عبادت وقتی کامل می‌گردد که دعا و پرستش تنها برای خدا باشد، و در شدت و آسودگی جز خدا را نخوانند، و جز به او پناه نبرند، و نذر و نحر و قربانی جز از برای خدا نکنند، و باید جمیع اقسام عبادت: از رکوع و سجود و قیام تذللا و طواف و غیره فقط از برای ذات لایزال حق سبحانه باشد. و هر کسب این اعمال را برای مخلوقی اعم از زنده و مرده و بت‌ و ملک و جن و سنگ و درخت و قبر و غیره بجای آورد مشرک است، و چنانکه اقرار مشرکین بخداوند جهان از شرک بیرونشان نکرد، همچنین اعتراف بخدا و ختمی مرتبت و ائمه طاهرین مادامیکه این اعمال شرک‌آمیز در میان باشد شخص را از شرک خارج نمی‌کند، رسول اکرم فرمود که خدایم گفت، «أنا أغنى الشركاء من الشرك لا يقبل ‌الله عملا شورك فيه غيره، ولا يؤمن به من عبد معه غيره». (من غنی‌ترین شرکاء از شرک هستم، خداوند عملي را که در آن دیگری را شریک کنند نمی‌پذیرد و هر که با او دیگری را عبادت کرد به او ایمان نیاورده است).

کسیکه پرستش غیر خدا می‌کند، اعتراف او بحق بی فائده است. زیرا مخلوق را با خالق در حب و عبادت و جهات ديگر مساوي گرفته است، چنانكه خداوند از قول مشرکین می‌فرماید: ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮊ. (الشعراء: ٩٦-٩٨). (گفتند بخدا قسم در مساوی گرفتن شما با رب‌العالمین جز در گمراهی واضحی نبودیم). با اینکه مشرکین در جمیع جهات و حیثیات رب را با خلق مساوی نداشتند و بتها را خالق جهان نگرفتند، بلکه فقط پرستششان کردند و شفیعانشان قرار دادند. برای آنها سجده و نذر و قربانی کردند، و از آنها شفاعت و برکت خواستند، خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ. (يوسف: ١٠٦). (بیشترشان ایمان بخدا نمی‌آورند، مگر اینکه ایشان مشرکانند). مراد ازین گروه مشرکین مکه‌اند که گفتن ربنا الله، اما ملائکه را «بنات‌الله»[[7]](#footnote-7) خواندند، و یهودانند که ایمان بخدا داشتند، اما می‌گفتند عزیر پسر خداست، و نصاری هستند که بخدای گرویدند و گفتند عیسی پسر خداست.

خداوند متعال ریاء در طاعات را نیز شرک قرار داد، ریاکننده را مشرک نامیده و حال آنکه ریاکار پرستش غیر خدا نمی‌کند، بلکه می‌خواهد به طاعت و عمل در قلوب مردم جاه و منزلت پیدا کند، که بگویند فلانی متدين است. پس درآمیختن عبادات با تحصیل جاه و عظمت در قلوب نیز شرک است. ﮋ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ. (الماعون: ٤ -٦). (وای بر نمازگذارانی که از نماز خود غافل و بیخبر هستند، و یا آنکه تکاسل ورزند تا وقت آن فوت شود و ریا می‌کنند!).

با اینحال و با این اهمیتی که قرآن به یکتاپرستی و عبادت بی‌ریا داده است، جای بسی تعجب و افسوس است که نادانان ملت اسلام، و امت توحید تمامی اقسام شرک را به نام اسلام ترویج می‌کنند، اسماً موحد و مسلم، و رسماً از مشرک پست‌ترند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم باز و گوش باز و این عمی |  | حیرتم از چشم‌بندی خدا |

سبحان‌الله! زحمات پیغمبر و ائمه دین چه شد؟ تعلیمات سیدالمرسلین کجا رفت؟ خونها ریخته شد تا توحید حقیقی برقرار گردید! چرا مسلمانان توجهی به حفظ آن توحید ندارند؟ چرا کتاب خدا و سیرة رسول را نمی‌خوانند؟ همان شرکی که قرآن و سنت نهی کرده در میان بسیاری از مسلمانان بطور بارزتری منتشر است: قبرپرستی، سنگ‌پرستی، درخت‌پرستی، مرشد‌پرستی، تبرک به سنگ قدمگاه، سقاخانه‌ها و هزاران چیزها از این قبیل ... ای پیغمبر رحمه‌للعالمین، ای اهل لا اله الا الله، ای بدریون، ای اُحدیون، ای شهدای راه توحید، ای ائمة دین، و ای حملة قرآن، سر از خاک بردارید و نظری بحال مسلمانان کنید! ببینید چقدر عالم اسلام انحطاط یافته، و کار توحید به کجا کشیده است! جهل و نادانی، پستی اخلاق و پیدایش بدعتها و خرافاتها کاری کرده که گر تو ببینی نشناسیش باز. ﮋ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ. (الأعراف: ٨٩).

حق متعال عبوديت و بندگی را صفت اکمل خلق و بزرگترين مردم بخودش قرار داد

چنانکه در حق مسیح فرمود: ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ. (النساء: ١٧٢). (مسیح و ملائکه مقرب از اینکه بندة خدا باشند استنکاف نمی‌کنند، هر كه سرپیچی از عبادت او کند و تکبر نماید آنانرا برای رسانیدن به کیفر هر آینه بطرف خود جمع و حشر می‌کند). و همچنین در آیة دیگر تعظیماً تصریح ببندگی او فرمود: ﮋ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﮊ. (الزخرف: ٥٩). (عیسی که ما به او نبوت انعام کردیم بنده‌ای بیش نیست).

نیز در حق ملائکه فرمود: ﮋ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﮊ. (الأعراف: ٢٠٦ ). (آنان که نزد خداوند تواند سرپیچی از عبادت او نمی‌کنند، او را تسبیح و تنزیه کرده به او سجده می‌نمایند).

و در حق مؤمنان فرمود: ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﮊ الفرقان: ٦٣ (بندگان خدا آنانند که روی زمین با سکون و وقار راه می‌روند). و نیز ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﮊ. (الإنسان: ٦). (بندگان خدا از سرچشمه‌ای می‌نوشند که به هر کجا که بخواهند جاری کنند).

و درباره انبیاء فرمود: واذكر عبدنا داود. واذكر عبدنا أيّوب، واذكر عبادنا ابراهيم واسحق ... در این آیات انبیاء را به صفت بندگی خود ستوده است. و دربارة سلیمان فرمود: ﮋ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮊ. (ص: ٣٠). (چه بندة نیکی است! او متوجه خداست).

محترم‌ترین بندگان خاتم‌النبیین را در اشرف مقامات و ارفع منازل بندة خود خواند: ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﮊ. (البقرة: ٢٣). (اگر در آنچه که بر بندة خود فرستادیم شکی داشته باشید ...) ﮋ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﮊ. (الفرقان: ١). (مبارک شد خدائی که قرآن را بر بندة خود فرو فرستاد). ﮋ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﮊ. (الكهف: ١). (حمد خدائی را که کتاب بر بندة خود فرستاد).

و در مقام دعوت شدن مردم بدین مبین اسلام، از طرف رسول اکرم نام عبد بر او نهاده ﮋ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ. (الجن: ١٩). (وقتی که بندة خدا، محمد برخاسته عبادت خدا می‌کرد، در اطراف او ازدحام می‌کردند).

همچنین در مقام وصف شب اسراء مشرف بشرف بندگیش فرمود: ﮋﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﮊ. (الإسراء: ١). (منزه است خداوند که بندة خود را شب از مسجدالحرام سیر داد).

و در حدیث صحیح از پیغمبر اکرم مأثور است که فرمود: «لا تطروني كما أطرت النّصارى المسيح فإنّما أنا عبد الله فقولوا عبد الله ورسوله». (یعنی مرا مدح زیاد نکنید، و از حقیقت قدم فراتر نگذارید، و به دروغ صفاتی برای من نسازید، چنانکه نصاری عیسی را به دروغ مدح کردند و غلو در حق او نمودند، من بندة خدا هستم، مرا بندة خدا و رسول او بخوانید). و در حدیث دیگر مأثوره است که فرمود: «إنّما أنا عبد آكل كما يأكل العبيد وأجلس كما يجلس العبيد». (من بنده‌اي هستم که مانند بندگان می‌خورم و مثل آنها می‌نشینم).

همچنین حق تعالی امن مطلق را مخصوص بندگان حقیقیش کرده است: ﮋﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮊ. (الزخرف: ٦٨). (ای بندگان من، امروز ترسی بر شما نیست و محزون نمی‌شوید). و سلطنت شیطان را از قلوب عباد برداشته است: ﮋ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮊ. (الحجر: ٤٢). (بندگان من، تو را بر ایشان تسلطی نیست، جز از گمراهان، کسیکه پیروی تو کند).

عبودیت بر دو قسم است:

## عبودیت عام و عبودیت خاص

**عبودیت عام:** عبودیت همة اهل آسمان و زمین است، اعم از نیکوکار و بدکار؛ مؤمن و کافر، و این عبودیت را عبودیت قهر می‌نامند.

خداوند می‌فرماید: ﮋ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﮊ. (مريم: ٨٨ – ٩٣). (گفتند خداوند متعال فرزند اتخاذ کرد. چه چیزی بدی آوردید! به علت این اِسناد نزدیک به آن شد که آسمانها پاره، زمین شکافته و کوهها ویران گردند! سزاوار نیست که خداوند فرزند اتخاذ کند. همة آنچه که در آسمانها و زمین‌اند جز بندگان خدا نیستند).

پس در این عبودیت مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار همگی داخلند: ﮋﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮊ (الفرقان: ١٧). (روزی که آنان و معبودهایشان را خدا حشر و جمع می‌کند پس می‌گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟) در این آیة مبارک حق متعال گمراهان را نیز بندة خود خوانده است، مانند اینکه در جای دیگر گناهکاران را به این نام خطاب می‌کند ﮋ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮊ. (الزمر: ٥٣). (بگو: ای بندگان اسراف‌کننده بر نفسهای خود، از رحمت خدا ناامید نشوید).

**عبودیت خاص:** عبارت از طاعت و محبت ارادی و پیروی اوامر حقتعالی است. و دربارة صاحبان آن آنست که خداوند می‌فرماید: ﮋ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮊ. (الزخرف: ٦٨). (ای بندگان من، امروز ترسی بر شما نیست و محزون نمی‌شوید). و نیز از زبان ابلیس دربارة آنان می‌فرماید: ﮋﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﮊ. (ص: ٨٢ – ٨٣). (همه مردم را جز آنان که بندگان مخلص تواند گمراه خواهم کرد) و در آیه دیگر بشارت و مژده مطلق را مخصوص بندگان حقیقی و عاقل خود گردانیده است: ﮋ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮊ. (الزمر: ١٧ – ١٨). (بشارت بده بندگان مرا که سخن را می‌شنوند و نیکوترش را پیروی می‌کنند).

خلاصه، همة مخلوقات بندگان قهر و عبید ربوبیت حقند، اما، اهل خدا و اهل اطاعت بندگان الوهیتش هستند.

جهت انقسام عبودیت به خاص و عام و قهر و ارادی این است که اصل لفظ عبادت به معنی ذل و خضوع است، عرب می‌گوید «طریق معبّد» هنگامیکه راه زیر گامهای مردم خوار و مستوی شده باشد. و می‌گوید: «فلان عبّده الحب» وقتی که بالنسبه به دوست خوار و ذلیل باشد، و این معنی اعم از ارادی و غیر ارادیست، ولی دوستان خدا در مقابل او باختیار و ارادة خود خاضع و خوارند و مطیع کامل اوامر او هستند، در صورتیکه دشمنان خدا خضوع و خواریشان بر خلاف میل و ارادة ایشانست.

پرستش حق تعالی تا وقت مرگ واجب است، و هیچوقت ساقط نخواهد گردید

عبادت تا وقت مرگ واجب است، و به هیچوجه تکلیف از بندگان برداشته نخواهد شد چنانکه نص صریح قر آن شاهد بر این امر است: ﮋ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮊ. (الحجر: ٩٩). (یعنی پروردگارت را تا اینکه مرگ بیاد عبادت کن)، و یقین در این مورد به معنی مرگ است به اجماع مسلمین، و بدلیل این آیه که خداوند از قول اهل آتش می‌فرماید: ﮋ ﰫ ﰬ ﰭ ﰮ ﰯ ﰰ ﰱ ﰲ ﰳ ﮊ. (المدثر: ٤٦ – ٤٧). یعنی (روز جزا را تا هنگامیکه مرگ آمد تکذیب می‌کردیم)، دلیل دیگر حدیث شریفی است منقول از رسول اکرم که در وقت مرگ عثمان بن مظعون فرمود: «اما عثمان فقد جائه ‌اليقين من ربه». (اما عثمان، مرگ برای او از طرف پروردگارش آمد).

حتی پس از مرگ هم در برزخ عبودیت دیگریست: هنگامیکه دو فرشته از عقاید سؤال می‌کنند شخص در آن مورد مکلف بجوابست.

عبودیت دیگری هم در روز قیامت است که خداوند خلائق را امر بسجود می‌فرماید، مؤمنین سجده می‌کنند و کفار قادر بر سجده نمی‌شوند: ﮋ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﰣ ﰤ ﰥ ﰦ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﮊ. (القلم: ٤٢-43).

(روزیکه ظاهر گردانیده شود در آن ساق پای -[[8]](#footnote-8) و این کنایه از کشف حقائق است - و خوانده شوند مردان بسجده کردن مر خدای تعالی را پس نتوانند سجده کنند در حالیکه شرمنده باشند فرو گیرد ایشان را خواری و بودند در دنیا که خوانده می‌شدند بسجده کردن مر خدایتعالی را و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن یا چون فرصت فوت کردند و سجده لائق نکردند، در این روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند).

اما هنگامیکه بندگان داخل در دار ثواب، و کفار دال در دار عقاب شدند تکلیف منقطع می‌شود. و عبودیت اهل ثواب تسبیح و تقدیس است، که مقرون با نفسهایشانست و رنج و تعبی نخواهند دید.

با اینحال اگر کسی گمان کند که به مقامی رسیده که از او تعبد و بندگی ساقط شده است مسلماً کافر می‌باشد! ... بلی می‌توان گفت که به منزل کفر به خدا و انسلاخ از انسانیت رسیده است، که تکلیف از او ساقط شده. نعوذ بالله من غضب ‌الله.

در بیان افضل عبادات و اختلاف مردم در آن

جمعی می‌گویند افضل اعمال و عبادات و انفع پرستشها عبادت و عملی است که مشقت و زحمتش بیشتر باشد، بدلیل اینکه چون در اعمال شاقه هوای نفس کمتر خواهد بود، و مزد هم به قدر مشقت می‌دهند، از این جهت هر چه عمل سخت‌تر باشد، فضیلتش بیشتر خواهد بود. و همچنین استدلال کرده‌اند بحدیثی که اصل صحیحی ندارد و آن: أفضل الاعمال أحمزها است، یعنی افضل اعمال سخت‌ترین آنست. این جماعت اهل مجاهده و جور بر نفسند و گفتند چون طبعاً نفوس مایل بخمود و تنبلی است، و انسانی کامل نمی‌گردد مگر به تحمل شدائد و مشتقات، از این جهت هر عملی که مشتقش بیشتر است افضل است.

جمعی دیگر می‌گویند افضل اعمال و عبادات تجرد و زهد در دنیاست، و باید توجه بدنیا نکرد. و بزخارف آن مغرور و فریفته نشد. این جماعت دو قسمند: عامی‌ها و جهال، این دسته چون گمان کردند که غایت عبادت و خلقت انسانی همین زهد و اعراض است، کمر همت بسته و عمل بر این رویه کردند، و مردم را به این راه دعوت نمودند، و گفتند زهد و تجرد از تحصیل علم و عبادت بهتر و بالاتر است، و زهد در دنیا را غایت هر عبادت و علم قرار دادند. اما دانشمندان این گروه گفتند زهد در دنیا مقصود بالذات نیست، بلکه مقصود توجه قلب به خدا، و انابت و توکل به اوست، پس افضل عبادت را در جمعیت با حق تصور کردند، و متوجه بذکر مداوم بقلب و زبان شدند، و از هر چه سالک را از جمعیت با حق باز دارد، دوری جستند. این دسته هم دو قسمند: یک دسته عارف و تابع رسولند، و هر جا که امر خداست پیشی می‌جویند، و از نواهی و منکرات اجتناب و دوری می‌ورزند. دستة دیگر منحرفینند که می‌گویند اکنون که مقصود از زهد جمعیت قلب است با خدا پس آنچه سبب پراکندگی خاطر و بر هم خوردن همت است نباید به آن چیز اعتناء کرد، اگر چه از واجبات شرع باشد، و این شعر متعلق به این دسته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یطالب بالأوراد من مکان غافلاً |  | فکیف بقلب کلّ أوقاته ورد |

یعنی (اوراد از کسی طلب می‌شود که غافل باشد، پس قلبی که همیشه اوقاتش ورد است چه احتیاج به اوراد دارد).

جمعی دیگر هم می‌گویند افضل عبادات و انفع اعمال عمل و عباداتی است که در آن نفعی بغیر رسد، و نفع متعدی را افضل از نفع قاصر می‌دانند. می‌گویند اشتغال به مصالح ناس و قضای حوائج مردم و مساعدت و همراهی بعباد بمال و جاه افضل عبادات و اشرف قرباتست، و دلیل می‌آورند قول رسول اکرم که فرمود «الخلق كلّهم عيال ‌الله وأحبّهم إليه أنفعهم لعياله». (مردم همگی عیال خدایند، و محبوبترین آنان نزد او، نافع‌ترین بعیالش است). و نیز استدلال می‌کنند که عمل عابد منحصر به خودش، و مفید از برای روح اوست، اما از عمل صاحب نفع و عالم، دیگران نیز استفاده می‌کنند، پس نیکی بغیر بهتر از نیکی به خود است، و فضل عالم بر عابد مثل برتری ماه بر دیگر ستارگانست، چنانکه نبی اکرم به امیرالمؤمنین فرمود: «لئن يهدي الله بك رجلاً خير لك من حمر النّعم»[[9]](#footnote-9). (اگر خداوند مردمی را به وسیلة تو هدایت کند برای تو از شتران قرمز بهتر است). و نیز فرمود: «من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من اتّبعه من غير أن ينقص من أجورهم شيئا». (هر کسی به راه راستی دعوت کند، درست مانند کسیکه تبعیت آن راه را کرد اجر می‌برد). و: - «إنّ الله وملائكته يصلّون على معلّم ‌النّاس الخير». (خداوند و فرشتگان او به نیکی آموزان مردم صلوات می‌فرستند)، و نیز پیغمبر اکرم فرمود: «إنّ العالم ليستغفر له من في ‌السّموات ومن في ‌الأرض حتّى الحيتان في ‌البحر والنّملة في جحرها». (برای عالم، هر چه در آسمانها و زمین است حتی ماهیها در دریا، و مورها در لانه، طلب آمرزش می‌کنند). - دلیل دیگری که بر این مدعی ذکر می‌کنند اینست که صاحب عبادت وقتی مرد عملش منقطع می‌گردد. اما عمل صاحب نفع مادامیکه مردم از آن منتفع می‌شوند، منقطع نخواهد شد. دلیل دیگری هم می‌آورند که غایت بعث رسل احسان بخلق و راهنمائی مردم به طریق خیر و ارشاد در معاش و معاد است، نه دعوت آنان بگوشه‌نشینی و عزلت و خلوت و انقطاع از خلق و رهبانیت، و از این جهت است که رسول اکرم قومی را که عزلت اختيار کرده بودند، و صرفاً مشغول عبادت بدنیه از نماز و روزه بودند، سرزنش فرمود.

تا اینجا طرق مختلفه بود، اینک طریق حق را گوشزد می‌کنیم:

ولا حول ولا قوة إلاَّ بالله العليّ العظيم.

طریقه محققین اسلام در افضل اعمال و عبادات، **و آن طریقه ابراهیمه محمدیه ختمیه است**

اما افضل اعمال و عبادات در نزد محقیقین از موحدین اسلام آنست که در آن سه شرط موجود باشد:

1. در آن عمل رضای خداوند ملاحظه شود.
2. مقتضایات و مناسبات وقت در نظر گرفته شود.
3. شخص وظیفه خود را نسبت بعمل تشخیص دهد.

با این شرائط عمل و عبادتیکه از شخص عامل سر می‌زند افضل اعمال و عبادات خواهد بود؛ مثلاً:

افضل اعمال و عبادات در وقت هجوم دشمن دفاع است. اگر چه منتهی به ترک بعضی واجبات گردد.

در وقت حضور میهمان قیام به حق میهمان افضل است از اعمال مستحبه، ادای حق زن و فرزند مانند حقوق زوجیت و تربیت او انفال افضل از بعضی عبادات دیگر است.

در وقت سحر افضل اعمال استغفار و قرائت قرآنست.

هنگامیکه جاهلی مراجعه به عالم کند و مورد احتیاجش بیان معارف و مسائل حلال و حرام باشد، در آن زمان بر شخص عالم و تعلیم جاهل افضل است از بعضی اعمال دیگر.

در وقت عبادت پنجگانه افضل اعمال و اکمل قربات ادای آنهاست.

هنگامیکه که محتاجی بتو روی آورد، و حاجتهای مادی یا معنوی دارد افضل اعمال در آن مورد رفع حاجت اوست.

افضل در وقت قرائت قرآن جمعیت قلب و تفکر و تدبر در آیاتست.

افضل در وقت وقوف در عرفه اجتهاد و کوشش در تضرع و زاری، و مناجات با رب‌العالمین است، و آن روز را نباید روزه گرفت.

در دهة اول ذیحجه افضل کثرت تهلیل و تکبیر و تمجید است.

در دهة سوم بیماری برادر مؤمن افضل عبادات مساعدت اوست.

هنگام مرگ برادر مؤمن افضل تشییع جنازه و تسلیت بازماندگانش است.

در وقت غوغای مردم بر علیه تو و بدگوئی و توهین ایشان، صبر کردن و ترک مخالطه با مردم نکردن افضل است از ترک معاشرت و فرار از مردم.

از این بیانات واضح شد که افضل اعمال در هر وقت آنست که رضای خدا را در آن عمل ملاحظه کند، و وظیفه خود و مقتضی وقت را تشخیص دهد.

این جماعت یعنی محققین اسلام اهل تعبد مطلق و توحید محضند و همیشه خدا را در نظر دارند و همه وقت با فضل اعمال موفقند.

اما اقسام و اصناف سابق‌الذکر اهل تعبد مقیدند: دستة از آنان در وقت زهد عابدند، و همین که از زهد خارج شدند از افضل اعمال بیرونند. دستة دیگر که افضل اعمال را احمز آن پنداشتند وقتی که عمل مشقتی نداشت، خود را ناقص‌العمل می‌بینند. و جمعیتی که افضل اعمال را خدمت بخلق می‌دانند وقتیکه نفع خلق در عملی نباشد آن عمل را ناقص می‌دانند. و پس تمامی این گروه خدای را بریک وجه عبادت می‌کنند.

اما صاحب عبادت مطلقه و تابع طریقة ابراهیمی محمدی ختمی همیشه خدای را عبادت می‌کند، و از منزل تعبدی منزل تعبد دیگری روانست. صاحب تعبد مطلق را در مجلس علماء می‌بینی، در وقت جهاد در صف مجاهدین می‌یابی؛ در وقت خدا با ذاکرین می‌بینی، در وقت عیادت مریض و تشییع جنازه با مشیعین و عیادت‌کنندگان می‌یابی. خلاصه در هر مشهد از مشاهد عبادت و هر منزل از منازل طاعت حاضر و مشغول عمل و وظیفة خویش است.

بندة مطلق خدا صاحب این عبادت است. تابع شیخ‌الانبیاء اوست، امت محمد مصطفی اوست. صاحب فضیلت اوست. موحد حقیقی که مقیدی بقیدی نیست و ساکن در تعینی نخواهد شد اوست. متحقق به حقیقت ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ. (الفاتحة: ٥). این شخص است وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآله الطّيّبين الطّاهرين.

شرک بر دو قسم است:

## شرک اکبر و شرک اصغر

شرک اکبر آنست که مخلوقی مخلوق دیگر را عبادت و پرستش کند.

و شرک اصغر عبارت از اثبات افعال مختص بذات خداوندیست بغیر او؛ مثل اینکه غیر خدا را شافی بداند، یا رازق تصور کند، یا غیر خدا را دافع بلا و رافع بدبختیها و شقاء بداند.

شرک اکبر چنانکه مکرر اشاره شد آنستکه برای خدا در عبادت شریکی قائل شود، و معبود غیر حق را مثل حق یا بیشتر دوست بدارد، و این عبارتست از تسویة خلق با رب‌العالمین؛ چنانکه فردای قیامت مشرکین در آتش جهنم به خدایان خود خطاب می‌کنند: ﮋ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮊ. (الشعراء: ٩٧ – ٩٨). یعنی (قسم بخدا ما در گمراهی بودیم که شما خدایان را با رب‌العالمین مساوی گرفتیم!) با اینکه مشرکین مقرّند که خالق جهان و جهانیان خداست، و خداوندان خیالی آنها روزی نمی‌دهند، زنده نمی‌کنند و نمی‌میرانند، پس مراد از تسویه چیست؟ مقصود از تسویة خداوندان با خدای جهان، تسویه در دوستی و محبت و تعظیم و عبادتست، چنانکه مشرکین خدایانشان را بیش از پروردگار جهانیان دوست دارند: ﮋ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮊ. (البقرة: ١٦٥). در این آیه خداوند تصریح می‌فرماید که مشترکین به خداوندان باطل مانند خدای جهان محبت دارند، و به هنگام ذکر معبودهایشان بیش از ذکر خدا خوشحال و فرحناک می‌شوند، بلکه در موقع ذکر خدای واحد مشمئز و بدحال هم می‌گردند: ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﮊ. (الزمر: ٤٥). (و چون نام خدای واحد برده شود بر مد دلهای آنان که می‌گروند بروز از بازپسین، و چون یاد کرده شوند آنان که از غیر اویند آنگاه ایشان فرحناک شوند).

چنانکه اگر توهین کوچکی بخدایان باطله، و تخفف کمی نسبت به مشایح و اولیاء من دون‌الله بشود، مثل سگ حمله می‌کنند، و می‌خواهند آن شخص موحد را بدرند. اما وقتی توهین به حرمات الهیه شود یا نوامیس احکام تغییر کند، هیچ تکان نمی‌خورند، خصوصاً اگر آن شخص موهن بدین و تغییر دهنده سنت خیرالمرسلین مطمع باشد، و امید مال و جاهی نزد او توهم شود.

یاللعجب! اگر بگوئی اولیاء من دون‌الله قاضی‌الحاجات نیستند، باب‌الحوائج و شافی نیستند، برآورندة حاجات خداست، قبول کننده توبه‌ها و بخشنده گناهان اوست، نافع اوست، ضار اوست، قادر اوست، نباید از بشری حاجت خواست؛ در این هنگام پیرهن می‌درند، و داد وادینا میزنند، شیادان دین‌فروش هم محمل و توجیهاتی برای عقاید شرکیه جهال سنخ[[10]](#footnote-10) توجیهات و محملهائیکه کاهنان و رؤسای مشرکین می‌کردند، پیدا می‌کنند. مسلّم است با این توجیهات شیادان و جهل مردم به قرآن روزنة فلاحی باز نخواهد شد، و روز به روز بر عدد مشرکین افزوده خواهد گردید. ﮋ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﮊ. (الحجر: ٣).

اگر بگوئی امامزاده کور را شفا نمی‌دهد، بی‌بی شهربانو چشم زائرین قبرش را کور نمی‌کند، دیک سمنو برآورندة حاجات نیست، جواب می‌دهند بلی چنین است ولی ما اینها را شفیع و واسطه قرار می‌دهیم. عیناً همان جوابی که مشرکین به ختمی مرتبت می‌دادند: ﮋ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮊ. (يونس: ١٨). و خداوند این جواب را رد می‌کند: ﮋ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮊ. (الزمر: ٣). (آنانکه جز خدا را دوست اتخاذ کردند می‌گویند ما بدانها عبادت نمی‌کنیم جز برای آنکه ما را بخدا نزدیک گردانند، خداوند میان آنان در آنچه که اختلاف دارند حکم می‌کند). و جای دیگر می‌فرماید: ﮋ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮊ. (العنكبوت: ٤١). (مثل کسانی که جز او دوستانی اتخاذ کردند اگر بدانند مانند عنکبوت است که خانه‌ای اتخاذ کرد که سست بنیان‌ترین خانه‌هاست).

ﮋ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮊ. (الكهف: ١٠٢). (آیا می‌پندارند مردمان کافر اینکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را جز از من دوستان یعنی معبودان که نفع رساند ایشانرا، ما جهنم را برای ایشان منزل و مأوی قرار دادیم).

ما از برای راهنمائی برادران مسلمان، موارد شرک و مصادیق آنرا بیان می‌کنیم، تا شاید گمراهی شود و آشنا به موازین دین گردد.

یکی از اقسام شرک اصغر پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنهاست از برای رفع بلا یا دفع آن

خداوند متعال می‌فرماید: ﮋﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﮊ. (الزمر: ٣٨). یعنی(بگو ای پیغمبر، آیا می‌بینید آن را که جز خدا می‌خوانید (یعنی بتها را که می‌پرستید) اگر خدای من از برای من سختی و مصیبتی بخواهد آیا آن بتها و معبودهای غیر خدا می‌توانند دفاع کنند؟ که بمن سختی نرسد: یا اگر خدای من از برای من راحتی بخواهد آیا می‌توانند ممانعت کنند؟ بگو ای پیغمبر خدا مرا کافی است، توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند).

از این آیة مبارکه معلوم می‌شود که هیچ موجودی ضرر یا نفعی نمی‌تواند برساند مگر به اذن خدایتعالی، و اگر کسی ضار و نافعی غیر از پروردگار جهانیان تصور کند، شرک محض است.

عمران ‌بن حصین می‌گوید: «إنّ النّبيّ رأى رجلا في يده خلقه من صفر -و در روايتي -خاتم من صفر فقال: ما هذه؟ قال: من الواهنة فقال إنزعها فإنّها لا تزيدك إلاَّ وهناً فإنّك لو متّ وهي عليك ما أفلحت أبداً».

واهنه: دردی است که در دوش و بازو پیدا می‌شود و از برای علاجش مهره‌هائی به رشته در‌می‌آورند و در موضع درد آویزان می‌کردند و به این مهره‌ها خرز واهنه می‌گفتند.

حلقه: رسم مشرکین این بود که حلقه‌ای از روی یا فلزی دیگر بر بازو می‌بستند و گمان می‌کردند که از چشم‌زخم و جن حفظشان می‌کند.

معنی حدیث: رسول اکرم ملاقات فرمود مردی را که در دستش حلقة از روی، یا انگشتری از روی بود، سؤال فرمود این حلقه را از برای چه در دست کردی؟! گفت از واهنه است (یعنی برای رفع بیماری واهنه است). فرمود. بینداز و از خودت دور کن، این عمل در تو جز وهن و سستی چیزی زیاد نمی‌کند. اگر مردی و این حلقه در دستت بود هیچ رستگار نخواهی بود!

در حدیث صریح و صحیح دیگر از نبی اکرم روایت شده: «من تعلّق تميمة فلا أتمّ‌ الله له، ومن تعلّق ودعة فلا ودع ‌الله له».

تمیمه: مهره‌هائی بود که به رشته در می‌آوردند و بر گردن بچه‌ها آویزان می‌کردند و می‌گفتند از چشم‌زخم محفوظ می‌دارد، و در اصطلاح عامه نظر قربانی می‌گویند.

ودعه: چیز سفیدیست که از دریا بر آورند و دارای شکافی مانند شکاف هسته خرماست و به فارسی مورچه خوانند و جهت دفع چشم‌زخم برگردن کودکان اندازند.

معنی حدیث، کسی که تمیمه آویزان کند خدا از برای او تمام نمی‌کند (زیرا معتقد بودند که تمیمه همة داروها و شفاها را در بر دارد) و کسی که ودعه بردارد خداوند او را در ودعه و سکون قرار نمی‌دهد (یا به معنی آنچه را که از او می‌ترسید زائل نمی‌کند).

ابن ابی حاتم از حذیفه روایت می کند: «إنه رأى رجلاً في يده خيط من الحمى فقطعه وتلا قوله تعالى: وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون».

یعنی: حذیفه مردی را دید که در دستش نخی از برای تب بود (به اصطلاح عامه تب‌بند)؛ آنرا پاره کرد و این آیه را تلاوت کرد: بیشتر مردم بخدا ایمان نمی‌آورند، آنان مشرکانی بیش نیستند.

در حدیث صحیح از ابی بشیر انصاری روایت است: «إنّه كان مع رسول الله في بعض أسفاره فأرسل رسولاً أن لا يبقيّن في رقبة بعير قلادة من وتر أو قلادة إلاَّ قطعت».

وتر: در جاهلیت چنین رسم بود وقتیکه زه ‌کمان کهنه می‌شد عوض می‌کردند و به گردن شتر و اسب و گاو و گوسفند می‌بستند و عقیده بر این داشتند که آنها را از مکاره و چشم‌زخم حفظ می‌کند.

معنی حدیث، ابی‌بشیر انصاری می‌گوید: در بعضی از سفرها با رسول خدا بودیم، پیغمبر اکرم شخصی را فرستاد (زید بن حارثه) و فرمود قلاده و وتر شترها را پاره کن.

از ابی مسعود مرویست که گفت «سمعت رسول الله يقول إنّ الّرقى والتّمائم والتولة شرك».

رقی: جمع رقیه است بضم، به معنی افسون و تعویذ است.

توله: (بکسر تا و فتح واو) جادو و تعویذ و افسون دوستی و مهرة افسون که زنان شوهران خود را بدان شیفته کنند.

معنی حدیث: شنیدم از رسول خدا که فرمود: رقی و تمیمه‌ها و توله شرک است.

از عبدالله بن عکیم مرفوعاً مرویست: «من تعلّق شيئاً وُكِل إليه» یعنی کسیکه چیزی به خود آویزان کند خداوند او را واگذار به آن چیز می‌کند.

از رویفع مرویست که گفت: «قال رسول‌الله يا رويفع لعلّ الحياة تطول بك فأخبر النّاس أنّ من عقد لحيته أو تقلّد وتراً، أو استنجى برجيع دابّة أو عظم فإنّ محمّداً بريء منه».

عقد لحیه: دو معنی در آن ذکر شده یکی آنکه کاری کند که مویش مجعد گردد، دوم آنکه در جنگ ریش را گره بزند و آن یک نوع تکبر بوده و پیغمبر اکرم امر به ارسال ریش فرمود.

معنی حدیث: رسول خدا بمن فرمود: ای رویفع شاید زندگانی تو طولانی شود یعنی مدتی پس از من بمانی. مردم را آگاه کن کسی که ریش خود را گره بزند يا وتر بگردن بیندازد، یا با سرگین حیوانی استنجا کند محمد از او بیزار است.

از سعید بن جبیر رسیده است که گفت: «من قطع تميمة من إنسان كان كعدل رقبة».

یعنی: کسیکه تمیمة از انسانی پاره کند مثل اینست که یک بنده آزاد کرده باشد.

از این اخبار صحاح و نصب آیة مبارکه روشن شد که استمداد غیبی و استعانة معنی جستن از انگشتر و نظر قربانی و حلقه و نخ تب‌بند و امثال اینها از قبیل نعل اسب در دکانها و اتومبیلها و خانه‌ها، شرک محض و خرافات صرف است، و نباید بدانها تبرّک جست، و از آنها رفع فقر و فاقه و دفع آفات و بلایا خواست.

اگر بگویند اخباری وارد شده که پیغمبر و ائمه دین انگشتر در دست می‌کردند و اخبار دیگری در خاصیت نگین انگشتر وارد شده که فلان نگین از برای دفع فقر مفید است، یا فلان نگین نماز در آن چندین برابر ثواب دارد، و یا فلان نگین آدمی را از بلا محفوظ می‌کند، و غیر اینها: در جواب می‌گوئیم:

اولاً بنا به روایت صحیح که در وسائل از حضرت صادق منقول است که فرمود: «ما تختّم رسول الله إلاَّ يسيراً حتّى تركه». یعنی رسول خدا جز زمان کمی انگشتر در دست نکرد و بعد ترک فرمود.

ثانیاً خاتمی که رسول خدا در سالهای آخر در دست کرد از برای تبرّک و غلبه بر دشمن و رفع فقر و فاقه نبود، بلکه هنگامیکه رسول اکرم خواست برای پادشاهان جهان دعوت‌نامه بفرستد و آنانرا عوت به اسلام کند عرض شد که نامة بدون مهر تأثیری ندارد، و کسی آنرا نخواهد خواند؛ رسول اکرم فرمود تا انگشتری از نقره تهیه کردند و نقش آنرا در سه سطر قرار دادند. سطر اول الله سطر دوم، رسول سطر سوم، محمّد، که از زیر به بالا قرائت می‌شد. این انگشتر تا زمانی که آن حضرت زنده بودند در انگشت مبارکشان بود. پس از رحلت رسول اکرم ابابکر آن را در انگشتر خود قرار داد و بعد از ابابکر عمر و پس از او عثمان و در سالی که عثمان كشته شد انگشتر در چاه اریس افتاد و سه روز تجسس کردند و نیافتند.

از این بیان معلوم شد که انگشتر پیغمبر مهر اسم بود، نه اینکه رسول اکرم به نگین انگشتر تبرک جسته باشد.

ائمة طاهرین علیهم‌السلام هم تبرک به احجار نمی‌جستند، بلکه به اسماء‌الله الحسنی تیمّن می‌کردند، و نقش انگشترشان مبتنی بر توسل به حق، و اسماء‌الله بود، چنانکه نقش نگین امیرالمؤمنین الملك لله الواحد القهار، نقش خاتم حضرت زهرا علیهاالسلام الله وليّ عصمتي، نقش خاتم مجتبی العزّة لله، نقش خاتم حسین شهید إنّ الله بالغ أمره، نقش نگین سید سجاد لكلّ غمّ حسبي ‌الله، نقش خاتم باقرالعلوم أملي بالله، نقش نگین حضرت صادق الله وليّ عصمتي من خلقه، نقش خاتم موسی‌بن جعفر حسبي الله، نقش نگین حضرت رضا ما شاء الله لا حول ولا قوّة إلاَّ بالله، نقش خاتم امام محمد تقی حسبي ‌الله حافظي، نقش خاتم امام علی النقی الملك لله الواحد القهّار، و نقش خاتم امام حسن عسکری الغنى لله بود.

از این مقدمات معلوم شد که عمل پیامبر و سیرة ائمه طاهرین علیهم‌السلام بر تبرک به احجار نبود، و نه توسط انگشتر دفع بلا، یا رفع بیماری و گرفتاری نمی‌کردند. و نیز از نص قرآن کریم و همچنین اخبار صحیح که بیان شد برمی‌آید که تبرک به احجار شرک بخداست.

ولی شگفتی اینجاست که چرا کتاب خدا و سنت پیغمبر زیر پای گذارده شده؟ چرا مسلمانان از آن خبری ندارند؟ چرا فکر نمی‌کنند، آخر تبرک به سنگ چه معنی دارد؟ پروردگارا چرا دین تو بازیچة جهال گردیده، خداوندا، چرا سنت پیغمبرت فراموش شده است؟

سبحان‌الله! متدینین انگشترها در دست می‌کنند و می‌گویند فلان نگین خاصیتش این است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند، و فلان سنگ در آن نماز چند برابر ثواب دارد! آخر این سنگ‌پرستی نیست؟ چه فرق می‌کند که انسان سنگ بزرگ را عبادت کند، و به آن تبرّک بجوید، یا سنگ کوچک را؟

من خود انگشتری داشتم از حدید صینی، در کتب برای آن خواصی دیده بودم، از آن جمله این که اگر این انگشتر در دست باشد در بیابانها و دریاها شخص را از آفات حفظ می‌کند. از این جهت زمانیکه عزم مسافرت حج بیت‌الحرام کردم آن انگشتر را همراه خود برداشتم از مدینة منوّره به مکّه می‌رفتم، و کتاب حدیثی داشتم که در اتومبیل مطالعه می‌کردم. يك دفعه به این اخبار که نقل کردم برخوردم، وقتی دقت کامل نمودم گفتم ای داد، و وای بر من، چقدر جاهل و بی‌اطلاع از توحید اسلامم، من محرم و حاجی، سفر بسوی خانه خدا می‌کنم ولی بت در دست دارم! چرا خدای جهان را حافظ خود ندانم؟ چرا سنگی را نگهبان خود دانم، در حالیکه من نگهبان اویم؟ انقلابی چنان به من دست داد که شرحش محالست. مشغول استغفار شدم و انگشتر را از انگشت خود درآورده و در بیابان انداختم به عالم خودش یعنی به ریگ بیابان ملحق کردم و این مصرع را خواندم:

«رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن». و کعبة دل را از بت انگشتر پاک کردم. الحمدلله رب‌العالمین.

در اینجا مطلبی هست و آن اینکه ما منکر خواص احجار نیستیم، البته هر سنگی خاصیتی دارد، مثل عقیق و فیروزه و غیره: اما تحقیق در خاصیت احجار در رشته علوم طبیعی است. اسلام خاصیت روحی و غیبی آنها را منکر است، نه خاصیت طبیعی آنها را. اگر بگویند کسیکه مثلاً انگشتر فیروزه در دست باشد در دریا غرق نخواهد شد، باید تجربه کرد، و کسی را که شنا نداند و انگشتر فیروزه در دست داشته باشد در استخری انداخت اگر غرق نشد صحیح است.

در تحقیق عبادت گفتیم که اگر از چیزی اثر غیبی و حکومت معنوی بخواهی این کار عبادت کردن آن چیز است. این قاعده را نباید فراموش کرد: اگر از هر موجودی غیر حق اثر معنوی از قبیل حفظ حیات و رزق، دفع بلا، رفع بدبختی، هدایت، آمرزش و نجات بخواهی مشرکی، زیرا اینها از شئون حق است.

اگر گفته شود در خبر از امام وارد شده است که فرمود «علامات الإيمان خمس: التّختّم باليمين». یعنی علامات ایمان پنج ایت از آن جمله انگشتر بدست راست کردنست.

جواب می‌گوئیم مراد از مؤمن شیعه است، و یکی از شعایر و مشخصات شیعه از سایرین تختّم بیمین است، چون در آن زمان رسم بود که غیر شیعه انگشتر را بدست چپ می‌کرد، و شیعیان بالنسبه به سایرین جمعیتشان کم و در تقیه بوده و همدیگر را نمی‌شناختند، از این جهت این شعار در میانشان مقرّر شد تا یکدیگر را بشناسند و محتاج به تقیه نباشند، و این حدیث دلالت نمی‌کند که باید به انگشتر تبرک جست، بلکه می‌گوید انگشتر که زینت است باید شیعه آنرا از دست چپ درآورد، و بدست راست کند، و از شواهد بر این معنی انداختن تحت الحنک است، که آن نیز برای امتیاز موحدین از مشرکین بوده زیرا مشرک و موحد در اسلام لباسشان یک شکل بود، و هر دو یک جور عمامه بر سر می‌گذاشتند، برای امتیاز قرار شد که مسلمان تحت‌الحَنک بیاندازد تا شناخته شود، چنانکه محقق ثانی در کتاب جامع‌المقاصد در باب لباس مصلی می‌گوید قال‌النّبی «الفرق بين‌المسلمين والمشركين التلّحي». یعنی رسول اکرم فرمود: امتیاز مشرک و موحد تحت‌الحنک انداختن است.

خدایا به رحمت رحمانیت قسم می‌دهم بندگان موحدت را از شرّ مشرکین حفظ فرما، پروردگارا تربیت مسلمانان از میزان قرآن و سنت وبیرون شده هدایتشان فرما و شرک را از ایشان دور گردان.

برحمتك يا أرحم الرّاحمين ولا حول ولا قوة إلاَّ بالله العليّ العظيم.

یکی از اقسام شرکت تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنهاست

خداوند می‌فرماید در آیه ﮋ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﮊ. ( النجم: ١٩-٢٠). یعنی (آیا دیدید لات و عزّی و منات که بت سیم است) (و لفظ اخری صفت دوم است یعنی متأخیر و پست).

لات به گفته ابن کثیر سنگی بود سفید و بر آن بیتی نقش کرده بودند و در شهر طایف بود و رسول اکرم مغیره‌ بن شعبه را مأمور فرمود آن بت را شکست و بتخانه را آتش زد.

عزّی درختی بود که پرده‌هائی بر آن پوشانیده و بتکده‌ای برایش ساخته بودند و این بت در محلی موسوم بنخله میان مکه و طایف بود رسول اکرم خالد ولید را مأمور فرمود تا آن درخت را از ریشه بر کند و آتش زد، و بعضی گویند سه درخت خرما بود.

منات بتی بود میان مکه و مدینه که در سال فتح رسول اکرم علی را فرستاد تا آنرا شکست و بتکده را خراب نمود.

ابی واقد لیثی می‌گوید: «خرجنا مع رسول ‌الله إلى حنين ونحن حدثاء عهد بكفر وللمشركين سدرة يعكفون عندها وينوطونّ بها أسلحتهم يقال ذات أنواط فمررنا بسدرة فقلنا يا رسول ‌الله اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال رسول‌ الله الله أكبر إنّها السّنن قلتم والّذي نفسي بيده كما قالت بنوا إسرائيل لموسى اجعل لنا إلهاً كما لهم آلهة، قال إنّكم قوم تجهلون، لتركبنّ سنن من كان قبلكم».

یعنی با رسول اکرم به حنین می‌رفتیم و همگی مردمی تازه مسلمان بودیم. مشرکین درخت سدری داشتند که پیرامون آن اعتکاف و عبادت می‌کردند و اسلحه خود را به قصد تبرک و تعظیم به آن می‌آویختند، و آن درخت را ذات انواط می‌گفتند. سپس از جلو درخت سدری گذشتیم و به پیغمبر عرض کردیم از برای ما هم ذات انواطی معین فرما. حضرت رسول فرمود: الله اکبر! (مراد تعظیم خداوند و تنزیه اوست از شرک، عادت نبی اکرم این بود که هر گاه که کلمات نامناسب با مقام ربوبیت و الوهیت بسمع مبارکش می‌رسید در حال تعجب می‌فرمود سبحان‌الله، یا الله اکبر) این راه و طریقة گذشتگان مشرک است، قسم به کسی که روح من در قبضة اوست سخنی گفتید که عین آنرا بنی‌اسرائیل به موسی گفتند که از برای ما خدائی قرار بده چنانکه آنان خدایانی دارند. موسی گفت شما قومی جاهل هستید و بعد رسول اکرم فرمود شما طریقة اقوام گذشته را متابعت خواهید کرد!

در این خبر رسول اکرم امت خود را آگاه فرموده است که شما هم از طریقة گذشتگان خود متابعت خواهید کرد، اگر درست دقت کنید تبعیت مسلمانان سنن گذشتگان را برملاء می‌بینی چنانکه در هر شهر و ده و محله سنگی یا درختی یا سقاخانه‌ایست که مردم از آن حاجت می‌خواهند، و صدها مانند این. آیا مردمیکه معتقد به این موهومات هستند و از این قبیل چیزها حاجت می‌خواهند می‌توان اسم مسلمان و موحد بر آنان گذاشت؟ آیا اینان مشرک نیستند؟

عجب اینست که می‌گویند درخت یا سنگ یا سقاخانه یا قدمگاه یا دیگ سمنو و غیره که ما از آنها حاجت می‌خواهیم بواسطة اینست که نظر کرده امامزاده هستند، با این سخن جاهلانه می‌خواهند با شرکی روی شرک دیگر را بپوشانند! مگر امامزاده قاضی الحاجاتست تا توجه او به درخت، درخت را هم قاضی الحاجات کند؟

من خود درخت ملا چغندر را که در پشت مدرسه سید ناصرالدین بود دیدم که جمعی از زنان دور درخت جمع بودند و شخصی روضه می‌خواند و این زنان از درخت حاجت می‌خواستند و به اندازه‌ای کهنه و نخ به آن بسته بودن که بشمار در نمی‌آید، چشمهائی از نقره بر درخت کوبیده بودند و بواسطة شمع زیادی که روی این درخت گذاشته شده بود به یک چوب خشک سوختة متعفنی مبدل گردیده بود. عجبتر اینکه این بت در پشت مدرسه‌ای بود که قریب صد نفر طلبه در آن تحصیل علوم دینی می‌کردند، و یکی از آنها جرئت نهی از منکر نمی‌کرد. حوادث روزگار خیابانی احداث کرد و بحمدالله این بت از میان رفت. اما صد افسوس که مدرسة زیبائی هم از دست رفت.

همچنین چناری بود در قصر سلطنتی که آن را چنار عباسعلی می‌گفتند و مورد توجه ساکنان آن مکان بود و به آن تبرک می‌جستند، و بحمدالله از بیخ کنده شد.

خاتم انبیاء آنچه لازمة تبلیغ رسالت بود به جای آورد، و چنان مسلمانان را از شرک بیزار کرد که عمر [] با آن همه تعصب در بت‌پرستی که زمان جاهلیت داشت، در ایام خلافتش وقتی به زیارت کعبه رفت و به حجرالاسود رسید به آن خطاب کرده گفت: «ای سنگ تو جمادی بیش نیستی، اگر ندیده بودم که پیغمبر به تو استلام می‌نمود و احترام می‌فرمود ابداً بتو اعتنائی نمی‌کردم (ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا)».

این نکته را باید متوجه بود که حجرالاسود را نباید عبادت کرد و استلام (دست سودن) آنهم فقط مستحب است، وضع این سنگ از برای تعیین نقطة شروع بطواف است، و به اصطلاح سنگ مره است، بعبارت واضحتر حاجی باید شروع به طواف از محاذات این سنگ کند. زیرا طواف‌کنندگان باید از یک جهت حرکت کنند، و اگر طواف از جهات مختلف شروع شود طائفین به محاذات یکدیگر واقع می‌شوند، و طواف مشگل می‌گردد، لذا تشریع شد که در محاذات سنگ نیت کنند و از آنجا شروع به طواف نمایند.

این بود تربیت پیغمبر، ولی هزار افسوس که پس از مدت کمی بسیار از امت گرفتار شرک شدند چنان در آن فرو رفتند که بعضی از این عادات ساختگی شرک‌آمیز از ضروریات دین و مسلمات شریعت سیدالمرسلین گردید.

راستی ببینید چگونه جاهلیت را از نوع شروع کردند! چه قدمگاهها بر پا کردند و در سقاخانه‌ها، حتی در روز روشن چه شمعها روشن کردند!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بس که ببستند بر او برگ و ساز |  | گر تو بیائی نشناسیش باز! |

یکی از اقسام شرک: ذبح و قربانی از برای خداست

قربانی یعنی آنچه بوسیلة آن تقرب بخدا پیدا می‌کند. اعم از خونی و غیر آن، و در عرف اسم است از برای ذبیحه، چنانکه در تاریخ بنی‌اسرائیل مذکور است که قربانی قابیل از نوباوه و ثمره زمین و قربانی هابیل از حیوانات بود.

در زمان نوح مذبحی ساخته شده بود که حیوانات را در آنجا می‌کشتند و می‌سوزاندند، و در زمان ابراهیم قربانی مردم نان و شراب و آدمی بود که برای بتان خود قربانی می‌کردند. حضرت ابراهیم ذبح و قربانی بشر را منع نمود (قضیه ذبح اسمعیل و آمدن فدیه اشاره بهمین معنی است).

در زمان موسی قربانی دو قسم بود: دموی و غیر دموی، قربانی دموی را می‌کشتند و غیر دموی را در بیابان رها می‌کردند.

این عادت را عرب جاهلی از قوم موسی آموخت که بجهت تقرّب به اصنام حیوانات را رها می‌کردند که قرآن آن را به اسم بحيره وسائبه می‌نامد، چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﮊ المائدة: ١٠٣

بحیره: عرب را رسم چنان بود که چون شتری از آن ایشان پنج بطن میزاد و آخرین آن نر بود گوش آنرا می‌شکافتند و رها می‌کردند، و کشتن و سوار شدن آن ممنوع می‌شد ولی از آب و گیاه آنرا ممانعت نمی‌نمودند.

سائبه: عرب در جاهلیت نذر می‌کرد که اگر مسافرش مراجعت کند، یا مریض بهبودی حاصل کند شتری را آزاد کند به مثابه اینکه شخصی بنده‌ای را آزاد کند.

وصیله: آن گوسفندیست که هفت بطن بزاید و اگر هفتمین آن نر بود بکشند و قربانی بتان کنند، و اگر به یک شکم نر و ماده بزاید گویند وصلت أخاها (پیوست به برادرش) و نر را برای خاطر خواهرش نمی‌کشتند.

حام: فحلی است که هفت بچه از نتایج آن قابل سواری شود و بعضی دیگر گفته‌اند که چون فرزند فرزند او قابل سواری شود گویند حمى ظهره (یعنی پشت خود را از سواری حمایت و منع کرد) و او را آزاد کنند، و از آب و گیاه منع کنند.

معنی آیه: (امر نفرموده و مقرر نساخته خدای تعالی هیچ چیز از بحیره و سائبه و وصیله و حام را و لکن کفار (عمرو بن لحی و اتباع آن) در تحریم اینها به خداوند افترا می‌زنند و بیشترشان تعقل نکرده و از دیگران تقلید می‌نمایند).

و این رویه مشرکین در میان بعضی از مسلمین حکفرما است که بز یا گوسفند یا شتر را برای سقاخانه یا قبر صالحی آزاد می‌کنند، و از امثال سایره است که می‌گویند گوساله امام رضا را تا چاشت نمی‌رسانند، و این گوساله در زمان شاه سلطان حسین صفوی بود و با طلا وآئینه زینت داده بودند و در کوچه و بازار آزاد بود، و مردم به آن تقرّب و تبرّک می‌جستند و خود دیدم که بزی را برای سقاخانه سائبه نموده بودند، و شاخش را طلا کرده و به آن تبرّک می‌جستند.

بنی‌اسرائیل ذبایح دموی را سه قسمت می‌کردند: ذبیحه محرقه، ذبیحه کفاره گناهان، ذبیحه سلامه، ذبیحه اول جز پوستش تمامی آنرا می‌سوزاندند، و دومی را دو قسمت می‌کردند یکی از آنرا به کاهن می‌دادند و قسمت دیگرش را می‌سوزاندند، و ذبیحه سومی گوشتش را می‌خوردند.

قربانی در نزد مسیحیین منحصر به نان و شراب بود که به نام گوشت مسیح و خون مسیح می‌خواندند.

بعضی از امم مثل مصریها و رومیها فنیقی‌ها و کنعانیها در امر قربانی مبالغه می‌نمودند، حتی بشر را قربانی می‌کردند و این عادت مشئوم تا قرن هفتم میلاد مسیح در اروپا جاری بود.

در علت پیدایش قربانی حیوانات بعضی گفته‌اند که اصل آن میهمانی بود که بعضی از امم برای خدایان می‌کردند، در بتکده جمع می‌شدند و حیوانات را ذبح می‌نمودند، و همچنین اسیرانی که در جنگ گرفته بودند برای بتان قربانی می‌کردند و گوشتش را می‌خوردند.

بعضی گفته‌اند قربانی دو سبب داشت 1- هدیه و تشریف برای خدایان بود. 2- کفاره گناهان که خدایان را راضی کنند و عضبشان را تسکین دهند. قربانی نزد وحشی‌ها سه سبب داشت 1- قربانی را برای روح میت می‌کردند، چون می‌گفتند میّت در قبر گرسنه می‌ماند محتاج به غذا است، حتی اسب و غلامان میت را قربانی می‌کردند تا در قبر بـرای مردگان معاون و مدد باشند. 2- قربانی برای خدایان می‌کردند تا از آنان راضی شوند. 3- کفار برای کفاره گناهان خود و قبیله قربانی می‌کردند، و اصل در این قربانی این بود که معتقد بودند به قربانی حیوان مرض از شخص مریض منتقل به حیوان ذبح شده می‌شود، و از اعتقاد به نقل مرض از مریض به حیوان مذبوح اعتقاد دیگری پیدا شد که گناه امت منتقل می‌شود به حیوان مذبوح چنانکه بعضی از قبایل افریقائی سالی یک مرد و زن را قربانی می‌کنند و می‌گویند گناه قبیله منتقل به این دو نفر می‌شود، و قبیله از گناه پاک می‌گردد، و آتنی‌ها وقت وبای عام یا بلایای عمومی از قحط و غلا، یکنفر از بشر را قربانی می‌کردند و می‌گفتند از قربانی این شخص بلایا مرتفع می‌شود و امت نجات می‌یابند. این عقیده مبنی و منشأ عقیده نصاری است که می‌گویند عیسی فداء گردید تا مردم از گناه پاک شوند، و چنانکه در اراذل و جهله از شیعه مشهور است که حسین ‌بن علی شهید گردید و شیعیان را از گناه پاک فرمود.

# قربانی در اسلام

اسلام تمامی این موهومات و خرافات را از بشر برداشت و قربانی حیوانات را امضا فرمود، و قربانی بشر را نهی اکید نمود، چنانکه مصریها سالی یک مرتبه یک دختر زیبا را در رود نیل غرق می‌کردند و اسمش را عروس نیل نام نهاده بودند، و در زمان حکومت عمرو بن عاص [] و غلبه اسلام بر مصر این امر فظیع به برکت اسلام موقوف گردید.

اسلام قربانی حیوانات را تقریر نمود، اما حکمتش را بیان فرمود که برای خشنودی بتان یا تغذیة مردگان یا تفدیه زندگان نیست، بلکه بخششی است از اغنیاء به فقراء و مقصود از قربانی اطعام گرسنگان و بینوایان است چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﮊ. (الحج: ٣٦ - ٣٧). یعنی (شتران گاوان را برای شما قرار دادیم از نشانه‌ی دین خدا، در آنها برای شما خیر است از منافع دینی و دنیوی در وقت قربانی آنها بنام خدا ذبح کنید و بتان و غیر خدا را بیاد نیاوردید - باید در وقت قربانی بگویند الله أكبر لا اله إلاَّ الله والله أكبر، الّلهمّ منك و إليك-[[11]](#footnote-11) قربانی شتران در حالتی باید کرد که آنها ایستاده باشند نحر کنید هنگامی که به پهلوی بر زمین افتادند، پس بخورید از گوشتهای ایشان بخورانید بقانع و آن فقیر با قناعت است - و معتر فقیری است که در معرض سؤال واقع شده، اما سؤال نمی‌کند، و بعضی گفته‌اند قانع فقیر مکه است، و معتر درویش آفاقی است- و ما این شتران و گاوان را مسخر شما کردیم تا همانا شاکر باشید و گوشتها و خونهای قربانی به خدا نمی‌رسد - چون چنانچه گفتیم می‌گفتند قربانی به خدایان می‌رسد یا به مردگانیکه خدائی در حقشان قایل بودند- ولکن میرسد به محل قبول وی آنچه مصاحب است با او پرهیزگاری شما که آن تعظیم امر خداوند است، همچنین مسخر کردیم این بهایم را برای شما تا خدای را تحمید و تکبیر کنید بر آنچه هدایت فرمود شما را، و بشارت بده ای پیغمبر نیکوکاران را به بهشت).

در این آیة مبارکه تصریح است که قربانی لذاته مطلوب نبوده و برای ذات حقتعالی مفید نیست چون ﮋ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ. (آل عمران: ٩٧). و رکنی از ارکان دین نخواهد بود ولکن به اعتبار صدقه و توسعه بر فقراء و تنگدستان است.

و باید ذبح و قربانی برای خداوند متعال باشد و نام غیر خدا در وقت ذبح و نحر ذکر نشود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﮋ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﮊ. (الأنعام: ١٦٢).

مجاهد و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک می‌گویند که نسک قربانی در حج و عمره است.

معنی آیة شریفه: (بگو ای محمد: نماز من، قربانی من، و آنچه اتیان می‌کنم و به جای می‌آورم در زندگی خود و آنچه می‌میرم بر او از ایمان و عمل صالح فقط از برای خداوند جهانست).

در این آیة مبارکه تصریح است به اینکه قربانی فقط از برای ذات حق باشد و غیر او را نباید در این کار شریک گرفت.

نیز می‌فرماید ﮋ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ. (الكوثر: ٢). یعنی (نماز و عبادت را برای خدایت بجای آور و شتر را از برای او نحر کن)، (نحر قربانی شتر است). و نیز می‌فرماید: ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮊ. (البقرة: ١٧٣). یعنی (خداوند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که در وقت قربانی بر آن برای غیر خدا آواز بردارند حرام کرد). و مراد از ما اهلّ به لغير الله آن بود که بنام بتها و معبودهای غیر خدا قربانی می‌کردند، در وقت قربانی می‌گفتند: ای بت این گوسفند را از بهر تو قربانی می‌کنیم و بواسطه تو تقرّب بخدا می‌جوئیم.

امیرالمؤمنین علی فرمود «حدّنثي رسول‌ الله بأربع كلمات: لعن الله من ذبح لغير الله، لعن ‌الله من لعن والديه، لعن‌ الله من آوى محدثاً، لعن ‌الله من غيّر منار الأرض».

یعنی: رسول خدا مرا چهار کلمه فرمود: خدا لعنت کند کسی را که از برای غیر خدا قربانی کند، خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن کند، خدا لعنت کند کسی را که محدثی را پناه دهد (محدث به دو وجه قرائت شده است به کسر دال یعنی بدعت‌گذار، و به فتح دال به معنی بدعت)، خدا لعنت کند کسی را علامات و حدود زمین را تغییر دهد (تا زمین همسایه را غضب کند).

ابوعبیده در کتاب اموال و بیهقی از زهری و او از حضرت ختمی مرتبت روایت کرده است: «أنّه نهى عن ذبايح الجنّ، قال وذبائح الجنّ أن يشتري الّرجل‌ الدّار أو يستخرج العين وما أشبه ذلك، فيذبح لها ذبيحة للطيرة وكانوا في الجاهليّة يقولون إذا فعل ذلك لن يضرّ أهلها الجنّ فأبطل ذلك ونهى».

یعنی پیغمبر از قربانی‌های جن نهی فرمود و مراد از قربانی جن این است که کسی خانه‌ای می‌خرد یا چشمه‌ای احداث می‌کند و برای رفع تشائم گوسفندی بکشد. و در جاهلیت می‌گفتند اگر گوسفندی در وقت خریدن خانه یا احداث چشمه‌ای قربانی شود! اهل آن خانه و چشمه از آزار جن در امان خواهند ماند. حضرت رسول اینکار را باطل کرده و نهی فرمود.

از این آیات مبارکه و احادیث نبوی که ذکر شد واضح گردید که قربانی از برای غیر خدا شرک است، و گوشت آن حرام خواهد بود.

فقهاء رضوان‌الله علیهم، می‌گویند: هر قربانی که بر او اسم غیر خدا ذکر شود اگر چه نام خدا را هم منضم کنند گوشت آن قربانی حرام و آن عمل شرک است. از این قبیل است آنچه امروز به اسم امامزادگان، یا حضرت ابوالفضل، یا ائمة هدی قربانی می‌کنند. چنانکه شخص عامی می‌گوید ای امامزاده این گوسفند را در راه تو کشتم، یا می‌گوید یا ابوالفضل این گوسفند را به نام تو قربانی می‌کنم که مثلاً بیمارم را شفا بدهی.

پروردگارا شرک به نام توحید حکومت دارد، اکثر مردم اعمال شرکیه را به نام اسلام مرتکب می‌شوند: برعکس نهند نام زنگی کافور!

واقعاً مشکل غریبی است! مسلماً گناهاش بگردن شیادان است که هزار گونه توجیه برای اعمال شرکیه عوام می‌کنند. زیرا می‌خواهند نان بخورند! ... اینان مقلد عوامند، نه عوام مقلد اینان. هر جا که عوام می‌روند اینان نیز گوساله‌وار می‌روند، این شیادان دین فروش چون موافق هوا و امیال تودة نادان عوام سخن می‌رانند، مردم جاهل که قوة تشخیص ندارند خیال می‌کنند آنان مطاع در دینند از این جهت اطاعت کامل از آنان می‌کنند تا تابع و متبوع هر دو وارد جهنم شوند ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮊ. (الأحزاب: ٦٦ - ٦٨). یعنی (روزیکه رویهای ایشان در آتش از جهتی به جهت دیگر گردانیده شود، - به این وجه که گاهی ایشانرا بر پشت خوابانند و گاهی بر روی در افکنند مانند گوشت که از برای بریان کردن اینروی و آنروی کنند - گویند ای کاش فرمان خدا و پیغمبر را اطاعت می‌کردیم. و عوام و تابعان شیادان می‌گویند ای خدای ما، ما پیشوایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم، آنها ما را گمراه نمودند، پروردگارا اینانرا دو برابر ما عذاب ده و از رحمت خود دورشان کن).

راستی اگر ایمان به خدا و رسول داشتند و از قیامت می‌ترسیدند همین یک آیه برای ایشان کافی بود! ... اما بدبختانه ﮋ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﮊ. (الشعراء: ٢١٢). یعنی (ایشان از شنوائی برکنارند).

دیگر از اقسام شرک: نذر از برای غیر خداست

خداوند متعال در ستایش بندگان حقیقی خود می‌فرماید ﮋ ﭙ ﭚ ﮊ. (الإنسان: ٧). این آیة مبارکه دلالت بر وجوب وفای بنذر دارد و فاعلش را مدح می‌کند. پس نذر از جملة عباداتست و در عبادت باید کسی را جز از حق در نظر نگرفت همچنانکه نماز و روزه فقط از برای خداست و از برای غیر خدا باطل است، نذر هم چون عبادتست اگر از برای غیر خدا باشد باطل است و از این جهت است که فقهاء رضوان‌الله علیهم می‌گویند نذر کافر منعقد نمی‌شود.

خداوند می‌فرماید ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜﮊ. (البقرة: ٢٧٠). در این آیة مبارکه خداوند خبر داده است که من عمل عاملین دنیا را عالم و دانا هستم انفاق باشد یا نذر. و خداوند عهده‌دار شده است که نیکوکاران را جزای خیر مرحمت کند.

در کافی از جعفر بن محمد روایت شده: «قال إذا قال الرّجل عليّ المشى إلى بيت ‌الله وهو محرم بحجّة، أو عليّ هدي كذا ليس بشيء حتّى يقول لله عليّ المشي إلى بيته، أو يقول لله عليّ أن أحرم بحجّة، أو يقول لله عليّ كذا وكذا أن لم أفعل كذا وكذا».

خلاصه‌اش اینست: که اگر کسی بگوید بر گردن من فلان عمل است واقع نمی‌شود مگر بگوید اینکه از برای خدا بر گردن من فلان امر است.

در کافی از کنانی روایت شده: «قال سئلت أباعبد الله عن رجل قال عليّ نذر، قال ليس النّذر بشيء حتّى يسمّي الله شيئاً صياماً أو صدقة أو هدياً أو حجّاً».

کنانی می‌گوید: از حضرت صادق در خصوص مردی که بگوید بر من فلان نذر است سؤال کردم حضرت فرمودند [اگر] نام خدا را نبرد نذر صحیح نخواهد بود.

در کافی از ابی عبدالله روایت شده «عن ‌الرّجل يحلف بالنّذر ونيّته في يمينه‌ الّتي حلف عليها درهم أو أقّل، قال إذا لم يجعل لله فليس بشيء».

در کافی از حضرت صادق روایت می‌کند: مردی که قسم به نذر می‌خورد و قصدش در قسم یک درهم یا کمتر است، اگر آنرا از برای خداوند قرار ندهد چیزی نیست (یعنی باطل است).

بنابراین مقدمات، از آیات و اخبار و اجماع علما معلوم می‌شود که نذر از برای غیر خدا جائز نیست و باطل است. مانند نذرهائی که از برای قبور صالحین می‌کنند. مثل اینکه می‌گویند ای امامزاده این فرش یا چراغ یا شمعدان یا گوسفند را نذر تو کردیم، همة این نذرها باطلست، و اگر قضای حاجت از صاحب قبر بخواهد مسلماً شرک است.

خداوند متعال می‌فرماید ﮋ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮊ. (الأنعام: ١٣٦).

قبیلة بنی‌خولان را بتی بود که عمیانس می‌نامیدند و این قبیله را چنین رسم بود که از زرع و کشت و چارپایانی که داشتند یک نیمه برای خداوند و نیمه‌ای برای بتهای خود جدا می‌کردند، آنچه نصیب خدا بود بدرویشان و میهمانان می‌دادند و آنچه را که بهرة بتان بود میان خدمتگزاران بتکده قسمت می‌کردند و اگر حصة خدا بهتر بود آنرا بحصة بتها تبدیل می‌کردند ولی اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان می‌افتاد برنمی‌داشتند و می‌گفتند خدا توانگر است. حقتعالی در آیة شریفه اشاره به این قسمت می‌کند:

معنی آیة شریفه (از کشت و چارپایان خود قسمتهائی جدا کرده بگمان خود گفتند این بهره خدا و این بهره بتهای ماست، اگر از سهم بتها کم می‌آمد از سهم خدا برمی‌گرفتند، ولی اگر از سهم خدا کم می‌آمد چیزی از سهم بتها بر آن نمی‌افزودند، چه حکم بدی می کردند!).

از این بیانات واضح شد که نذر از برای غیر خدا باطلست و خود حرام می‌باشد، چه برای قبر باشد، چه شخص زنده، زیرا اولاً: نذر از برای مخلوق مثل نماز خواندن از برای غیر خدا است هر دو عبادتست و باید عبادت فقط برای خدا باشد.

ثانیاً نذر برای مرده تصویر نمی‌شود زیرا میت به اجماع امت خیرالمرسلین و ضرورت عقل مالک نمی‌تواند باشد.

ثالثاً: شخص نذرکننده فرض می‌کند که صاحب قبر در تصرف امور در مقابل حقتعالی مستقل است، و این صراحت در شرک و کفر دارد.

بعد از فهمیدن این مطالب اگر کسی متوجه به شرک خود شد و فهمید که عمری از روی غفلت در شرک بسر برده باید توبه کند. و پس از آن اگر نذر کرد به این طریق بکند: خداوندا این قربانی را برای تو نذر کردم و ثواب این قربانی را هدیة روح مقدس حضرت سید‌الشهداء یا ائمه یا اولیاء دیگر کردم و مورد و مصرفش را فقرا و دوستان ائمه هدی قرار دادم. یا اینکه این فرش یا چراغ یا ظرف را نذر تو کردم و مصرفش را حرم یا مسجد قرار دادم. اگر با این طرز که ذکر شد نذر کرد صحیح است و مأجور خواهد بود.

بسیاری از گمراهی‌های مردم از این جهت است که حکم شرع را نمی‌دانند، اگر آگاهشان نمودی البته عامل خواهند شد.

# از اقسام شرک: دعا و استغاثه به غیر خداست

استغاثه طلب غوث و فریاد خواستن برای برطرف نمودن شدت است.

استعانه طلب عون و یاری جستن است. و بعضی گفته‌اند استغاثه برای مکروب و غمزده و اندوهناک استعمال شده است، و دعا اعم از آن و غیر آن می‌باشد و میان دعا و استغاثه عموم و خصوص مطلق است پس هر استغاثه‌ای دعاء است و هر دعائی استغاثه نیست.

و دعا بر دو قسم است دعای عبادت و پرستش، و دعای مسئلت و خواهش، دعای مسئلت آنست که داعی آنچه نفع خویش از جلب نفع یا کشف ضرّ است طلب کند، و حق متعال در قرآن کریمش کسیکه احدی غیر خدا را در جلب نفع یا کشف ضر بخواند تخطئه می‌کند چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﮊ. (المائدة: ٧٦). یعنی (بگو آیا می‌پرستید بغیر از خدا چیزی را که مالک نمی‌باشد برای شما ضرری را و سودی را و خداوند شنونده و داناست). ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ. (الأنعام: ٧١ ). يعنی (بگو ای محمد آیا می‌پرستیم و می‌خوانیم غیر خدا را آنچه ما را سود ندهد و ضرر نرساند، یعنی قادر بر نفع و ضرر نیست؟ و آیا برگردیم به گذشتگان خود یعنی مشرک شویم پس از آنکه خداوند ما را هدایت فرمود و از کفر و شرک رهانید؟).

ﮋ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﮊ. (يونس: ١٠٦). یعنی(و مخوان تو از غیر خدا آنچه سود ندهد تو را و ضرر نرساند تو را، پس اگر غیر خدا را بخوانی تو آنگاه از ستمکارانی).

و هر دعای عبادتی مستلزم دعای مسئلت است، و هر دعای مسئلتی مستلزم دعای عبادت، چنانکه خداوند می‌فرماید ﮋ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﮊ. (الأعراف: ٥٥ ). یعنی (بخوانید و پرستش کنید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی همانا او دوست ندارد از حد گذرندگان را).

ﮋ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﮊ. (الأنعام: 40-41). یعنی (بگو به ایشان که چه می‌بینید اگر عذاب خدا بر شما فرود آید یا قیامت شود آیا غیر خدای را می‌خوانید که آن عذاب از شما بردارد، اگر راستگویانید بلکه او را می‌خوانید پس اگر خواهد ببرد و دفع کند از شما در دنیا آنچه او را به کشف آن می‌خوانید و فراموش می‌کنید آنچه را شریک حق تعالی قرار داده بودید).

ﮋ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮊ. (الجن: ١٨).

یعنی، و اینکه مساجد مر خدا راست پس مخوانید با خدا دیگری را.

و امثال این آیات در قرآن بسیار است که دعای مسئلت مستلزم دعای عبادت است به جهت اینکه سائل باید سؤالش را خالص از برای خدای تعالی قرار بدهد.

و استغاثه در اسباب ظاهری از امور حسی جایز است مثل اینکه در مقاتله بگوئی‌ای فلان به فریاد من برس یا درنده‌ای متوجه شود بگوئی‌ای بهمان بدادم برس، یا مصیبت دیگری متوجه شود مثل اینکه خانه‌ات آتش بگیرد یا دشمن سرت بریزد فریاد بزنی و استغاثه کنی که ای مسلمانان بدادم برسید، تمامی اینها به اجماع امت سیدالمرسلین شرک نخواهد بود.

اما استغاثه بقوت و تأثیر در امور معنوی و اموریکه غیر از حقتعالی کسی قادر بر آن نیست مثل اینکه شفاء مرض و یا وفای دین از غیر جهت معین یا طلب رزق یا هدایت و غفران گناه و دخول بهشت و موفق شدن بعلم و امثال آن این نحو از استغاثه مختص بذات ربوبی است و بغیر او شرک است. و جایز نیست استغاثه به نبیّ یا ولیّ کنی و بگوئی مرا شفا ده، گناهم را ببخش، یا بگوئی: أستغيث بك يا فلان، يا أغثني يا فلان. بلکه باید بگوئی: أغثني يا غياث‌ المثتغيثين، طبرانی روایت می‌کند «أنّه كان في زمن النّبيّ منافق يوذي المؤمنين فقال بعضهم قوموا بنا نستغيث برسول ‌الله من هذا المنافق، فقال النّبيّ إنّه لا يستغاث بي وإنّما يستغاث بالله».

طبرانی روایت می‌کند در زمان رسول اکرم منافقی بود (مسمى بعبدالله ‌بن أبي) که مؤمنین را اذیت می‌کرد بعضی از مؤمنین با یکدیگر گفتند برخیزید برویم استغاثه به رسول خدا کنیم و رفتند به رسول اکرم استغاثه نمودند پیغمبر فرمود به من نباید استغاثه شود باید به خداوند استغاثه نمود.

نهی رسول اکرم از استغاثه به او در امور حسیه اگر چه جایز بود اما جهت نهی حمایت توحید و تحذیر از شرک و قرق از توسل بغیر حقتعالی بود که مردم عادت نکنند و استغاثه بغیر خدا کنند. ولا حول ولا قوّة إلاَّ باللّه العلّي العظيم وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآله لطّاهرين.

دیگر از اقسام شرک تنجیم است

چون اعتقاد به تنجیم و تأثیر و همی ستارگان و خورشید و ماه در این عالم از عقاید دیرینه فرقه صابئین است و از آنها سرایت کرده و وارد عقاید مسلمانان شده از این جهت ناچاریم شمة از احوال این امت را پیش از ورود به مطلب بیان کنیم:

صابئین: بنابر عقیدة بعضی از دانشمندان این قوم پیروان صاب ‌بن شیت بودند و از این جهت اینان را صابئین خواندند و مؤید این قول کلام خود آنان است که می‌گویند معلم ما در این مذهب عازیمون یعنی شیث و هرمس یعنی ادریس می‌باشد. صاحب صحاح می‌گوید اشتقاق صابی از صبأ به معنی بیرون رفتن از دینی به دین دیگر است. عرب جاهلی رسول اکرم را صابی می‌نامیدند زیرا از دین قریش که بت‌پرستی بود خارج گشته بود و هر که را مسلمان می‌شد می‌گفتن صبأ‌الرجل و مسلمانان را صبات می‌نامیدند.

در مقابل صابئه ملت حنفاء است و حنیف در لغت اعراض از گمراهی و میل به هدایت است. امام حنفاء چنانکه به تفصیل بیاید شیخ الانبیاء ابراهیم خلیل‌الرحمن است، و خاتم حنفاء سیدالانبیاء حضرت ختمی مرتبت است.

چون ابراهیم مکه را بنا کرد، آنجا را مرکز دین حنیف قرار داد پدران و سلف اهل مکه تابع حضرت ابراهیم بودند و حنفاء نامیده می‌شدند و جداً بر ضد صابئین بودند ولی خلف و پسران آنان هم که معاصر ختمی مرتبت بودن با آن همه بت‌پرستیها باز هم خیال می‌کردند که بر طریقة حنفاء‌اند و مخالفت با بتان را خروج از دین حنیف ابراهیم می‌پنداشتند و رسول اکرم و مسلمانان را صابی می‌نامیدند.

چنانکه سلف و پدران ما نیز مسلمانان بودند و عقاید حقه و توحید کامل داشتند، بعد بواسطة دوری عهد و ملل دیگر عقاید غیر اسلامی و شرکهای زیادی به نام اسلام و توحید جایگزین عقاید سابق شد و حتی بسیاری از اعمال و عقاید خلاف اسلام شایع گردید ولی مسلمانان بی‌خبر از حقیقت اسلام خیال می‌کنند که این عقاید و اعمالی که دارند اسلام است و هر کس دعوت به اسلام حقیقی و سلف کند او را کافر می‌دانند.

بنیان مذهب صابئه بر پرستش روحانیون و ملائکه است، ولی بنیاد مذهب حنفاء بر پرستش خدای واحد است، و تفصیل مطلب بعدا بیان خواهد شد. صابئه می‌گویند مذهب ما اکتسابی است، ولی حنفاء می‌گویند طریقة ما مبتنی بر فطرت است، مراد از اکتساب اینست که دین را باید به دلیل فهمید، مثلاً دربارة مبدأ و معاد و فضیلت اگر دلیلی قائم شد صحیح است وگرنه فاسد، حنفاء می‌گویند دین فطرت است و عقاید دینی را باید فطرت تصدیق کند و هر چه از فطرت خارج شد دین بشمار نمی‌آید، خداوند می‌فرماید ﮋ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﮊ. (الروم: ٣٠). یعنی (پس راست و بر پای دار ذات خود را و خالص گردان کردار خویش را برای پرستش پروردگار، و حضرت آفریدگار در حالتیکه از تمام دینها مایل باشی بدین اسلام - فطره وزناً و معنا بمعنی خلقت است و مقصود از فطرت قابلیت برای توحید و درک حقایق است بدون امتناع و انکار - فطرتیکه این صفت دارد مردم بر آن مفطوراند - لا تبديل کلمه لا، نهی است بصورت نفی - یعنی خلق خدای را که آن دینی است که خدای تعالی خلق را بدان آفریده تغییر ندهید، و این دین فطرت کیش راست و مستقیم است، ولکن بیشتر مردم نمی‌دانند). این آیه صریح است که انسان به فطرت توحید و درک حقایق آفریده شده است و ساختمان انسان در منتهی مرتبه تبدیل و استقامه خلق شده است: ﮋ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﮊ. (التين: ٤). (به تحقیق خلق کردیم انسان را در بهترین تعدیلی) و خروج از فطرت به واسطه علل زیادیست از تربیت معلمین و تقلید آباء و تأثیر محیط و امثال آن که این عوامل مردم را از فطرت و شریعت انسانیت خارج نموده است و بعث رسل برای اینست که مردم را به فطرت اولیه برگردانند و موانعی که برای فطرت بشر پیدا شده مرتفع سازند.

بعضی از بزرگان می‌گویند: هر آدمی که باشد او را البته سه مذهب باشد یکی مذهب پدر و مادر و عوام شهر بود، دوم مذهب پادشاه ولایت که اگر پادشاه عادل باشد بیشتر اهل ولایت عادل شوند و اگر ظالم باشد ظالم شوند و اگر زاهد باشد زاهد شوند و گر حکیم باشد حکیم شوند و اگر سنی باشد سنی شوند و اگر شیعی باشد شیعی شوند از جهت آنکه همه کس را قرب پادشاه مطلوب باشد و همه کس طالب ارادت و محبت پادشاه باشند اینست معنى ‌النّاس على دين ملوكهم [مردم بر دین پادشاهان خود هستند]، سوم: مذهب یار بود با هر که صحبت دوستی می‌ورزد هر آینه مذهب او گیرد، و اینست معنی: «شرط صحبت مشابهت بیرون و موافقت اندرون» و اینست معنی «المرء على دين خليله. عن ‌المرء لا تسأل واسل عن قرينه فكلّ قرين بالمقارن يقتدي». [فرد بر دین دوستش است. درباره خود شخص سوال مکن بلکه درباره دوستش بپرس که هر دوست به دوست خود اقتدا می کند]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس از همنفس بگیرد خوی |  | بر حذر باش از لقای خبیت |
| باد چون بر فضای بد گذرد |  | بوی بد گیرد از هوای خبیث |

**صابئه بر چهار فرقه منقسم است.**

فرقة اول: اصحاب روحانیون‌اند. این فرقه می‌گویند مبدأ عالم ذات ربوبی و حقیقت قیومی است که مقدس از حدوث و زوال است.

این ذات اعلی و اجل است که او را عبادت و پرستش کنیم. به عبارت دیگر خداوند از بندگانش دور است و بندگان بواسطة فرو رفتن در عالم طبیعت و شهوات نمی‌توانند تحصیل تقرب و زلفی به او کنند، پس ناچار بایستی وسائطی میان رب و خلق باشد. این وسائط موجوداتی هستند در وضع ربوبی و عالم بالا که روحانی صرفند و مقدس از مواد جرمانیه و قوای جسمانیه و حرکات و تغییرات زمانیه می‌باشند و در جوار رب‌العالمین مجبول بر تقدیس و تمجید و تعظیم دائم و تسبیح سرمدند. (این واسطه چنانکه بیان خواهد شد غیر از واسطه‌ایست که حنفاء قائلند و انبیاء را واسطة در هدایت می‌دانند). نیز می‌گفتند که روحانیون خدایان و ارباب ما هستند و میان ما و خدای جهان وسیله‌اند به توسط اینان باید تقرب بخدا جست و رزق و حیات و صحت و سایر چیزهای دیگر را از اینان باید خواست. روحانیون مدبر کواکبند، محرم افلاک و انجمند، حرکات کواکب بر ترتیب مخصوص علت پیدایش نباتات و جمادات و حیواناتست، کواکب هیکل روحانیونند، و نسبت روحانیون به کواکب، مثل نسبت نفس به بدن انسان است. از برای هر روحانی هیکلی مخصوص است، و از برای هر هیکلی فلکی است، می‌گویند عازیمون و هرمس بنای علم هیئت را گذاشتند و اسماء کواکب سیاره و تقسیم بروج از این دو شخص است.

فرقة دوم: اصحاب هیاکلند، این فرقه می‌گفتند انسان محتاج به واسطه است ملائکه و روحانیون به چشم دیده نمی‌شوند، و ما محتاج بواسطه‌هائی هستیم که دیده شوند تا بتوانیم متوجه به آنها شویم و اسباب تقرب به مبدأ را تحصیل کنیم پس باید ستارگان را که به چشم دیده می‌شوند وسیله قرار دهیم و آنها را بپرستیم.

برای پرستش ستارگان باید اولاً خانه و منزل هر یک را، ثانیاً مطالع و مغاربشان را، ثالثاً اتصالات و موافقت و مخالفت به ترتیب طبایعشان را، رابعاً تقسیم ایام و لیالی و ساعات بر آنها را، و خامساً تقدیر صور و اشخاص و اقالیم و امصار بر آنها را دانست و شناخت، بعد از معرفت آنچه مذکور شد بنقش خواتیم و خواندن عزائم و دعوات باید متوجه شد. مثلاً از برای زحل روز شنبه را اختصاص داده بودند، و در ساعت اول آن روز انگشتر مصور بصورت زحل در دست می‌کردند، و لباس مخصوص به آنرا می‌پوشیدند، و بخور مناسب آن می‌سوزاندند، و به طلب حاجتی که برآوردن آن از افعال و آثار مختصه زحل بود می‌پرداختند. همچنین سایر کواکب، نیز روز معین و ساعت مشخص و بخور و لباس و خاتم مخصوص و کار معلوم داشتند. اگر شخص مسلمان چشم باز کند می‌فهمد که تبرک به انگشتر از یادگارهای ستاره‌پرستان بوده و بدبختانه از شعار اهل تقوی شده است.

این فرقه چون بوسیلة وسائط به مطلوب می‌رسیدند، بر آنها اطلاق اسم اله و رب می‌نمودند و خداوند متعال را رب‌الارباب و اله الالهه می‌گفتند، و بعضی هم اله الالهه را نام آفتاب می‌دانستند. می‌گفتند تقرب به این هیاکل موجب نزدیکی به روحانیون است، و تقرب بدانها مؤدی قرب باری تعالی است، زیرا که هیاکل ابدان روحانیون است و نسبت آنها مثل نسبت اجساد است به ارواح. پس هیاکل چون زنده به حیات روحانیون صاحب حیات و مدرک کلیات و جزئیات می‌باشند و روحانیون متصرف در هیاکلند چنانکه ما متصرف در ابدان خود هستیم، و شکی نیست که نزدیکی به شخص تقرب به روح اوست و بر این عقاید در خارج آثاری مترتب می‌کردند. طلسمات و تنجیم و تعزیم و کهانت که هنوز نمونه‌ای از آنها باقی است و جزو عقائد دیگران به خصوص بعضی از مسلمانان شده است از علوم ایشان می‌باشند، از این مطلب می‌فهمیم که عقول عشره که فلاسفه بر آن رفته‌اند همین روحانیونند که صابئه می‌گویند، و متفلسفه اسلام به آن معتقد شده این عقیده شرکی از صابئین وارد فلسفه شده بدبختانه متفلسفین اسلام این عقیده شرکیه را قبول کردند و خیال نمودند خداپرستی و توحید اینست و آیاتی که در قرآن نفی شفاعت ملائکه می‌کند اشاره به این عقیده ستاره‌پرستی است چنانکه خداوند می‌فرماید ﮋ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﮊ. (النجم: ٢٦). یعنی (بسا فرشتگان در آسمانها هستند که شفاعتشان به هیچ وجه اثری ندارد).

فرقه سوم: اصحاب اشخاصند، این فرقه می‌گفتند که هیاکل روحانیون در همه اوقات دیده نمی‌شوند زیرا گاهی طالع و گاهی آفل، زمانی ظاهر و زمانی مخفی هستند پس بازاء هر هیکلی از هیاکل سیارات و در حضرت ایشان در مقام حاجت معتکف شد. تا از برکت اشخاص توجه بهیاکل و تقرب به روحانیات و در نتیجه تقرب باری تعالی حاصل شود و در این آیه اشاره به این معنی شده است ﮋ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮊ. (الزمر: ٣). (نمی‌پرستم ایشانرا مگر اینکه نزدیک گردانند ما را به سوی خدا نزدیک گردانیدنی). ﮋﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮊ. (يونس: ١٨). (اینان شفیعان ما در آستان پروردگارند).

در پیروی این عقاید بتخانه‌ای بنا کردند و هر بتی را در مقابل هیکلی نهادند. در استدعای حاجات ملاحظة جمیع اضافات نجومی مانند وقت و ساعت و درجه و دقیقه و روز و ساعت مخصوص به هر یک از هیاکل و بخور و انگشتر و لباس و عزائم مناسب آنها می‌کردند.

هیاکلی که بنا نهادند به اسامی جواهر عقلیه روحانیه و اشکال کواکب سماویه بود. مانند هیکل علت اولی، هیکل عقل ضرورت، هیکل نفس که تمامی اینها به شکل دائره بود، هیکل زحل شش ضلعی بود، هیکل مشتری مثلث، هیکل مریخ مستطیل، هیکل آفتار چهارضلعی، هیکل عطارد مستطیل در میان سه ضلعی، هیکل زهره سه ضلعی در میان چهار ضلعی و هیکل ماه هشت ضلعی.

فرقة چهارم: حلولیه‌اند ابن بطوطه و سایر مورخین اینانرا حرّانیه نام نهاده‌اند، این فرقه می‌گفتند که خدای معبود یکى است و او اجرام و افلاک و ستارگانرا آفریده، ستارگان هم مدبر عالم سفلی هستند، ستارگان هفتگانه را زنده و ناطق و پدران موالید ثلثه: جماد و نبات و حیوان می‌دانستند، و عناصر چهارگانه: آب و خاک و آتش و باد را مادران موالید ثلثه فرض می‌کردند، و می‌گفتند: خدای تعالی در کواکب سبعه ظهور و جلوه نمود، و متشخص به اشـخاص کواکب گردیـده است، بدون اینکه تعدیـد در ذات او حاصل شـود - چنانکه گاهی خداوند ظهور در اشخاص می‌کند و این شخص خدای بشر می‌شود – شرور و قبایح و موجودات پست را خداوند خلق نفرموده بلکه اینها از اتصالات ستارگان نحس و سعد و اجتماع عناصر پاک و کثیف پیدا می‌شود.

این بود خلاصة عقاید صابئین که ستارگان و بتها را عبادت می‌کردند، ستارگان را مؤثر تام می‌دانستند، برای ایام سعد و نحسی قائل بودند و نگینها و سنگها را دارای تأثیرات روحی و معنوی می‌پنداشتند و آنها را مؤثر در معنویات می‌دانستند، خداوند تبارک و تعالی شیخ‌الانبیاء ابراهیم خلیل را برای هدایت قوم خود که صابئین بودند برانگیخت و او با فرقه هیکل‌پرستان و بت‌پرستان مناظره و مباحثه‌ها فرموده و ما مناظرة ابراهیم را با صابئین بطور مختصر به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

# مناظرة امام حنفاء ابراهیم با صابئین

خداوند می‌فرماید ﮋ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﮊ. (الأنعام: ٨٣). (این حجت ماست که با ابراهیم دادیم تا بر ضد قوم ایراد کند، هر که را بخوهیم به درجات بلند می‌کنیم. خداوند تو حکیم و داناست).

ابراهیم نخست با اصحاب اشخاص اقامة حجت نمود. آزر که پدر و به قولی عم آن جناب بود، اعلم این فرقه به شمار می‌رفت و تمام آداب و مراسم عبادت اصنام و کارهای بتخانه در دست او بود. بدین جهت ابراهیم بیشتر اوقات با او مناظره می‌کرد خداوند می‌فرماید ﮋ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﮊ. (الأنعام: ٧٤). (وقتی که گفت ابراهیم آزر پدر خود را: آیا بتانرا خدا می‌گیری؟! ... بدرستیکه من تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم) و در سورة مریم می‌فرماید ﮋ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮊ. (مريم: ٤٢). (وقتی که ابراهیم گفت پدر خود را: ای پدر من چرا می‌پرستی آنچه را که نه می‌شنود و نه می‌بیند و دفع نمی‌کند از تو چیزی را؟).

ابراهیم خطاب به پدر فرمود که ای پدر اگر به خلقت خود به دیدة بصیرت بنگری می‌بینی که فطرت و خلقت تو اشرف تمام مخلوقات است و آثار سماویه و انوار علویه و اسرار ملکوتیه در تو اظهر است، در صورتیکه سمیع و بصیر و نافع و ضاری، جسمی که مصنوع خود تو است، نه گوش شنوا دارد و نه دیدة بینا، چگونه می‌تواند در تو تصرف کند نفعی یا ضرری به تو برساند و یا تو را از چیزی بی‌نیاز کند: ﮋ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﮊ. (الصافات: ٩٥ -٩٦). (آیا می‌پرستید آنچه را که خودتان می‌تراشید و خداوند آفرید شما را و آنچه می‌کنید). و فاقد چیزی چگونه تواند معطی همان چیز شود؟ ...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات نایافته از هستی بخش |  | چون تواند که شود هستی ‌بخش |
| کهنه ابری که شد از آب تهی |  | ناید از وی صفت آب ‌دهی! |

و چون با دلائل روشن و حجج لامع بر او مدلل داشت که این بتها که آفریده و مخلوق خود تو است واسطه و شفیع تو در نزد رب‌الارباب نتوانند بود فرمود: ﮋ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮊ. (مريم: ٤٣ – ٤٤) . (ای پدر من حقتعالی افاضه علمی به من کرده است که بتو نداده، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، ای پدر من شیطان را مپرست بدرستیکه او از اوامر خدای بخشنده سر پیچیده است).

آزر این کلمات حقیقت آیات پسر را به هیچوجه مورد قبول قرار ندارد و گفت: ﮋ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﮊ. (مريم: ٤٦). (آیا از خداوندان من روبر می‌گردانی؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار می‌کنم، دور شو از من زمانی دراز) چون حجت علمی در آزر و اتباع او اثری نبخشید حضرت ابراهیم اقامة برهان عملی فرمود و به شکستن بتها قیام نمود. خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ. (الأنبياء: ٦٢ – ٦٣ ). (گفتند ای ابراهیم آیا اینکار را تو به خدایان ما کردی؟ گفت بت بزرگ این کار را کرده است! از خودشان بپرسید اگر توانند حرف زد! ...).

بدین ترتیب ابراهیم اطرافیان آزر را ملزم کرد همانطور که در پاسخ به زبان فروماندند، در جواب دلیل هم ذلیل شدند. ناچار دست تعدی دراز و یاوه‌سرائی آغاز نمودند که از سنت جاهلانست که چون بحجت از خصم فرومانند سلسله خصومت بجنبانند همچو آزر بت‌تراش که چون جواب حجت پسر نداشت به جنگش برخاست که: ﮋ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﮊ. (مريم: ٤٦). (اگر باز نایستی هر آینه سنگسار کنم تو را).

حضرت ابراهیم که باریتعالی او را بر ملکوت کونین و اسرار عالمین مطلع ساخته بود، چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﮊ. (الأنعام: ٧٥). (اینطور نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمان و زمینها را تا اینکه از یقین دارندگان باشد). مناظره‌ای هم با اصحاب هیاکل کرد و بطریق الزام و مماشات با خصم و مجادله به نحو احسن و اتم، نخست ستاره‌ای را معبود خود گرفت: ﮋ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ. (الأنعام: ٧٦). یعنی (چون شب فرا رسید کوکبی را دید و گفت این خدای منست، و چون غائب شد گفت من غایب شدگان را دوست ندارم) و آنچه که تغییر و انتقال بر آن عارض گردد اطلاق صفت خداوندی بر او شایسته نیست زیرا چون تغییر می‌کنند محتاج به تغییر دهنده‌ایست. همچنین اطلاق صفت شفیع نیز بر آن جائز نیست زیرا که افول و زوال او را از حد کمال بیرون برده است.

و نظر به اینکه جمعی از صابئه منتقل شده بودند که در حال افول توجه ستارگان ممتنع است پس بنابراین اشخاصی را قائم هیاکل قرار داده بودند چنانکه مشروحاً گذشت. حضرت ابراهیم استدلال بر آنها نمود به آنچه فی‌الجمله بعضی بدان معترف بودند و این ابلغ در احتجاجست که مسلمات خصم را مدرک قرار داده و با همانها او را محکوم نمایند.

بالجمله چون حضرت ابراهیم از ستاره رویگردان شد ماه را دید در منتهای درخشندگی گفت: این خدای منست. ﮋ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮊ. (الأنعام: ٧٧). (پس چون دید ماه را که برآمد گفت این پروردگار من است). ﮋ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ. (الأنعام: ٧٧). (پس چون غایب شد گفت اگر خدای من مرا رهنمائی نکند از گمراهان خواهم بود). ﮋ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮊ. (الأنعام: ٧٨). (پس خورشید را دید گفت این خدای منست، که بزرگتر از دیگران نیز هست. پس چون غائب شد فرمود: ای قوم من بیزارم از آنچه برای خدا انباز قائل شوید).

آخرالامر چون آن حضرت همه درهای عذر را به روی ایشان بست فرمود: ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﮊ. (الأنعام: ٧٩). (بدرستی که من متوجه می‌کنم روی خودم را بطرف آنچنان کسیکه آفرید آسمانها و زمین را در حالیکه حنیفم و مشرک نیستم).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیش بیحد هر چه محدود است لاست |  | کل وجه غیر وجه‌الله فناست |
| می‌پرستید آفتاب چرخ را؟ |  | خوار کرده جان عالی برخ را |
| آفتاب از امر حق طباخ ماست |  | ابلهی باشد که گوئیم او خداست |
| آفتابت گر بگیرد چون کنی؟ |  | آن سیاهی زوتو چون بیرون کنی |
| نی به درگاه خدا آری صداع |  | که سیاهی را ببر واده شعاع |
| گر کشندت نیمه شب خورشید کو |  | تا بنالی یا امان خواهی از او |
| حادثات اغلب به شب واقع شود |  | و آن زمان معبود تو غائب شود! |
| سوی حق گرو آستانه خم شوی |  | وارهی از اختران محرم شوی |

بدین ترتیب ابراهیم خلیل توحید حقیقی را مسلم داشت و بیان فرمود که فطرت دین حنیف است، معدات سماویه و ارضیه فاعل حقیقی نیستند. بخشنده وجود حق است و جز او مؤثری در آفرینش نیست.

ولی چون حب‌الشیء یعمی و یصم، قوم ابراهیم با آنکه در جواب عاجز ماندند و اقرار بعدم نطق بتهای خود کردند نتوانستند از عادات مذمومة چندین سالة خود دست بردارند. ﮋ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮊ. (الأنبياء: ٦٥). (پس نگونسار کرده شدند بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند تو دانسته‌ای که این بتها سخن نگویند)، پس چرا ما را امر به پرستش می‌کنی، و پس از شنیدن سرزنشها و توبیخات حضرت که فرمود: ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮊ. (الأنبياء: ٦٦ – ٦٧). (ابراهیم گفت آیا پرستش می‌کنند جز خدای تعالی آنچه سود ندهد شما را چیزی، و زیان نرساند شما را از زشتی و ناخوشی، باد شما را و مرا آن چیزی را که می‌پرستید بجز خدایتعالی آیا تعقل نمی‌کنید قباحت کردار خود را) چون مجال سخن برایشان نماند بنابر شیوة جاهلان، روحانیون قوم حکم تکفیر ابراهیم را نوشتند، و جزای او را سوزانیدن قرار دادن که مبادا مریدان سر از این سرّ بیرون آرند: ﮋ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﮊ. (الأنبياء: ٦٨). (گفتند بسوزانید او را و یاری کنید خدایان خود را اگر هستید نصرت‌کنندگان).

نمرود موافق حکم قضات فرمان داد تا آتش افروختند و پیغمبر خدا را در آتش انداختند ولی ایزد منان فرستادة خود را در آن دریای آتش فرونگذاشت و بر خلیل گلستان کرد: ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﮊ. (الأنبياء: ٦٩ -71). (گفتیم ای آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم و اراده کردند نمرودیان به ابراهیم مکری در سوختن او، پس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر و نجات دادیم ابراهیم و لوط را از عراق که منزله نمرود و قوم او بود به زمینی که برکت دادیم در آن مر جهانیان را که شام است).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش ابراهیم را دندان نزد |  | چون گزیده حق بود چونش گزد |
| آتش ابراهیم رانی قلعه بود |  | تا بر آورد از دل نمرود دود؟ |
| آتش ابراهیم را نبود زیان |  | هر که نمرودیست گومیترس از آن |
| جان ابراهیم باید تا بنور |  | بیند اندر نار فردوس و قصور |
| پایه پایه بر رود بر ماه و خور |  | تا نماند همچو حلقه بند در |
| چون خلیل از آسمان هفتمین |  | بگذرد که لا احب الآفلین |
| ای خلیل اینجا شرار و دود نیست |  | جز که سحر و خدعة نمرود نیست |
| چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای |  | آتش آب تست و تو پروانه‌ای |

در قضیه مناظره ابراهیم چند سخنی است که می‌یاید گفت: یکی از آنکه آنجا که فرمود: ﮋ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ. (الأنبياء: ٦٣). (یعنی بلکه کرده است این را بت بزرگ ایشان از روی خشم پس اگر بتان سخنگو هستند از ایشان سئوال کنید)، ظاهراً این کلام دروغ است: و این عمل بت بزرگ نبوده است و زیبندة جناب ابراهیم نیست که: ﮋ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ. (مريم: ٤١). (و یاد کن در قرآن ابراهیم را بدرستی که پیغمبر راستگوی بود). جواب آنست که جناب ابراهیم خود فرموده بود: ﮋ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﮊ. (الأنبياء: ٥٧). (یعنی قسم بخدا که هر آینه تدبیری کنم در باب بتان شما بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید به خارج شهر وعیدگاه): پس از این تهدید جای انکار نبود چنانکه قوم گفتند: ﮋ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ. (الأنبياء: ٥٩ – ٦١). (گفتند که کرده است این کار را با خدایان ما و اینها را درهم شکسته، به درستیکه او از ستمکارانست، گفتند شنیدیم جوانی که به بدی بتان را یاد می‌کرد و او را ابراهیم می‌نامند، گفتن پس بیاورید او را و چنان کنید که مردم او را ببینند شاید گواهی دهند که اینست بتان را نکوهش می‌کند): و محض اینکه ابراهیم را به اقرار آوردند بطور استفهام تقریری سؤال کردند: ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﮊ. (الأنبياء: ٦٢). (گفتند ابراهیم آیا تو این کار را از شکستن و خورد نمودن به خدایان ما کردی): آنجناب برای اتمام حجت و تنبیه ایشان فرمود: ﮋ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ. (الأنبياء: ٦٣). و شکستن بتهای کوچک را به شرط نطق آنا بگردن بت بزرگ انداخت، و این سخن اندکی در نفس قوم اثر کرد چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮊ. (الأنبياء: ٦٤). (پس بازگشتند و مراجعه کردند بعقول خود و گفتند شما ستمکارانید به پرستش چیزیکه نشنود و نگوید).

سخن دیگر اینکه جناب ابراهیم در مواضع سه گانه فرمود: ﮋ ﭴ ﭵﭶ ﮊ. (الأنعام: ٧٦). این را اگر بطور حقیقت و اعتقاد گفت لازم می‌آید فی الجمله مذهب صابئه را داشته و هنوز در تحقیق و اجتهاد بوده و واصل به مقام توحید و یقین نگردیده باشد، در این صورت چگونه ممکن است مرتبة رسالت را داشته هدایت قوم نماید، واگرنه از روی اعتقاد گفت موهوم کذب است.

جواب گوئیم سخن ابراهیم بر طریق استفهام انکاریست که رب حقیقی بودن ستارگان را انکار کرد: و تحقیق آنست که گفته شود برای مماسات با قوم اظهار دخول در دین آنها نمود و بعد استدلال به افول کرد تا نزدیک به انصاف باشد چنانکه خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﮊ. (الأنعام: ٨٣). (این حجت ما است که دادیم ابراهیم بر قومش اقامه فرماید):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این دلیل راه رهرو را بود |  | کو بهر دم در بیابان گم شود |
| و اصلان را نیست جز چشم و چراغ |  | از دلیل و راهشان باشد فراغ |
| گر دلیلی گفت آن مرد وصال |  | گفت بهر فهم اصحاب جدال |
| بهر طفلی نو پدر تی تی کند |  | گر چه فهمش هندسه گیتی کند |
| پس همه خلقان چو طفلان و بند |  | لازمست این پیر را در وقت پند |

از این مقدمات معلوم شد که قول به تأثیر ستارگان و سعد و نحس ایام از ملت صابئین است و ختمی مرتبت چون خاتم حنفاء است از این عقیده منع اکید فرموده و ایمان به تنجیم را حرام و شرک به خدایتعالی قرار داده است.

در معتبر از نبی اکرم مرویست: «من صدّق منجّماً أو كاهناً فقد كفر بما أنزل على محمد». کسیکه منجمی یا کاهنی را تصدیق کند بر آنچه که محمد آورده است کافر شده است!

نضر بن قابوس از حضرت صادق روایت کرده: «إنّ المنجّم ملعون والكاهن ملعون والسّاحر ملعون!». منجم و کاهن و ساحر همگی ملعونند!

در نهج‌البلاغه «إنّه لمّا أراد لميسر إلى بعض أسفاره فقيل له يا أميرالمؤمنين إن سرت في هذا الوقت خشيت أن لا تظفر بمرادك من طريق علم النجوم. فقال أتزعم أنّك تهدي إلى ‌السّاعة الّتي من سار فيها صرف عنه السّوء وتخوّف من ‌السّاعة الّتي من سار فيها حاق به الضّر فمن صدّقك بهذا القول فقد كذّب القرآن واستغنى عن الاستعانة بالله تعالى في نيل المحبوب ودفع المكروه .. إلى أن قال أيّها النّاس إيّاکم وتعلّم النجوم إلاَّ ما يهتدى به في برّ أو بحر فإنّها تدعوا إلى الكهانة، والكاهن كالسّاحر والسّاحر كالكافر، والكافر في ‌النّار».

معنی: حضرت امیرالمؤمنین هنگامیکه خواست به سفری رود گفتند یا امیرالمؤمنین اگر در این هنگام حرکتی کنی از روی علم نجوم ترس آنست که به مراد خود نرسی. گفت گمان می‌کنی که شخص را هدایت بساعتی می‌نمائی که اگر در آن سفر کند از خطر محفوظ می‌ماند، و نیز از ساعتی که اگر شخص در آن حرکت کند گرفتار مصیبت می‌گردد می‌ترسانی؟ کسیکه بواسطة این سخن تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده، و خود را در نیل به مراد و دفع مکروه از استعانت خداوند مستغنی دانسته است. .. تا اینکه گفت ای مردم از یاد گرفتن نجوم جز آنچه که در خشکی و دریا راه نشان دهد حذر کنید زیرا که این علم بکهانت می‌کشاند، و کاهن مانند ساحر، و ساحر مانند کافر هم در آتش است وقريب من هذا الحديث ما وقع بعينه بينه وبين منجّم آخر نهى عن ‌المسير فقال أتدري ما في بطن هذه الدابّه ذكر أم أنثى قال إن حسبتُ علمت، قال فمن صدّقك بهذا القول فقد كذّب بالقرآن، إنّ ‌الله عنده علم‌السّاعة وينزّل الغيث ويعلم ما في الأرحام وما تدري نفس ماذا تكسب غداً وما تدري نفس بأيّ أرض تموت إنّ الله عليم خبير. ما كان محمد يدّعي ما ادّعيت أتزعم أنّك تهدي الى‌ السّاعة الّتي من سار فيها صرف عنه السّوء والسّاعة الّتي من سار فيها حاق به النّصر، من صدّقك بهذا استغنى عن الاستعانه بالله في هذا الوجه وأحوج إلى الرّغبه إليك في دفع المكروه عنه.

و نزدیک این حدیث شریف است حدیث دیگری که میان او و منجم دیگری رخ داد، منجم او را از سفر ممانعت کرد، پس علی فرمود: آیا میدانی آنچه که در شکم این حیوانست نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می‌دانم، فرمود: هر کس تو را به این سخن تصدیق کند باید خود را از خداوند بی‌نیاز بداند و برای رفع شرور به چون توئی نیازمند باشد.

عبدالملک ‌بن اعین روایت کرده: «قلت لأبي عبدالله إني قد ابتليت بهذا العلم فأريد الحاجة فإذا نظرت إلى الطالع ورأيت الطّالع الشّر جلست ولم أذهب فيها، و إذا رأيت الطالع الخير ذهبت في الحاجة، فقال لي: تقضي؟ قلت نعم، قال: أحرق كتبك».

معنی: به حضرت ابی عبدالله گفتم که من مبتلای به این علم شده‌ام، هر وقت حاجتی می‌خواهم بطالع نگام می‌کنم، اگر طالع شر دیدم می‌نشینم و در آنوقت حرکت نمی‌کنم، و اگر طالع را خیر یافتم از پس حاجت می‌روم، فرمود آیا حکم هم می‌کنی گفتم بلی. فرمود: کتابهایت را بسوزان.

از این احادیث صحیحه معلوم می‌شود که اعتقاد به تنجیم شرک و کفر است، و چون مطلب بسیار دقیق است و مردم کاملا مبتلای این شرکند و این عقیده سبب بدبختیها و ناامیدیها و ترس از غیر خدا و امید بغیر حق است باید تفصیلی در این امر شرکی دهیم تا مطلب روشن‌تر گردد.

**نجوم شامل چند قسمت است :طبیعیات، حسابیات و وهمیات.**

طبیعیات نجوم عبارتست از تأثیر طبیعی آفتاب و ستارگان در روی زمین و موالید این عالم. این چیزیست که به هیچ وجه انکار نمی‌شود، چنانکه مشهود است که آفتاب تأثیر در روئیدن نبات و در تربیت حیوان دارد و در شهرها و طبیعت اهالی آن نیز مؤثر است. چنانکه اگر عرض ناحیه‌ای کم باشد مزاج اهل آن ضعیف و رنگهایشان سیاه و زرد است، مانند نوبه و حبشه، و اگر عرض ناحیه‌ای زیاد باشد رنگهای مردم آن نواحی سفید و موهایشان اشقر است، مانند ترکستان. پس تأثیر طبیعی آفتاب و ماه و ستارگان امریست محقق و قول به تأثیر طبیعب به هیچ وجه مورد بحث‌ ما نیست و اعتقاد به آن شرک نخواهد بود.

حسابیات نجوم اینست که مثلاً منجم حساب می‌کند و از کسوف و خسوف خبر می‌دهد و غالب اوقات اشتباه هم نمی‌کند اعتقاد و ایمان به این محاسبات نیز موجب شرک نمی‌باشد.

وهمیات نجوم آنست که تأثیر وهمی برای ستارگان قائل‌شوند، مثل اینکه بگویند به حکم ستارگان فلانی عمرش فلان قدر است، یا اینکه ثروتش زیاد می‌شود، یا فقیر می‌شود، یا وزیر می‌شود، یا بچه‌ای که در شکم این زن است خوشبخت یا بدبخت است، عالم خواهد شد یا جاهل، یا اینکه فلان روز برای ملاقات پادشاهان خوبست، یا فلان ساعت برای ازدواج مبارکست، یا فلان روز برای دواخوردن خوبست، فلان روز برای قصد کردن خوبست، فلان روز برای خضاب کردن یا حمام رفتن یا کرسی گذاشتن و تغییر منزل مبارکست، و امثال این موهومات مانند روز سفر کردن و یا بنا کردن و غیره.

آنچه که در شرع ختمی مرتبت نهی و حرام شده و شرک به خدا محسوب گردیده همین وهمیات نجوم است. چنانکه در اخبار صحیحه که ذکر شد این معنی مراد است.

عقل هم این معنی را کاملاً تصدیق می‌کند، زیرا ممتنع است که بشر بتواند به احوال جمیع ستارگان و تأثیراتشان راه پیدا کند، زیرا که ستارگان غیر محدود‌اند و علم بغیر محدود ممتنع است. امروزه با وجود تلسکوپهای قوی علمای رصد می‌گویند که فوق کهکشان محسوس کهکشانهائی هست که با این ادوات بصری فعلی نمی‌توان آنها را به خوبی دید. عجیب است چگونه می‌شود که بشر با اینکه به احوال همه ستارگان راه ندارد، با دیدن و رصد چند ستاره حکم به آیندة عالم و افراد موجود در آن کند؟ «ما هذا إلاَّ ضلال مبين».

از طرف دیگر علم تنجیم مشتمل بر اصولی است که عقل بر آن می‌خندد. مانند اینکه بداهت عقلائی حکم می‌کند که در آسمان حمل و ثور و حیه و عقرب و دب و کلب و تنینی نیست، و متقدمین چون فلک را بدوازده قسمت تقسیم کردند و خواستند از برای هر یک علاماتی معین کنند آنها را به صورت حیوانی تشبیه کردند، با اینکه این شباهت خیلی بعید بود. ولی علمای نجوم از این اسماء و علامات موهوم تفریعاتی متفرع کردند و گفتند صورت‌های سفلی مطیع صورت‌های علوی هستند؛ پس عقرب‌ها را تابع صورت عقرب فلکی گرفتند، و افعی‌ها را مطیع صورت تنین فلکی، و شیر را تابع شیر موهوم فلک دانستند، لیکن کسیکه چگونگی وضع این اسماء را بداند بر این احکام می‌خندد و درغگوئی علمای نجوم بر او روشن می‌گردد.

بعلاوه این علم روش خاصی نداشته، مبتنی بر تقلید محض است، و این تقلید هم منظم نیست: هر طایفه مقاله‌ای دارد مخالف مقالة طایفة دیگر، چنانکه بابلی‌ها مذهب خاصی داشتند و فرس هم مذهب دیگری هندیها هم احکام نجوم را به قسم ثالثی بیان می‌کردند و غیر از اینها مذاهب بسیار دیگری نیز بود.

اگر بتاریخ مراجعه کنیم می‌بینیم که منجمان در زمانی پیش‌گوئیهائی کرده‌اند ولی به زودی دروغگوئیشان واضح شده است:

در سنة 37 هجری امیرالمؤمنین برای محاربه با اهل شام حرکت فرمود. همة منجمین گفتند علی در این جنگ کشته می‌شود و شکست سختی بر او وارد آید. دروغشان روشن شد و لشکر علی بر اهالی شام غلبه کرد و جز بحیلة عمرو عاص خلاصی نتوانستند جست که قرآنها بر سر نیزه کردند.

همچنین در جنگ خوارج منجمان گفتند: ای امیرالمؤمنین چون قمر در برج عقرب است اگر حرکت کنی شکست خواهی خورد. آن حضرت فرمود متوکلا علی الله حرکت می‌کنم، حرکت فرمود و فتح و فیروزی کامل نصیب حضرتش گردید.

در سال 67 هجری منجمان به عبیدالله زیاد گفتند که اگر با مختار جنگ کنی فتح و پیروزی نصیب تو گردد، عبيدالله زیاد با هشتادهزار نفر حرکت کرد و ابراهیم پسر مالک هم با هزار مرد جنگی از طرف مختار پیش آمد، دو لشگر در زمین نصبین بهم رسیدند، هفتاد و سه هزار نفر از اصحاب عبیدالله کشته شد ولی از لشگریان پسر مالک کشته‌ها از صد تجاوز نکرد و پسر مالک عبیدالله را در معرکه کشت.

در سال 146 هجری که بنای بغداد پایان رسید منجمان اتفاق کردند که طالع این بنا حکم می‌کند که خلیفه‌ای در این شهر نخواهد مرد این عقیده به اندازه‌ای شیوع یافت که شعرا منصور بانی بغداد را تهنیت و تبریک گفتند. اتفاقاً چون منصور در راه مکه مهدی در ماسبدان، هادی در عساباد، و رشید در طوس درگذشتند، این عقیده رفته رفته کاملاً مؤثر و مؤکد گردید ولی هنگامی که امین در بغداد بدست طاهر ذوالمینین به قتل رسید، این اصل باطل شد و دروغگوئی نجوم ظاهر گردید، پس از آن جمعی از خلفا مانند واثق ومتوکل و معتضد و مکتفی و ناصر هم در بغداد مردند. و از این قبیل دلائل و شواهد بر کذب منجمان بسیار است.

اگر گفته شود که استدلال کرده‌اند اهل تنجیم بر صحت آن به آیه مبارکه: ﮋ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﮊ. (القمر: ١٩). و آیة شریفه: ﮋﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮊ. (فصلت: ١٦). که در این دو آیه به روز نحس اشاره شده است، پس معلوم می‌شود ایام سعد و نحس واقعیت دارد، جواب می‌گوئیم:

اولا: روز نحس به معنی روزیستکه سرمایش سخت باشد چنانکه راغب اصفهانی در مفردات تصریح می‌کند: که ایام نحسات یعنی شدیدات البرد.

ثانیاً: زمان معلول حرکت و موجودی است که در ذات او تصرم و انقضاء مأخوذ است، به بیان واضح موجودیست سیال و غیر باقی و این موجود غیر باقی را در آن قطعاتی فرض کرده‌اند از آن و دقیقه و ساعت و روز و شب و هفته و ماه و سال و قرن و دهر و هر قطعه از زمان پس از رفتن و منقضی شدن آن دیگر موجود نخواهد شد و برنمی‌گردد.

ما فات مضى وما سيئاتيك فأين قم فاغتنم الفرصة بين العدمين

تا قطعه اول زمان معدوم نشود قطعه ثانی موجود نخواهد شد، مثلاً تا روز شنبه معدوم نشود روز یکشنبه موجود نخواهد شد، و در ذات زمان که حقیقت سیال است نحس و سعد تصویر نمی‌شود که بگوئیم این قطعه نحس است و این قطعه سعد، یا مبارک و نامبارک.

اما اجزاء زمان بواسطة حادثه‌ای که در آن واقع می‌شود سعد و نحس می‌گردد، مثل اینکه ماه رمضان مبارک و سعد شد بواسطة نزول قرآن. خلاصه موجودات و حوادث چون گاهی سعد و زمانی نحس‌اند و البته موجودات زمانی در افق زمان واقعند، از این جهت سعد و نحس آنها را نسبت به زمان می‌دهند، و ذات زمان علت برای خوبی یا بدی نیست و نمی‌توان گفت که روز خاصی نحس یا سعد است و ایام تأثیر در حوادث دارد. ما هذا إلاَّ ضلال مبين.

و معنی آیة مبارکه ﮋ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﮊ. (القمر: ١٩). این است که (فرستادیم عذاب را بر آن‌ها در روزیکه نحس بود، و این نحوست همیشه ملازم مکذب رسل است)، و مستمر صفه نحس است، نه صفت روز. و هر که گمان کند نحوست صفت روز است و آن روز چهارشنبه آخر صفر است و این روز همیشه نحس است در فهم قرآن خطا رفته است.

پس سعود ایام و نحوس آن به سعادت اعمال و نحوست آنست. و اعمال سعد در موافقت رسل و اعمال نحس در مخالفت آنانست. و آنروز که عمل شایسته از انسان صادر شود سعد است، و اگر اعمال رذیله سر زند نحس خواهد بود: چنانکه روز بدر بر مؤمنین سعد بود، و بر مشرکین نحس. روزیکه عمل صالح از انسان صادر شود سعد است، اگر چه روز سیزدهم یا روز چهارشنبه آخر صفر باشد.

روزیکه عمل بد از انسان صادر شود آن روز نحس است، گر چه عید نوروز باشد. أعاذنا الله من شرور أنفسنا.

دیگر از اقسام شرک اصغر تطیر**[[12]](#footnote-12)** و تشائم است

ابن اثیر در نهایه می‌گوید: طیره بکسره طاء و فتح یاء تشائم به چیزی است (یعنی شوم گرفتن و زدن فال بد)، و طیره مصدر تطیر است مثل تخیر و خیره.

اصل تطیر این بود که در جاهلیت وقتی کسی ارادة سفر یا تجارت یا کار دیگر داشت مرغ یا حیوانی وحشی را از منزلش میراند، اگر آن حیوان به سوی راست می‌رفت آنرا سانح، و اگر به سوی چپ می‌رفت بارح می‌گفتند. اگر روی به آنان می‌کرد ناطح، و اگر از پشت آنان می‌آمد قعید می‌نامیدند، بعضی از اعراب بارح را شوم می‌گرفتند، و تبرک بسانح می‌جستند، و بعضی دیگر برخلاف این بود، چنانکه در میان ما نیز مردمانی هستند که تبر به قهقهة جغد می‌جویند، و وای وای او را به فال بد می‌گیرند. تطیر در استعمال اولیه‌اش در تشائم به پرنده وضع شده بود، و بعدها در همه حوادثی که شوم می‌گیرند استعمال شد.

رسول اکرم چنانکه امراض اجتماعی و خلقی بشر را معالجه فرمود. همچنین این مرض مهم تطیر را که بیشتر بشر مبتلای به آن هستند و روز به روز زیادتر می‌گردد، علاج کرد. چنانکه در جواب سؤال از تطیر فرمود: «این چیزیست که بعضی از شما بدان گرفتارید ولی نباید شما را از کارتان باز دارد». در حدیث دیگر است که فرمود: «هنگامیکه فال بد زدید آن کار را ترک نکنید، بروید و تطیر شما را از کار بازندارد، باید دانست که تطیر فقط به کسی ضرر می‌زند که از آن بترسد، ولی کسیکه اعتناء نکند و برود ضرر نمی‌بیند، به خصوص اگر این دعا را بخواند: اللّهم لا طير إلاَّ طيرك، ولا خير إلاَّ خيرك، ولا إله غيرك. اللّهم لا يأتي بالحسنات إلاَّ أنت، ولا يذهب بالسّيّئات إلاَّ أنت، ولا حول ولا قوّة إلاَّ بك.

طیره و تشأم از اقسام شرک و القاء شیطان و وسوسة اوست، و هر چه انسان به آن بیشتر اهمیت بدهد مؤثرتر و بزرگتر می‌شود، و اگر بی‌اعتنائی کند بی‌اثر و مضمحل می‌گردد، و مادامی که قلب را مشغول آن نکرده و فکرش را متوجه ننموده باشد، به هیچ‌وجه مؤثر نخواهد بود.

اگر کسی متشائم و بدبین در زندگانی باشد بدبختیها مثل سیل به او هجوم می‌کند، و درهای وسوسه بر او باز می‌شود، و هر چه می‌بینید، یا می‌شنود به آن تشأم می‌زند، مثلاً صبح که از خانه بیرون بیاد اگر کوری یا شلی یا صاحب آفتی ببیند، تشائم میزند، یا هر کلمه که بشنود و غیر مناسب ببیند به فال بد می‌گیرد، و خود را بدبخت می‌پندارد. حال این شخص مانند حال یک نفر وسواسی است که التفات بر علم و ناصح ندارد، و هیچ وقت متوکل بر حق نیست، بلکه برهنه از اعتماد و اتکاء به خالق جهانست، و همیشه متمسک به اسباب موهوم و ضعیف می‌باشد، هر کس به اینجا برسد بلاهای گوناگون روزگار و مصائب چرخ بوقلمون کاملاً متوجه او می‌شود، مانند کسی که دمل دارد و مرهم نمی‌گذارد، و به جای آن نمک بر آن می‌پاشد، شخص بدبین و متطیر همیشه محزون و متحیر است، و زندگانیش تنگ می‌باشد. از هر امری دوری می‌کند، در هر کاری وسواس دارد. هر موهومی را مؤثر می‌پندارد، و چه بسیار از حظوظ و منافعی که از آنها محروم می‌ماند.

تطیر و بدبینی کار دشمنان انبیاء و رسل است، و خداوند در قرآن از قول منکرین رسل بیان می‌فرماید: ﮋ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮊ. (يس: ١٨ - ١٩). (ما شما را شوم گرفتیم، اگر به این سخنان خود خاتمه ندهید شما را سنگسار می‌کنیم، و از ما به شما عذاب سختی می‌رسد، گفتند: اگر فکر کنید شومی شما با خودتان است، بلکه شما قومی هستید که از حد تجاوز نموده‌اید). همچنین از قول قوم فرعون می‌فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﮊ. (الأعراف: ١٣١).

(اگر به قوم موسی ارزانی و وسعت رزق و فراوانی و عافیت می‌رسد می‌گفتند: حق با ماست و سزاوار این نعمتها هستیم، و اگر قحط و بلا و مرضی می‌رسید می‌گفتند: از شومی موسی و اصحاب او و بدقدمی ایشانست. پس خدا خبر داد که شومیشان از جانب خداست، نه سبب موسی ولی ایشان نمی‌دانند).

همچنین دربارة دشمنان رسول اکرم می‌فرماید: ﮋ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﮊ. (النساء: ٧٨). پس در این سه جای قرآن خداوند تطیر را به دشمنان رسل منسوب می‌فرماید، در جواب تطیرشان به موسی و قوم او می‌فرماید: ألا إنّما طائرهم عند الله، در جواب تطیرشان به رسول اکرم می‌فرماید: قل كلّ من عند الله، و در جواب تطیرشان به رسل می‌فرماید: طائركم معكم! ألا إنّما طائرهم عندالله، ابن عباس می‌گویند: یعین قضا و قدرشان نزد خداست، و در روایت دیگر یعنی شومیشان از نزد خداست، و به واسطة کفر و تکذیب آیات و رسل خدا، نتیجة عمل که شومی و بدبختی است از نزد خدا خواهد بود، و این شومی شومئی است که در دنیا به واسطة اعمال بد حاصل شده است.

این معنی نظیر قول خداست که می‌فرماید: ﮋﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮊ. (الإسراء: ١٣). (یعنی آنچه از خیر تطیر می‌زنند بر گردن خوشان است)[[13]](#footnote-13). عرب می‌گوید: جرى له الطائر بكذا من الخير والشر، ابوعبیده می‌گوید طائر نزد عرب به معنی حظ است که به فارسی بخت می‌گویند. عرب می‌گوید: هذا يطير لفلان.

بعضی هم گفته‌اند که إنّما طائرهم عند الله یعنی سبب شومیشان نزد خداست، و آن اعمالیست که در نامة عمل ایشان نوشته شده و خدا آنها جزا می‌دهد.

این معنی متناقض با سخن رسل که گفتند طائركم معكم نیست، یعنی حفظ شما و آنچه به شما از خیر و شر می‌رسد با شماست، و به سبب اعمال و کفر و مخالفتتان با ناصحین گرفتار آنها می‌گردید. پس اینها از طرف ما انبیاء و رسل نیست و ما مسببشان نیستیم، بلکه بواسطة سرکشی و دشمنی شماها با انبیاء است. و طائر ظالم با خودش است و آن هم نزد خدا مکتوبست، چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﮊ. (النساء: ٧٨). یعنی (اگر بدی به کفار برسد می‌گویند ای محمد از طرف تو است، بگو همه از نزد خداست. چرا این قوم حرف خود را نمی‌فهمید؟) اگر تفقه می‌کردند و می‌فهمیدند آنچه را که تو از طرف حق آورده‌ای به فال بد نمی‌گرفتند. چون هر چه رسول خدا آورده خیر محض است، شر در آن تصور نمی‌شود، صلاح حال امت است، و فساد در آن راه ندارد، حقیقت حکمت و عقل است، عبث و بیهوده در آن نیست، رحمت صرف است. جور در آن تصور نمی‌شود، پس اگر این قوم اهل فهم و درایت بودند، به خیر محض و وجودی سراپا رحمت تطیر نمی‌زدند. زیرا که شومی فقط از خود بشر است به سبب کفر و ظلم و شرک و اعمال شرک و افعال زشت که در آنان راسخ شده، و اینها نزد خدا محفوظ است. مانند سایر حظوظ دیگری که به اعمال خود تهیه کرده‌اند.

از جابر روایت شده است که رسول اکرم فرمود «لا غول ولا طيرة ولا شئوم». یعنی غولی نیست و طیره حقیقتی ندارد و هیچ چیز شوم نیست.

از عبیدالله‌بن مسعود که گفت: قال رسول‌الله: «الطيرة شرك ولكنّ الله يذهبه بالتّوكل».

یعنی: رسول اکرم فرمود: طیره شرک است ولکن با توکل به خدا اثرش محو می‌شود.

در روایت دیگر است که «من ردّته الطيرة فقد قارن الشّرك». یعنی کسی که او را تشأم از عمل باز دارد به شرک نزدیک شده است. و در روایت دیگر «من أرجعته الطيرة من حاجة فقد أشرك، قالوا: وما كفّارة ذلك؟ قال: أن يقول لا طير إلاَّ طيرك». ... یعنی کسیکه او را تشأم از حاجتی که دارد باز دارد مشرک است. عرض کردند کفارة آن چیست؟ فرمود این دعا را بخواند «لا طير إلاَّ طيرك ...». که سابقاً ذکر کردیم.

پس بنا بر نص آیات و اخبار معلوم شد که تطیر و تشأم کار مشرکین است و به هیچ وجه علت از برای امری نخواهد بود.

وصلى الله على سيّدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين.

از چیزهائی که در جاهلیت شوم می‌گرفتند عطسه است

اهل جاهلیت اگر عطسه‌ای می‌شنیدند دست از کار باز می‌داشتند، روزی که قصد شکار می‌کردند پیش از بیدار شدن مردم حرکت می‌کردند که مبدا از کسی عطسه‌ای صادر شود و مانع از رفتن به شکار گردد.

اگر عطسه از کسی که او را دوست می‌داشتند صادر می‌شد می‌گفتند «عمراً وشبابا». و اگر شخصی که مورد بعض ایشان بود عطسه می‌کرد می‌گفتند «ورياً وقحابا». (وری درد کبد و قحاب بضم قاف به معنی سرفه است). وقتی کسی عطسه‌ای از شخصی می‌شنید و شوم می‌گرفت می‌گفت: خدا کند شومی عطسه‌ات بر خودت باشد. به عطسه شدید بیشتر تشأم می‌زدند.

هنگامی که آفتاب نبوت از افق عربستان طالع شد، خداوند متعال بواسطه پیغمبرش این موهومات جاهلیت را باطل و مردم را از تشأم و تطیر بعطسه نهی صریح فرموده و تشریع کرد که به جای نفرینی که به عطسه‌کننده می‌کردند برای او طلب رحمت کنند و تبریک بگویند، و چون نفرین بر عطسه‌کننده نوعی از ظلم بود دعاء به لفظ رحمت تشریع شد، و امر شد که شنوندة عطسه، از برای عطسه‌کننده تشمیت و طلب مغفرت کند و مراد از تشمیت گفتن يرحمك‌الله (بعضی تشمیت را با سین مهمله خوانده‌اند بعضی تکریم و احترام).

خلاصه شوم گرفتن عطسه که شایع است، از کارهای دورة جاهلیت بوده که اسلام آنرا باطل کرده است.

نبی اکرم فرمود که خداوند عطسه‌کننده را دوست دارد: «إنّ الله يحبّ العطاس ويكره ‌التثاؤب، فإذا تثأب أحدكم فليستره ما استطاع فإنّه إن فتح فاه فقال آه آه ضحك منه الشيطان». یعنی خداوند عطسه را دوست و خمیازه و دهن‌دره را مکروه می‌دارد، پس وقتی یکی از شما دهن‌دره می‌کند باید هر قدر ممکن است مخفی بدارد، زیرا وقتی که دهانش را باز کرده و آه آه گفت شیطان می‌خندد. چون عطسه باعث نشاط، و خمیازه علامت کسالت و سستی است.

# تفائل[[14]](#footnote-14) مستحسن و ممدوح است

انسان باید در زندگانی متفائل بوده و نسبت به آینده اعتماد به خداوند داشته باشد.

رسول اکرم می‌فرماید: لا طيرة وأحّبّ الفأل الصّالح. یعنی تطیری نیست و فال نیکو را دوست می‌دارم. شکی و شبهة نیست که پیغمبر فال نیکو را دوست می‌داشت و مدح آنرا با ابطال تطیر، و فال بد مقارن فرمود، چنانکه در حدیث صحیح دیگر است که رسول خدا می‌فرماید «لا طيرة وخيرها الفأل، قالوا: ماالفأل، قال الكلمة الصّالة يسعمها أحدكم». یعنی تطیر حقیقت ندارد و بهترین اقسام آن فال است. عرض کردند که آن چیست؟ فرمود کلمه و سخن خوبی است که یکی از شما می‌شنود. پس نخست تشأم و طیره را باطل فرمود تا تصور طیره به رسول اکرم نشود، و پس از آن فال نیکو را تأیید کرد.

در اعجاب به فال نیکو و تفائل زدن به هیچ وجه تصور شرک نمی‌شود بلکه از طبیعت انسانی و فطرت آدمیزاد است که به آنچه ملایم طبیعت و موافق فطرت اوست تمایل دارد چنانکه در بعضی آثار است که رسول اکرم از شکوفة حناء و حلوا و عسل و آب شیرین سرد خوشش می‌آمد. قرآن را با صورت نیکو دوست می‌داشت و گوش می‌داد و معالی اخلاق و مکارم شیم و خلاصه هر کمال و خیر آنچه که انسان را به خیر و کمال برساند دوست می‌داشت.

حقتعالی در غرائز بشر به ودیعه گذارده است که به شنیدن اسم نیکو خوشحال و مسرور می‌گردد، مانند اسم نیکوکاری و رستگاری و ظفر و کامیابی و شادمانی و کمک و توانگری و امثال آنها، وقتی که این اسماء به گوش انسانی برخورد، قلبش روشن می‌شود، روحش خوش می‌گردد، اراده‌اش قوت پیدا می‌کند، ولی وقتی اضداد آنها را شنید متأثر و محزون می‌گردد، در او ترس و گرفتگی پیدا می‌کند بنابر این تطیر پر از ضرر دنیوی و سبب نقصان ایمان به خدا و در نتیجه موجب شرک به او خواهد بود.

این خوش آمدن مردم از اسماء مبارک و نیکو و سخنان زیبا نظیر همان حس غریزی آنانست که با عجاب و تحسین در مقابل مناظر زیبای طبیعت، باغهای قشنگ، آبهای صاف و گوارا و رنگهای زیبا، بویهای خوش و غذاهای لذید وادارشان می‌کند، و ممتنع است که نفوس بشر از آنها منزجر و منصرف گردد. پس تفأل از برای شخص، نافع و مفید است، نفس را خوشحال می‌کند، و روح را نشاط می‌دهد، و به توحید هم ضرری نمی‌رساند.

اگر چه فال و طیرة مأخذشان یکى است اما مقاصدشان مختلف است و فرقشان هم از این لحاظ است: یعنی به آنچه محبوب و نیکوست تفأل می‌زنند و خود ممدوح و مستحسن است، ولی به آنچه که تنفر آورده مکروه و قبیح و مشئوم است، تشأم میزنند و خود مکروه است.

عرب را چنین مرسوم بود که اسماء را تغییر می‌داد و به جای اسم بد، اسمی خوب می‌گذاشت و آنرا بفال نیکو می‌گرفت. مثلاً مارگزیده را سلیم می‌نامید و تفأئل به سلامت می‌زد، تشنه را ناهل می‌گفت به تفأئل اینکه عن ‌قریب سیراب می‌شود، بیابان را حفازه می‌نامید بتفائل اینکه امید است بفوز و رستگاری برسد، پس از این بیانات واضح می‌گردد که تفأئل و تیمن از عناصر مهم تکوین شخصیت انسانیست. باید به همه چیز خوش‌بین بود و دنیا را به دیدة مبارک نگاه کرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست |  | عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست |

دنیا مانند آئینه‌ای است که اگر در آن عبوس نظر کردی عبوس جلوه خواهد کرد، و اگر به دیدة خوش نگاه کردی خوش و خرم جلوه خواهد کرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیش ترک آئینه را خوش‌رنگی است |  | پیش زنگی آینه هم زنگی است |

باید در هر پیش‌آمد زندگی فال نیکو زده و عادت کنیم که همیشه نظرمان به امور و کارها به چشم امیدواری و رحمت باشد، نه به چشم ناامیدی و یأس.

شخص متفأل نسبت به گذشته خود راضی و خشنود است، چه خیر باشد، و چه شر، وثوق به خدا دارد، به آینده خود امیدوار است، اداء واجب می‌کند، دنبال وظیفة خود می‌رود، تسبیب اسباب می‌کند. و نتیجه را از خداوند متعال می‌خواهد.

تشأم ناشی از ضعف نشاط و ضعف قوة عصبی و سستی قوه عقلی است، در این حالت شخص در زمینهای پست و بلند از اوهام و خرافات حرکت و در جو تاریک وساوس جولان می‌کند تا به جائی می‌رسد که در آسمان عقلش ابرهای تاریک و دودهای متراکم از تطیر و تشأم و بدبینی پیدا می‌شود که روح را خاموش می‌کند، نفس را کسالت می‌بخشد، اراده را ضعیف و افکار را دگرگون می‌سازد.

اما تفأل عقل را بیدار می‌کند، به آدمی نشاط می‌دهد، و او را در کارها شجاع می‌گرداند، نفس را از بدبختیها نجات می‌دهد، و روح را از زنجیرهای وساوس و بدبینی آزاد می‌کند.

در خاتمه کلام درود بر روان پاک خاتم پیغمبران باد که امت مرحومه را از بدبختیها نجات داد و لباس سعادت و خوشبختی بر اندام مسلمانان پوشانید. خرافات را ریشه کن کرد، و موهومات را از دماغ مردم خارج نمود

وصلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

سبب کفر بنی‌آدم غلو در انبیا و صالحین است

خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﮊ. (النساء: ١٧). غلو بمعنی تجاوز از حد است مثلاً غلا السعر (يغلوا غلوّاً) یعنی بهای متاع بالا رفت و گران شد و از حد تجاوز کرد.

خداوند تبارک و تعالی در این آیة مبارکه اهل کتاب را از غلو نهی فرموده، در این میان غلو نصاری نسبت به سایر ملل شدیدتر است، چنانکه عیسی را از مرتبة عبودیت و نبوت به رتبة الوهیت و خدائی رساندند و پرستش کردند، حتی در حق بعضی از اتباع عیسی که علماء و احبار باشند غلو کردند و عصمت در حقشان قائل شده و سخنانشان را از حق و باطل و صدق و کذب اطاعت کردند. خداوند می‌فرماید ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ. (التوبة: ٣١).

صدوقیه از یهود نیز در حق عزیز غلو کردند و به خدایش معترف شدند.

رسول اکرم می‌فرماید: «لا تطروني كما أطرت النّصارى المسيح بن مريم إنّما أنا عبد فقولوا عبد الله ورسوله». یعنی مدح بی‌حد در حق من نکنید و گزاف نگوئید چنانکه نصاری در حق عیسی گزاف‌گوئی کردند و به مقام خدائیش رسانیدند. من بندة خدا هستم، مرا بندة خدا و رسول او بخوانید.

در زمان پیغمبر بعضی در حق حضرتش غلو کردند و گفتند یا رسول‌الله اذن بده تو را سجده کنیم، رسول اکرم به سختی از این کار نهی کرد، و حدیث مذکور را در آن حال فرموده است، زیرا سجده منحصر برای ذات ربوبی است: ﮋ ﯣ ﯤ ﮊ. (فصلت: ٣٧). به غیر خدا شرک است. خواه برای شخص باشد، خواه برای قبر. ولی عجب است که جهال وقتی به قبر اولیاء می‌رسند سجده می‌کنند، و حتی بعضی از نادانان متصوفه به مرشد و شیخ خود نیز سجده می‌نمایند.

ابن عباس می‌گوید: «قال رسول‌الله إيّاكم والغلوّ فإنّما أهلك من كان قبلكم الغلوّ».

یعنی: رسول اکرم فرمود از غلو اجتناب کنید و دوری بجوئید زیرا اقوام سابقه را غلو هلاک کرد.

از ابن مسعود: «إنّ رسول ‌الله قال هلك المتنّطعون قالها ثلاثاً». یعنی پیغمبر سه مرتبه پشت سر هم فرمود: غلوکنندگان و کسانی که از حدود تجاوز کردند هلاک شدند.

در عیون اخبار‌الرضا روایت شده: «قال المأمون للرضا بلغني أنّ قوماً يغلون فيكم ويتجاوزون فيكم الحدّ، فقال الرّضا حدّثني أبي موسى ‌بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علي عن أبيه علي ّ‌بن الحسين عن أبيه الحسين ‌بن عليّ عن أبيه عليّ ‌بن أبي طالب قال رسول‌الله لا ترفعّوني فوق حقّي فإنّ الله اتّخذني عبداً قبل أن يتّخذني نبياً. قال الله تعالى: ﮋ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮊ. (آل عمران: ٧٩ -٨٠). وقال علي ّ‌بن أبي طالب «يهلك فيّ اثنان ولا ذنب لي: محبّ غال، ومبغض مفرط، وإنّا لنبرء إلى الله عزّ وجلّ ممّن يغلوا فينا فيرفعنا فوق حدّنا كبرائة عيسى ‌بن مريم». قال الله عزّوجلّ: ﮋ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﮊ. (المائدة: ١١٦ – ١١٧). وقال عز وجل: ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮊ. (النساء: ١٧٢). وقال عزوجل: ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣﮊ. (المائدة: ٧٥). ومعناه أنّهما يتغوّطان فمن ‌ادعى للأنبياء ربوبيّة أو ادّعى للأئمة ربوبيّة أو نبوّة أو لغير الأئمة إمامة فنحن برءاء منه في الدنيا والآخرة!».

معنی: مأمون به حضرت رضا عرض کرد: به من رسیده است که قومی در حق شما غلو کرده و از حد تجاوز می‌نمایند، فرمود: پدرم موسی‌بن جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی ‌بن الحسین از پدرش حسین‌ بن علی از پدرش علی ‌بن ابیطالب مرا روایت کرد که گفت: رسول خدا فرمود: «مرا از مرتبة خود بالاتر نبرید زیرا که خداوند متعال نخست مرا بندة خود قرار داد و آنگاه به مقام پیغمبری رسانید، خداوند می‌فرماید: (بشری را سزاوار نیست که خداوند به او کتاب و حکم نبوت مرحمت فرماید، و او به مردم بگوید بندة من باشید، و مرا غیر از خدا بپرستید، لکن باید بگوید که در علم و عمل کامل باشید زیرا که شما متعلمین و دارسین کتابید، و به شما امر نمی‌کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود قرار دهید. آیا بعد از اسلام شما را به کفر امر می‌کند؟) حضرت علی‌بن ابیطالب فرمود: دو طایفه دربارة من هلاک می‌شوند و مرا گناهی نیست: یک دسته مردمی که در دوستی من غلو می‌کنند، و دسته دیگر آنانیکه در دشمنی من افراط می‌نمایند. ما از دست کسانیکه غلو کرده ما را مانند عیسی از حد خودمان بالاتر می‌برند بیزاری می‌جوئیم، خداوند می‌فرماید: (ای عیسی آیا تو، به مردم گفتی که مرا و مادر مرا خدایانی غیر از خدای جهان بگیرید؟! گفت: تو از شرک منزه هستی، مرا نسزد که آنچه سزاوار نباشد بگویم و اگر گفته‌ام تو دانسته‌ای. آنچه را که در ضمیرم پنهان است می‌دانی، و من آنچه را که پنهان داری نمی‌دانم. تو دانای پوشیده‌هائی. به مردم جز آنچه را که امر کردی نگفتم که خداوند پروردگار من و خودتان را بپرستید، مادامیکه در میانشان بودم شاهد حالشان بودم، و وقتی که در گذشتم تو مراقب آنان بودی، تو هر چیز را می‌بینی). خداوند می‌فرماید (عیسی و فرشتگان مقرب از اینکه بندة خدا باشند عار ندارند و استنکاف نمی‌کنند) و نیز خداوند می‌فرماید: (عیسی ‌بن مریم جز رسولی بیش نبود که پیش از او رسولانی رفتند و مادر او نیکوکار بود و هر دو غذا می‌خورند یعنی قضای حاجت می‌کردند). پس هر که از برای انبیاء ربوبیتی و یا نبوتی یا از برای ائمه نبوتی یا از برای غیر ائمه امامتی دعوی کند ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم».

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

در بیان حقیقت واسطه و وسیله بین حق و خلق

یکی از مسلمات عقل و ضروریات دین عبارت از این است که انبیاء و رسل سلام الله علیهم واسطة بین خلق و حقند و بشر ناچار از داشتن وسائط است و بدون آنان دنیا و آخرت او خراب خواهد بود.

چون این مبحث از مسائل مشکله است و گاهی صورت شرک به خود می‌گیرد و بسیاری از مسلمین بواسطة عدم دقت در این معنی جزو گروه مشرکین می‌گردند، از این جهت محتاج به تحقیق در این مسئله می‌باشیم و آنچه را که مطابق کتاب خدا و سنت رسول اکرم است بعرض برادران ایمانی می‌رسانم:

اگر مراد از واسطه اینست که باید شخصی از جانب خداوندی برای هدایت و راهنمائی بندگان مبعوث شود، البته این مطلب حق و عین حقیقت است. زیرا مردم نمی‌دانند خداوند چه عملی را دوست دارد. و از چه کاری بدشت می‌آید یا به چه چیز امر می‌کند و از چه چیز بازمی‌دارد و همچنین مردم واقف نیستند چه عمل و قولی با آنان سعادت نشأتین می‌دهد و چه کاری شقی دنیا و آخرتشان می‌گرداند. و نیز عقل بشر از وصف خدا عاجز است و نمی‌داند کدام صفت لایق جلال اوست و به چه نامی بایدش خواند و همچنین به کیفیت معاد و حشر اجساد عقل بشر راه ندارد. پس مسلماً انسان محتاج بواسطه ‌ایست که او را به راه راست هدایت کند و مطالبی را که گفته شد برای او بیان نماید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چونکه حق غیب است و ناید در عیان |  | نایب حقند این پیغمبران |

و چون احتیاج به رسل مسلم شد بر خدای جهانست که یک دسته هادیان و راهنمایان بفرستد.

ایمان به رسل جوهر هدایت و حقیقت رستگاریست و نافرمانی از ایشان اصل گمراهی و دوری از حق است بدون اطاعت پیغمبران و متابعت انبیاء نجات برای کسی میسر نخواهد بود: گر نبی نیستی ز امت باش ﮋ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ. (آل عمران: ٣١). (بگو ای پیغمبر: اگر خدا را دوست دارید پیرویم کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، خداوند آمرزندة مهربانست) پس اغنیاء و رسل واسطه و وسیله برای هدایتند و سرپیچی از فرمان آنان مایة گمراهی و بدبختی است.

خداوند می‌فرماید: ﮋ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﮊ. (الأعراف: ٣٥ -٣٦). (ای بنی آدم هنگامی که برای شما رسولانی از میان خودتان آمده و آیات مرا برای شما بیان می‌کند، کسی که از خدا پرهیز کرد و اعمال خود را اصلاح نمود ترسی بر او نیست و محزون نمی‌گردد آنانکه آیات ما را تکذیب و از ایمان به آنها خودداری کردند، آنان اهل آتشند و در آن مخلد می‌باشند).

نیز خداوند می‌فرماید: ﮋ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﮊ. (طه: ١٢٣ -١٢٦). (... هنگامیکه راهنمائی از طرف من نزد شما بیاید، کسی که پیروی راهنمای مرا بکند گمراه نمی‌شود، و در زحمت نمی‌افتد، و کسیکه از ذکر من اعراض کند زندگی او سخت گردد، و او را در روز قیامت کور بر می‌انگیزیم. می‌گوید خدایا من در دنیا بینا بودم چرا مرا کور برانگیختی؟! می‌گوئیم وقتی معجزات ما برای تو آمد آنها را فراموش کردی همچنان تو امروز فراموش می‌شود!).

خداوند از زبان اهل آتش می‌فرماید: ﮋ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﮊ. (الملك: ٨ - ٩). (هر بار که دسته‌ای از کفار به جهنم انداخته می‌شوند پاسبانان دوزخ از ایشان می‌پرسند: آیا برای شما رسولی نیامد تا از این عذاب بترساند؟ می‌گویند: بلی آمد و او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده است و شما در گمراهی بزرگی هستید).

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮊ. (الزمر: ٧١). (و کفار دسته دسته به جهنم رانده می‌شوند و وقتی بدان جا رسیدند درهایش باز می‌گردد و پاسبانان دوزخ به کفار می‌گویند: آیا برای شما رسولانی از خودتان نیامد تا آیات خداوند را بر شما تلاوت کند و شما را از ملاقات این روز بترساند؟ گفتند: بلی آمد لکن کلمة عذاب بر کفار واجب شده بود).

و نیز خداوند می‌فرماید: ﮋ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮊ. (الأنعام: ٤٨ -٤٩). (و پیغمبران را جز برای بشارت ثواب و ترسانیدن از عذاب نمی‌فرستیم. پس آنکه ایمان بیاورد و خود را اصلاح کند ترسی بر او نیست و محزون نمی‌گردد، و آنان که آیات ما را تکذیب کردند به علت فسقشان دچار عذاب می‌گردند).

و نیز خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ. (النساء: ١٦٣ -١٦٥). (همچنان که بر نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم، بر تو نیز، ای محمد وحی فرستادیم، به ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و اولاد او و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم و به داود زبور را دادیم، رسولانی که پیش از این سرگذشتشان را بر تو نقل کردیم و رسولانی که نیز قصه آن‌ها را بر تو نقل نکرده‌ایم و خداوند متعال با موسی تکلم فرمود. برای اینکه مردم حجتی بر خداوند نداشته باشند (یعنی خود را بی‌خبر از اوضاع در آخر کار قلمداد نکنند) رسولان بشارت دهنده و ترساننده‌ای فرستادیم.)

نظیر این آیات در قرآن بسیار است که خداوند متعال بیان حال مکذبین رسل را نموده است که بواسطة تکذیب رسل هلاک شدند، و آیات دیگری هم دلیل بر اینست که خداوند در همه حال یار و پشتیبان پیغمبران خود بوده است. چنانکه می‌فرماید: ﮋ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﮊ. (الصافات: ١٧١ -١٧٣). (محققاً کلمة ما به بندگان پیغمبر ما: که آنان منصور خواهند شد و لشگر ما غلبه خواهد کرد، در علم ازلی ما گذشت). ﮋ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ. (غافر: ٥١). (ما پیغمبران خود و مؤمنین را در حيات دنیا و روز آخرت کمک می‌کنیم).

در آیات دیگر خداوند به صراحت امر به اطاعت پیغمبران فرموده است: ﮋﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮊ. (النساء: ٦٤). (پیغمبری را نفرستادیم جز برای اینکه به اذن خدا اطاعت شود). ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﮊ. (النساء: ٨٠). کسی که پیغمبر را اطاعت کند خدا را پیروی کرده است). ﮋ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﮊ. (آل عمران: ٣١). (بگو، ای محمد، اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد). ﮋﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ. (الأعراف: ١٥٧). (آنان که بر رسول خدا ایمان آوردند و او را توقیر و تعظیم و بر ضد دشمنانش کمک کردند و نوری را که به او نازل شده بود (قرآن) پیروی نمودند، آنان رستگارند). ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀﮊ. (الأحزاب: ٢١). (برای کسانیکه امیدوار به لقای خدا و روز بازپسین هستند و همیشه بیاد خدا هستند در کار رسول خدا اقتدای پسندیده و خوبی است)، یعنی از هر حیث اقتدای به او سزاوار است.

ولی اگر مراد از واسطه این باشد که انبیاء و رسل را واسطه و وسیله برای جلب نفع یا دفع ضرر قرار بدهی مثل اینکه بگوئی انبیاء واسطة در رزق، واسطة در حیات و واسطه در شفای مرضند، و بعد از این وسایط حاجت که غیر خدا را ولی قرار داده و به توسط او جلب یا دفع ضرر کرده‌ای.

خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ. (السجدة: ٤). (خدائی که آسمانها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز آفرید و بعد بر عرش استوى كرد، جز او شما را ولی و شفیعی نیست. آیا متذکر نمی‌شوید؟).

نیز می‌فرماید: ﮋﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﮊ. (الإسراء: ٥٦ – ٥٧). (بگو آنان را که جز از خدا، خداوندشان می‌پنداشتید، بخوانید؛ آنان قادر به ازاله ضرری از شما یا تحویل آن نمی‌باشند. آنهائی که عبادتشان می‌کنید نیز وسیلة تقرب به خدا می‌جویند که کدام از اینها نزدیکتر است و امید به رحمت خدا دارند و از عذابش می‌ترسند و محققاً عذاب خدای تو حذر کردنی است).

نیز می‌فرماید: ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﮊ. (سبأ: ٢٢ -٢٣). (بگو آنان را که جز از خدا خداوندشان پنداشتید بخوانید، آنان در آسمان‌ها و زمین به اندازة ذره‌ای مالک چیزی نیستید، آنان را در آسمان‌ها و زمین مشارکتی با خدا نیست و معاونتی به او نمی‌کنند در نزد خداوند متعال شافع نمی‌گردند. مگر برای کسانیکه اذن بدهد مفید شود تا دفع فزع از دلها ایشان نماید). سبب نزول این آیه این بود که گروهی در کشف کربات و دفع بلیات مسیح و ملائکه را می‌خواندند و از آنان یاری می‌خواستند. خداوند در جواب این گروه می‌فرماید که ملائکه و انبیاء قادر بزائل کردن ضرر و تغییر در آن نیستند.

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮊ. (آل عمران: ٧٩ -٨٠). (بشری را سزاوار نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت مرحمت فرماید و او به مردم بگوید بندة من باشید و مرا غیر از خدا بپرستید لکن بگوید در علم و عمل کامل باشید، زیرا که شما متعلمین و دارسین کتابید و شما را امر نمی‌کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان قرار دهید آیا بعد از اسلام شما را به کفر امر می‌کند؟).

پس هر که انبیاء و ملائکه و ائمه هدی را واسطه قرار داده از آنها رزق و حیات و توکل بر آنها کند و از آنان جلب منفعت و دفع مضرت بخواهد، مانند آمرزش گناه و رفع بدبختیها و سد حاجات و دفعت فقر و فاقه، این شخص بنص قرآن کریم و اجماع امت سیدالمرسلین کافر است.

خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮊ. (الأنبياء: ٢٦ -٢٩). (بعضی گفتند خداوند فرزندی از ملائکه اتخاذ کرد خداوند از این منزه است، بلکه ملائکه بندگان مکرم او هستند و در کلام بر خداوند متعال پیشی نمی‌گیرید و بر طبق امر او رفتار می‌کنند، خداوند آنچه را که در پیش رو و پس سر ایشان است می‌داند، فقط برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می‌کنند، و از ترس او می‌لرزند و اگر یکی از آنان بگوید من جز او خداوندی هستم جزای او را جهنم می‌دهیم. ظالمان را چنین مجازات می‌کنیم).

نیز می‌فرماید: ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ. (النساء: ١٧٢). (مسیح و ملائکه مقرب از اینکه بندة خدا باشند استنکاف نمی‌کنند و هر کس از عبادت او سرپچی کند و تکبر نماید، آنان را جمیعاً بسوی خود برای مجازات حشر می‌کند).

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﮊ. (مريم: ٨٨ -٩٥). (گفتند خدوند متعال فرزند ایجاد کرد. چه خبر بدی آوردید! ... به سبب این اسناد نزدیک شد آسمانها پاره، زمین شکافته و کوهها ویران گردد. شایسته مقام خداوند نیست که اولاد داشته باشد، زیرا همة آنچه در آسمان‌هاست بیش از بندة او نیستند، مقدار و عدد آنها را می‌داند و همگی در روز قیامت یکان یکان نزد او می‌آیند).

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﮊ. (يونس: ١٨). (آنان جز از خدا چیزهائیکه با آنان نه ضرر و نه نفعی می‌رساند عبادت می‌نمایند، و می‌گویند اینان شفاعت‌کنندگان ما در نزد خدایند. بگو آیا چیزی را که در آسمانها و زمین خداوند نمی‌داند به او خبر می‌دهند؟ خداوند از این شرک منزه و برتر است).

نیز می‌فرمایند: ﮋ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﮊ. (النجم: ٢٦). (و چقدر ملائکه در آسمانها هستند که شفاعت آنها اندک فائده‌ای نمی‌دهد! ... مگر بعد از آنکه خداوند به کسیکه می‌خواهد و از او راضی است اجازه دهد تا مورد شفاعت واقع شود).

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﮊ. (يونس: ١٠٧). (ای محمد اگر خداوند ضرری به تو رساند زائل کننده‌ای برای آن جز او نیست، و اگر ارادة نیکی به بتو کند کسی نمی‌تواند مانع بخشش کردن او بشود).

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﮊ. (فاطر: ٢). (کسی نمی‌تواند جلو رحمتی را که خداوند به مردم می‌فرستد بگیرد، و آنچه را که از مردم می‌گیرد کسی جز او نمی‌تواند آنرا بفرستد و رها سازد).

ممکن است بگوئی انبیاء و اولیاء را واسطه قرار می‌دهیم، چنانکه وزراء واسطه میان پادشاه و رعیتند؟ یعنی همچنانکه وزراء حوائج مردم را به عرض شاه می‌رسانند و از پادشاه قضای حوائج ایشان را می‌خواهند، همچنین انبیاء و اولیاء نیز عرایض بندگان را بعرض خدا می‌رسانند و خداوند رزق و حیات و شفا و یاری و مال و جاه را بوسیلة انبیاء ببندگان مرحمت می‌کند. زیرا که انبیاء و اولیاء بدرگاه الهی نزدیک‌ترند همچنانکه وزیران به پادشاه نزدیک‌ترند و مردم دور از او، مردم باید به طرز ادب و تواضع حاجت خود را از وزراء و دربانان پادشاه بخواهند و حاجت خواستن آنان از وزیران نافعتر از سؤال مستقیم از پادشاه هست.

اگر انبیاء و اولیاء را بدین نحو واسطة میان خلق و رب قرار بدهی محض کفر و شرک است، و جز با توبه نتوان خود را از ناپاکی آن نجات داد! ...

ای بیچارة نادان! پادشاه جزئیات را نمی‌داند، از گوشه و کنار بی‌خبر است و آشنا به احوال رعیت نیست، پس باید کسی او را از حال ایشان مستحضر نماید. ولی آیا خداوند عالم به همه جزئیات و قلوب مردم نیست: ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﮊ. (البقرة: ٢٥٥). ﮋ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﮊ. (الأنعام: ٥٩). آنچه را که در پیش رو و پس سر آنهاست می‌داند، و برگی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه بدان آگاهست.

مردم از پادشاه و پادشاه از مردم دور است، ولی خداوند به بندگان از رگ گردن نزدیکتر است: ﮋ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ. (ق: ١٦). ﮋ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﮊ. (البقرة: ١٨٦). (اگر بندگان از تو درباره من سؤال کنند، بگو: من نزدیک هستم، دعوت‌کنندگان را اجابت می‌کنم، پس آنان نیز اجابت دعا را از من بخواهند و به من ایمان بیاورند تا شاید نائل به رشد گردند).

**وساطت وزیران در محضر پادشاه از سه قسم بیرون نیست:**

**اول:** آنکه چون پادشاه واقف بجزئیات حال رعیت نیست، وزراء او را از این جزئیات آگاه می‌کنند، و وقتیکه پادشاه از اوضاع باخبر شد اقدام به اصلاح حال رعیت و برآوردن حاجت آنان می‌نماید.

اگر برای انبیاء وساطتی از این نوع تصور کنی، نعوذ بالله حقتعالی را جاهل بحال بندگان دانسته‌ای و مسلماً این عقیده مخالف با اصول یکتا‌پرستی و توحید بوده و خود کفر صریح است.

**دوم:** آنکه چون پادشاه نمی‌تواند مستقیماً بکارهای رعیت رسیدگی کرده و از دشمنان دفاع نماید، بدین جهت محتاج به وسائط و اعوانی است که او را در تقویم امور مالک یاری کنند.

اگر انبیاء را بدین نحو قرار بدهی، مسلم و بدیهی است که کفر و شرک محض است، زیرا خداوند محتاج به معاون و ظهیری نیست: ﮋ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﮊ. (سبأ: ٢٢). خداوند می‌فرماید: ﮋ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﮊ. (الإسراء: ١١١). (بگو شکر خداوندی را سزاست که فرزندی اتخاذ نکرد، شریکی در ملک ندارد و برای خلاصی از ذلت محتاج دوست نمی‌باشد و برای او تکبیر بسزائی کن).

هر چه در عالم وجود از اسباب دیده می‌شود، خداوند متعال خالق و رب و مالک اوست پس حقتعالی غنی و بی‌نیاز است و ما سوی الله فقیر درگاه اویند، به خلاف ملوک که به خادم و لشگر و خشم محتاجند و اگر درست دقت کنی لشگر و خدم و وزیران با سلاطین شریک در ملک و فرمانفرمائی هستند. اما حقتعالی: ﮋ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﮊ. (التغابن: ١).

**قسم سوم:** اینست که تصور شود پادشاه بر رعیت احسان و رحمت نمی‌کند و محرکی خارجی لازمست که اورا نصیحت و وعظ کند و پند دهد تا بواسطه وعظ او در پادشاه رهبتی از ستمکاری و رغبتی به نیکوکاری پیدا شود و مشفوع له را مورد عنایت شاهانة خود قرار دهد.

اگر وساطت انبیاء را به این نحو تصور کنی بطلانش محتاج ببرهان نیست و بدیهی است که این اعتقاد نیز کفر و شرک صریح است، زیرا که حقتعالی پروردگار موجوداتست و به بندگانش مهربان‌تر از مادر به طفل می‌باشد، همه چیزها تابع مشیت الهى است: ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن چگونه ممکنست خدای جهانیان رحمت شفقت نداشته و محتاج به پند دهنده باشد؟ ﮋ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮊ. (الإسراء: ٤٣). مگر آنکه از مقام محترم رسل و ائمه استدعا و خواهش و التماس دعا کنی، به این معنی در مقام رسل و ائمه عرض کنی: ای پیغمبر، ای امام؛ از تو می‌خواهم که دعا کنی در حق من که مریضم را خداوند شفا دهد یا مرا غنی کند، یا موفق به علم کند و غیر اینها؛ به این وجه شرک نخواهد شد، بلکه راه راست و درست است. و چون البته انبیاء و ائمه مستجاب‌الدعوه هستند و دعایشان در درگاه ربوبی مورد قبول است مسلماً حاجت برآورده خواهد شد، از خداوند متعال خواهانم که امت مرحومه را موفق به توحید گرداند، و دعای پیغمبر و ائمه را در حق همه مستجاب فرماید.

پس حاصل مطلب این شد که هر کس انبیاء و اولیاء را واسطه میان خدا و خلق، سنخ وسایطی که میان شاه و رعیت است قرار دهد، این شخص مشرک و خارج از دین حنیف اسلامى است.

خداوند تبارک و تعالی نصاری را به این نحو شرک مذمت فرموده: ﮋﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﮊ. (التوبة: ٣١). (احبار و علمای خود مسیح ‌بن مریم را خداوندانی غیر از خدا گرفتند، در صورتی که امر شده بود فقط خدای واحد را بپرستند جز او خداوندی بحق نیست، منزه است از آنچه که شریک او می‌گردانند). ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ. (النمل: ٦٢). ﮋ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ. (الرحمن: ٢٩). (هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال می‌کند، او هر روز شأنی دارد).

قرآن این تاج توحید را بر سر مردم گذارد و شرک و بت‌پرستی را از ریشه برانداخت تا اینکه جز از خدا نترسند و جز بر او توکل ننمایند.

خداوند می‌فرماید: ﮋ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮊ. (المائدة: ٤٤). (از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به قیمت کمی نخرید).

ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﮊ. (آل عمران: ١٧٥). (همانا شیطان دوستداران خود را می‌ترساند، از آنان نترسید و اگر ایمان آورده‌اید از من بترسید).

نیز می‌فرماید: ﮋ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮊ. (التوبة: ١٨). (مساجد خدا را کسی بر پا می‌کند که ایمان به خدا و روز آخرت داشته، اقامه نماز کند و زکات بدهد و جز از خدا نترسد).

و نیز می‌فرماید: ﮋ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ. (النور: ٥٢). (کسانیکه اطاعت خدا و رسول او را بکنند و از خدا بترسند و از او بپرهیزند، آنان فائزانند[[15]](#footnote-15)).

نیز می‌فرماید: ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮊ. (التوبة: ٥٩). (اگر به آنچه خداوند و رسول او به آنان داده است راضی می‌شدند و می‌گفتند خدا برای ما کافى است به زودی خداوند از فضل خود و فرستادة او نیز که رسول اکرم است به ما خواهد داد). (مراد غنیمت است).

نیز می‌فرماید: ﮋ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﮊ. (آل عمران: ١٧٣). (مؤمنین کسانی هستند که وقتی مشرکین به آنان گفتند مردم بر ضد شما جمع شدند از آنان بترسید، گفتند: در حالیکه ایمانشان زیادتر شد: خداوند برای ما کافى است و وکیل خوبى است.)

اگر بگوئی به جواز توسل به انبیاء و اولیاء در غیر امور هدایت و امور تکوینی مانند رزق و حیات و شفا و غیر اینها به این آیة مبارکه استدلال کرده‌اند که ﮋ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﮊ. (المائدة: ٣٥).

یعنی (ای مؤمنین از خدا بپرهیزید و در طلب وسیله تقرب به او باشید [و در راه او جهاد نمایید] شاید رستگار شوید) و ما که انبیاء و اولیاء را وسیله برای حاجات خود قرار می‌دهیم اطاعت امر خدا را می‌کنیم زیرا در این آیه مبارکه که امر اتخاد وسیله شده است، پس استغاثة به أنبیاء و اولیاء و صالحین و وسیله قرار دادن آنها میان خلق و حق در امور تکوینی مشروع و صحیح است. در جواب می‌گوئیم: مراد از طلب وسیله دست‌آویز قرار دادن علم و عمل برای نزدیکی به خداست زیرا که حقیقت زلفی و تقرب بخدا داشتن عقاید درست و اعمال نیک است پس باید علم و عمل را وسیله قرار داد. شخص رسل چنانکه ذکر شد واسطه در هدایتند و اطاعت آنان وسیلة تقرب به خداست، هر که اطاعت پیغمبران را بکند و علم و عمل صالح داشته باشد به خدا نزدیک است و هر که عالمتر و به شریعت عاملتر باشد نزدیکی او به خدا بیشتر است، چنانکه نزدیکی متعلم به معلم آنست که کمالات معلم در او جلوه کند، و هر چه شاگرد فاضلتر باشد و از استاد بیشتر استفاده کند به او نزدیکتر است. شاهد بر اینکه وسیله به معنی طاعت و عمل صالح است.

اولاً: نص مفسرین و لغویین است که وسیله را به معنی «ما يتوسّل به من الطاعات والعلم». (یعنی آنچه طاعات و علم که بدانها توسل بکنند) تفسیر کرده‌اند و راغب اصفهانی در مفردات بدین معنی تصریح کرده است.

شاهد دوم: نص کتاب کریم است ﮋ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﮊ. (الإسراء: ٥٦ -٥٧). قریش به قحط و غلا مبتلا شدند، خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر پیغمبرش فرستاد که ای محمد بگو: (آنان را که گمان می‌کردید خدایانند و حاجات شما را روا میدارند، بخوانید! ... ایشان قادر بزائل کردن سختی یعنی قحط و غلا از شما نیستند و تغییری هم نمی‌توانند در آن بدهند این خدایان که پرستششان می‌کنید (مراد عیسی و مریم و عزیر و ملائکه و جن‌ها هستند) اینان خود وسیله تقرب به خدا می‌جویند که کدام نزدیکتر است و امید به رحمت او می‌کنند و از عذاب او می‌ترسند و سزاوار است که از عذاب پروردگار تو حذر شود). یعنی اینان که مقربان درگان اله‌اند مانند مسیح و ملائکه و جن، توسل بحق سبحان می‌جویند و از او امید بخشش دارند.

پس معلوم شد که اینان مثل سایر بندگان بیم و امید دارند، و نباید از آنها کشف ضرر و حاجت خواست، و در نتیجه روشن می‌گردد که مراد از وسیلة در آیة مبارکه که انبیاء و اولیاء نمی‌تواند باشد، زیرا خداوند در این آیة اخیر آن صفت را از ایشان سلب کرده است (به استدلالی که گذشت).

سیدالساجدین حضرت زین‌العابدین سلام الله علیه، در صحیفة سجادیه در دعای دفع مکر دشمنان چنین عرض می‌کند: «ووسيلتي إليك التّوحيد وذريعتي إنّي لم أشرك بك شيئاً ولم أتّخد معك إلهاً». یعنی خدایا وسیله من به تو یکتاپرستی است و دست‌آویز من این است که چیزی را شریک تو نگرفتم و معبودی با تو اتخاذ نکردم.

پس از این آیة مبارکه و دعای صحیفه سجادیه و تحقیق مفسرین معلوم شد که وسیله به معنی شخص نبی یا ولی استعمال نشده، و شخص را نباید وسیله قرار داد، بلکه وسیله منحصر به علم و عمل صالح و اطاعت رسول است و نزدیک کنندة عبد به رب عقاید صحیحه و اعمال فاضله است.

یکی از مصائب و بدبختی‌های مسلمانان بی‌اطلاع از مبانی دین اینست که در زمان پیغمبر و هر یک از ائمه‌ها دین سلام‌الله علیهم اجمعین جماعتی از دروغگویان و زنادقه بر ایشان دروغ بستند و دربارة پیغمبر و اولیاء صفت خدائی قائل شدند و خود را به پیغمبری معرفی می‌کردند، آن بزرگواران از ایشان بیزاری می‌جستند و بر آنها لعنت و نفرین می‌کردند.

غلات در اصل نه فرقه‌اند که همگی ببطلان شرایع قائلند. فرقه‌ای از ایشان می‌گویند که خداوند به صورت خلق ظاهر می‌شود، و از صورتی به صورتی منتقل می‌گردد و شناختن چنین خلقی موجب سقوط تکالیف است. فرقة دیگر می‌گویند که ائمه خالق و رازق و زنده‌کننده و میراننده هستند و مراد از نماز و روزه و زکات اشخاص خوبند، و مقصود از شراب و قمار و زنا مردمان بد می‌باشند، و هر کس اینها را شناخت تکلیف از او ساقط می‌شود.

ملاحظه کنید چگونه غلو در میان مسلمانان رواج پیدا کرد! ...

و چیزی که در این قسمت محرک و دست‌آمیز عوام و جهال شد وجود صفات عالی و علم وافری بود که در پیغمبر و ائمه طاهرین وجود داشت.

افتضاح این است که در حق امامزادگان و بعضی از اراذل خلق در حق مرشدان خود که سر تا پا جهل و نادانیند. نیز آثار ربوبیت و خالقیت و قضای حاجات و رفع کربات قائل شدند، و کار جهل و شرک به جائی رسید که صورت مرشد را در موقع ذکر و عبادت در نظر گرفتند و گفتند باید مخاطب «ایاک نعبد» را مرشد قرار دارد و حتی مرشد را سجده کردند و عبادت نمودند: نعوذ بالله من الضّلال ومن حمق الأراذل والجّهال.

ما در اینجا تتميماً للكلام وتبصرة للأنام چند حدیث از «کشّی» که از علماء مهم امامیه است نقل می‌کنیم:

«عن أبي حمزة الثّمالي قال علي ‌بن الحسين سلام‌ الله عليه: لعن الله من كذب علينا إنّي ذكرت عبدالله بن سبأ فقامت كلّ شعرة في جسدي، لقد ادّعى أمراً عظيماً كان علي والله عبداً لله صالحاً أخو رسول الله ما نال الكرامة من الله إلاَّ بطاعته لله ورسوله، وما نال رسول الله الكرامة من الله إلاَّ بطاعته».

از ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که حضرت علی ‌بن الحسین فرمود: خدا لعنت کند کسی را که به ما دروغ بندد! به خاطرم عبدالله سباء یهودی آمد و تمام موی بدن من برخاست، خدا عبدالله را لعنت کند که امر مهمی را دعوی کرد والله علی بنده خدا بود و برادر رسول، او جز به اطاعت خدا و رسول او به بزرگی و کرامت نرسید، همچنین رسول اکرم بکرامت و بزرگی جز به اطاعت خدا نرسید.

«عن هشام بن الحكم أنّه سمع أبا عبدالله يقول كان المغيرة بن سعيد يتعمّد الكذب على أبي ويأخذ كتب أصحابه، وكان أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخدون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة فكان يدسّ فيها الكفر والزّندقة ثمّ يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يبثّوها في الشّيعة فكلّما كان في كتب أصحاب أبي من الغلّو فذاك ممّا دسّه المغيرة بن سعيد في كتبهم».

در حدیث صحیح از هشام بن حکم روایت کرده که از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود: مغیره بن سعید طریقه‌اش این بود که بر پدرم دروغ می‌بست و کتابهای اصحاب پدرم را می‌گرفت، اصحاب مغیره که در میان اصحاب پدرم پنهان بودند، به تزویر، کتابهای ایشان را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند، و او کفر و زندقه داخل آنها می‌کرد که آنها را میان شیعه شایع گردانند. پس هر چه در کتابهای پدرم از غلو هست همانست که مغیره‌ بن سعید داخل کرده است.

«عن عبدالرحمن بن كثير قال أبوعبدالله يوماً لأصحابه لعن الله المغيرة بن سعيد ولعن الله يهودية كان يختلف إليها منها السّحر والشعبذة والمخاريق، إنَّ المغيرة كذب على أبي فسلبه الله الإيمان، وإنّ قوماً كذبوا عليّ فوالله ما نحن إلاَّ عبيد الّذي خلقنا واصطفانا لا نقدر على ضرّ ولا نفع، إن رحمنا فبرحمته، وإن عذّبنا فبذنوبنا، والله ما لنا على ‌الله من حجة، ولا معنا من الله براءة، وإنّا لميّتون ومقبورون ومنتشرون ومبعوثون وموقوفون ومسئولون، ويلهم ما لهم، لعنهم‌ الله، لقد آذوا الله، وآذوا رسوله في قبره، وأمير المؤمنين، وفاطمة، والحسن، والحسين، وعليّ‌ بن الحسين، ومحمّد بن عليّ، إلى آخر الحديث».

نیز کشی از حضرت صادق روایت کرد است که: «آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمود خدا مغیره و آن زن یهودی را، که با او آمد و شد داشت و از او سحر و شعبده می‌آموخت، لعنت کند! به پدرم دروغ می‌بست و خداوند ایمان را از او گرفت. قومی هستند که بر من دروغ می‌بندد، والله ما بندة خدائی بیش نیستیم، ما قدرت بر ضرر و نفع نداریم، اگر خدا بر ما رحم کند به رحمت خود کرده است، و اگر ما را عذاب کند در ازای گناهان ماست: والله ما را حجتی نیست، و ما براءت آزادی از خدا نداریم، ما نیز می‌میریم و به قبر می‌رویم، و ما را از قبر بیرون می‌آورند و در صحرای قیامت می‌دارند و از ما سؤال می‌کنند، وای بر آنانیکه رسول اکرم وعلی وحسن وحسين وعلی بن حسین ومحمد بن علی را در قبر اذیت می‌کنند!».

عن ابن المغيرة قال كنت عند أبي الحسن أنا ويحيى بن عبدالله بن الحسن فقال يحيى «جعلت فداك إنّهم يزعمون أنّك تعلم الغيب، فقال: سبحان الله ضع يدك على رأسي فوالله ما بقيت في جسدي شعرة ولا في رأسي إلاَّ قامت، ثم قال: لا والله هي إلاَّ رواية عن رسول الله ».

نیز کشی بسند صحیح روایت می‌کند که من با یحیی بن عبدالله بن حسن نزد امام موسی کاظم بودم، یحیی گفت: «فدایت شوم، این جماعت گمان می‌کنند تو غیب میدانی» حضرت فرمود: «سبحان الله، سبحان الله! دست بر سر من بگذار والله در تن و سرم مويي كه برنخواسته باشد نماند!» و فرمود: «والله اینکه ما می‌دانیم جز به روایت از رسول نیست! ...».

عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبدالله إنّهم يقولون تعلم قطر المطر وعدد النِّجوم وورق الشّجر ووزن ما في البحر وعدد التّراب، فرفع يده إلى السّماء وقال سبحان ‌الله سبحان الله، لا والله ما يعلم هذا إلاًّ الله».

و نیز کشی بسند صحیح از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق عرض کردم که این جماعت می‌گویند شما به قطره‌های باران و عدد ستارگان و برگ درختان و آن‌چه در دریاهاست عالم هستید! ... آن حضرت سر خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان‌الله! سبحان‌الله! والله این را کسی جز خدا نمی‌داند! ...».

# دیگر از اقسام شرک اصغر رياء است

خداوند می‌‌فرماید: ﮋ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ. (الماعون: ٤ -٦). (وای بر نماز‌گذاران که در نماز خود مسامحه و سهل‌انگاری می‌کنند و کسانی که ریا می‌کنند و طاعت خود را به جهت ثنا یا فایده دیگر از فواید دنیا به جای می‌آورند).

حق متعال در مقام مذمت جمع ریاکار می‌فرماید: ﮋ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮊ. (النساء: ١٤٢). (اعمال خود را می‌نمایانند و یاد نمی‌کنند خدا را مگر اندکی).

رسول اکرم می‌فرماید: «إنّ أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر، قالوا: وما الشّرك الأصغر يا رسول‌ الله؟ قال: الرياء يقول الله عزّ وجلّ يوم‌ القيامة إذا جاز العباد بأعمالهم اذهبوا إلى‌ الّذين كنتم تراؤون في الدنيا فانظروا هل تجدون عندهم الجزا».

بدترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم شرک اصغر است، عرض کردند که شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاست، وقتی که خداوند روز بازپسین کردارهای بندگان را جزا می‌دهد می‌فرماید: شما ای اهل ریا بروید نزد کسانی که برای آنها ریا می‌کردید در دنیا ببینید آیا جزای شما نزد آنها است یا نه؟

ریاء مشتق از رؤیت است و مراد از ریا طلب منزلت و اعتبار است در دلهای مردم به نشان دادن خصلتهای نیکو از قبیل عبادات و عادات و یا آثاریکه دلالت بر صفات نیک کند، و مراد از آن آنست که فعل خیر نباشد، ولیکن از آن پی به امور خیر توان برد، مثل اظهار ضعف و بیچارگی به جهت آنکه بفهماند کم‌خوراکی را، یا بیداری شب، و یا در راه رفتن متماوت باشد، یعنی خود را به مردگی و بیحالی بزند، و یا لباسی کثیف در بر کند، و امثال آن که این سنخ از اعمال کاشف از زهد و اعراض از دنیا است نزد عامه نادان.

ریا در عبادت از گناهان بزرگ و صاحب آن مغضوب پروردگار و ممنوع از رسیدن به سعادت است، علاوه بر آن موجب بطلان عبادت است، خواه در اصل عبادت باشد، یا در وصف لازم آن، و در بطلان عبادت ریاکار فرقی نیست قصدش ریاء محض باشد، و هیچ نیت قربت نداشته باشد، یا اینکه هر دو با هم منظم باشد، و بالاشتراک باعث بر عمل باشند، بلکه اگر قصد قربت هم راجع باشد، و شایبة از ریاء در آن باشد باز عبادت فاسد است، و صاحب آن از عهده تکلیف خود برنیامده است، بلکه حال او بدتر از کسی که عبادت را ترک نموده باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کلید دوزخ است آن نماز |  | که در چشم مردم گذاری دراز |
| اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات |  | در آتش فشانند سجاده‌ات |

و همچنین فرقی نیست در فساد عبادت به قصد ریا، میان آنکه در ابتدای عبادت باشد، یا در اثناء عارض شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشک ریای زاهدان ریخت به خانه خدا |  | قحبه به مسجد آورد طفل حرامزاده را |

یک قسم از ریا جایز است، و آن ریای در معاصی است، به این معنی که گناهان خود را از مردم پنهان کردن، و کراهت از اطلاع آنان داشتن است، و این قسم از ریا جایز بلکه اظهار معاصی قبیح و حرام است، و آنچه گفته‌اند که مقتضای اخلاص آنست که باطن انسانی طوری باشد که در ظهور آن قبحی نباشد، و اینست معنی آنچه یکی از اکابر گفته که بر تو باد به عمل علانیه، یعنی علمی که چون ظاهر گردد شرخ و خجلت نداشته باشی، این مرتبه از فضیلت مقامیست بس ارجمند، هر کس به این منزل نمی‌رسد، مگر معصومین و کمی از برگزیدگان محفل قرب رب‌العالمین، سایر اشخاص از گناهان ظاهری و باطنی خالی نمی‌باشد، به خصوص از افکار باطله و وساوس شیطانیه و آرزوهای دورغ، که حقتعالی بر همه مطلع و تمامی آن از مردم پنهانست، پس کوشش در پنهان کردن واجب و اظهارش حرام است:

از رسول اکرم روایت شده هر که مرتکب چیزی از اعمال ناشایسته گرد بپوشاند آنرا از مردمان تا خدا نیز او را بپوشاند. «اللّهم إنّي أعوذ بك من خزي الدّنيا وعذاب الآخرة، وأعوذ بوجهك الكريم وسلطانك العظيم وعزّتك الّتي لا ترام، وقدرتك الّتي لا يمتنع منها شيء من شرّ الدنيا والآخرة، ومن شرّ الأوجاع كلّها، ولا حول ولا قوّة إلاَّ بالله العلّي العظيم».

در بیان اینکه شفاعت برای کسی نافع است **که خداوند از او راضی باشد**

مسئله شفاعت یکی از مسائله مهمه دینی است و از مسلمات دین مبین اسلام است اما در کیفیت و چگونگی آن در میان فرق اسلام اختلاف وجود دارد:

جمهور اشاعره و امامیه از برای پیغمبر در اسقاط عقاب از اهل عقاب اثبات شفاعت کرده‌اند.

ولی معتزله گفتند که شفاعت پیغمبر تأثیر در اسقاط عقاب ندارد بلکه در ایصال ثواب به اهل ثواب مؤثر است. به بیان واضحتر با شفاعت پیغمبر گناهکار مورد عفو واقع نخواهد شد، ولیکن ثوابکار به شفاعت پیغمبر بر علو رتبه و منزلتش افزوده خواهد شد.

ادله فریقین در کتب کلامیه مسطور است. از بیان اختلاف معلوم شد که مسئله شفاعت مسلم فرق است، و اختلاف در کیفیت و حقیقت شفاعت است.

ما پیش از همه چیز مراجعه به قرآن می‌کنیم تا ببینیم دربارة شفاعت چه می‌گوید. در قران آیاتی هست که مطلقاً و صریحاً شفاعت را رد می‌کند: ﮋ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ. (الأعراف: ٥٣). (کفار منتظر ظهور و عاقبت آیات خدا می‌گردند تا ببینند آنچه خداوند در کتاب از ثواب و عقاب وعده کرده است واقع می‌شود یا نه. عاقبت کار ظاهر شود (روز قیامت) آنانکه قبلاً این را فراموش کرده بودند. می‌گویند رسولان خدای ما بر حق بودند! آیا کسی هست که برای ما شفاعت کند؟ و یا بدنیا بر گردانده می‌شویم تا اعمالی غیر از آنها که کرده بودیم به جا آوریم؟ آنان نفسهای خود را دچار خسران کرده‌اند! و بتهایشان نیز، که شرکت با خدا را با آنان افترا زده بودند، از آنان گم شده‌اند! ...).

ﮋ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﮊ. (الشعراء: ٩٧ -101). (در جهنم مشرکین به معبودهای خود خطاب می‌کنند که: قسم به خدا در مساوی گرفتن شما با رب‌العالمین جز در گمراهی آشکاری نبودیم. ما را مجرمین گمراه کردند. برای ما شفاعت کننده و دوست دلسوزی نیست! ...).

ﮋ ﰫ ﰬ ﰭ ﰮ ﰯ ﰰ ﰱ ﰲ ﰳ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﮊ. (المدثر: ٤٦ -٤٨). (ما روز قیامت را تکذیب می‌کردیم تا اینکه مرگ برای ما آمد! اگر ملائکه و رسل و صالحین در روز قیامت برای آنان شفاعت بکنند، شفاعتشان فائده نمی‌دهد!).

ﮋﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﮊ. (الأنعام: ٥١). (آن کسانی را که از حشر به سوی خدا می‌ترسند بترسان، برای آنان جز او ولی و شفیعی نیست!).

ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﮊ. (الأنعام: ٧٠). (ترک کن کسانی را که دین خود را لهو و لعب کردند و مغرور به حیات دنیا شدند! و با قرآن به آنان یادآوری کن تا نفسی به سبب گناهان خود بهلاک تسلیم نشود، برای او جز خدا ولی و شفیعی نیست!).

ﮋ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﮊ. (الروم: ١٢ -١٣). (روزیکه قیامت می‌شود، گناهکاران خاموش و ناامید می‌گردند و برای ایشان از شرکائی که به خدا نسبت داده بودند شفیعانی پیدا نمی‌شوند و به آنان کافر می‌گردند!).

ﮋ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮊ. (الزمر: ٤٣). (آیا غیر از خدای شفیعانی اتخاذ کردند؟). ﮋ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮊ. (الزمر: ٤٣). (بگو آنان که چیزی از دستشان بر‌نمی‌آید و عقل ندارند! چگونه می‌توانند شفاعت کنند؟). ﮋ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮊ. (الزمر: ٤٤). (بگو شفاعت مخصوص خداست، مالک آسمانها و زمین است و همگی به طرف او رجوع می‌کنید!).

ﮋ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ. (البقرة: ٤٨ ). (بپرهیزید از روزیکه نفسی برای نفس دیگری نخواهد توانست چیزی بپردازد، و از او فدیه‌ای پذیرفته نخواهد شد، و برای او شفاعتی فائده نخواهد داد، و به آنان کمکی نخواهد شد!).

ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ. (البقرة: ٢٥٤). (ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از آنچه که بر شما روزی کرده‌ایم قبل از اینکه روزیکه در آن بیع و دوستی و شفاعتی نیست بیاید صدقه دهید، کافران ظالمانند).

ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﮊ. (يس: ٢٣). (آیا جز از خدا چیز دیگری را معبود اتخاذ کنم که اگر خداوند ارادة ضرری به من کند شفاعت آنان چیزی از من دفع نکند و نتواند مرا نجات دهد؟!).

ﮋ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﮊ. (النجم: ٢٦). (و چقدر فرشتگان که در آسمانها هستند و شفاعت آنها چیزی را دفع نمی‌کند!).

و آیات دیگری هم هستد که شفاعت را ثابت می‌کند ولی به شرط رضایت خداوند از مشفوع له واذن او به شفاعت کننده مانند:

ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﮊ. (البقرة: ٢٥٥). (اگر اذن او نباشد کیست که در نزد او شفاعت کند؟).

ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮊ. (يونس: ٣). (پروردگار شما خداوندیست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و بعد بر عرش قرار گرفت، همه کارها را او اداره می‌کند. اگر اذن او نباشد شفاعت کننده‌ای برای کسی نیست خداوند شما چنین است او را پرستش کنید آیا متذکر نمی‌شوید؟ ...).

ﮋ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﮊ. (طه: ١٠٩). (در آنروز مادامیکه خدای متعال اذن ندهد و از شفاعت او را راضی نشود. شفاعتی فائده نمی‌دهد).

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﮊ. (سبأ: ٢٣). (در نزد خداوند شفاعتی نافع نمی‌گیرد ، مگر برای کسانیکه اذن بدهد مفید شود).

ﮋ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮊ. (مريم: ٨٧). (در آن روز فقط کسی که عهدی نزد خداوند متعال داشته باشد - یعنی مأذون باشد - می‌تواند شفاعت بکند).

ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﮊ. (الزخرف: ٨٦). (آنهائیکه غیر از خدا عبادتشان می‌کنند، قادر به شفاعت نیستند. فقط برای کسانیکه علم بوحدانیت خدا داشته و با آن شهادت می‌دهند می‌توان شفاعت کرد).

نتیجه گرفتن از آیات بالا و تحقیق در مسئله شفاعت محتاج به مقدمه‌ایست:

یکی از تعلیمات عالی و مسلم اسلام این است که انسان باید به غیر از حقتعالی متکی به کسی نباشد، و غیر از او موجودی را مؤثر نداند، و چون از جهت دیگر در سعادت مادی و معنوی انسان گرو بند اعمالش هست: ﮋ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﮊ. (المدثر: ٣٨). (هر کسی در گرو عمل خویش است). پس باید با توکل و اتکاء به حق تحصیل اعمال نیک و افعال پسندیده و طی مراحل ترقی و تکامل کرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایة حق بر سر بنده بود |  | عاقبت جوینده یابنده بود |

ﮋ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﮊ. (الإسراء: ٧). (هر نیک و بدی که کردید به خودتان برمی‌گردد)، انسان فرزندش عملش است، عمل و کردار نیک با تسلیم شدن به حق اصل سعادت و رستگاریست: ﮋ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﮊ. (البقرة: ١١٢). (آری کسی که خود را به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد مزد خود را نزد پروردگارش می‌یابد و ترس و غمی ندارد).

نجات از بدبختی‌ها و نکبات فقط بوسیلة عمل صالح میسر است وتردّ إليكم (اعمال شما به خودتان برمی‌گردد) خداوند می‌فرماید: ﮋ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﮊ. (النساء: ١٢٣).

در شأن نزول این آیه چنین ذکر کرده‌اند که مسلمانان با اهل کتاب مجادله و مخاصمه کردند و بر ضد یکدیگر استدلال نمودند اهل کتاب به مسلمین گفتند ما از شما بهتر و بالاتر و [به] خداوند نزدیکتريم چون پیغمبر و کتاب ما پیش از پیغمبر و کتاب شما بود، مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم چون پیغمبر ما بهترین پیغمبران و خاتم انبیاء است و شرع ما ناسخ شرایع می‌باشد، این آیه مبارکه نازل گردید.

یعنی آنچه خداوند از ثواب و اجر برای مؤمنین وعده فرموده با آروزی شما یافت نخواهد شد (و صرف اینکه ما امت خیرالمرسلين یا شیعه اميرالمؤمنین هستیم کافی نمی‌باشد) و همچنین با آرزوی اهل کتاب نخواهد بود که می‌گویند: ﮋ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﮊ. (البقرة: ١١١). (هرگز داخل نمی‌شود بهشت را مگر کسیکه یهودی یا نصرانی باشد). خلاصه هیچ کاری با آرزو درست نخواهد شد بلکه سعادت اخروی موکول بعلم و عمل صالح است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با آروز و هوس بر نیاید این معنی |  | به آب دیده و خون جگر تواند بود |

هر کس کار بد بکند جزاء داده خواهد شد و جز خداوند ناصر و ولیی نمی‌یابد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قیامت که بازار مینو نهند |  | منازل به اعمال نیکو دهند |
| بضاعت به چندان که آری بری |  | اگر مفلسی شرمساری بری |
| کسی را که حسن عمل بیشتر |  | بدرگاه حق منزلت پیشتر |

سعدی

در حدیث شریف از حضرت باقر روایت شده که فرمود: «قال رسول‌الله يا بني هاشم يا بني عبدالمطلّب إنّي رسول الله إليكم وإنّي شفيق عليكم وإنّ لي عملي ولكلّ رجل منكم عمله ولا تقولوا إنّ محمّداً منّا وسندخل مدخله فلا والله! ... ما أوليائي منكم ولا من غيركم يا بني عبدالمطلّب إلاَّ المتّقون! الا فلا أعركم يوم القيامة تأتون تحملون الدّنيا على ظهوركم و يأتون النّاس يحملون الآخرة، ألا انّي قد أعذرت إليكم في ما بيني وبينكم وفي ما بيني وبين الله عزّ وجلّ اسمه فيكم».

رسول خدا فرمود: «ای بنی‌هاشم ای بنی‌عبدالمطلب من رسول خدا بر شما هستم، و بر شما مهربانم همانا برای من عمل من است و هر مردی از شما نیز عمل خود را دارد، نگوئید که محمد از ماست و بدان جائیکه که او داخل شود ما نیز داخل خواهیم شد، نه قسم به خدا اولیای من از شما و غیر شما فقط کسانی هستند که از خدا بپرهیزند. هان نشناسم شما را در روز قیامت در حالیکه دنیا را در پشتتان حمل می‌کنید و دیگران آخرت را. آگاه باشید من در آنچه میان من و شما و میان شما و خداوند است معذور هستم و رفع تکلیف از خود نمودم».

البته کسیکه از جانب خداوند مبعوث برای تربیت مردم بود می‌بایست همین طریقه را داشته باشد که مردم مرا دعوت به عمل کند و سعادت شقاوت را نتیجه مستقیم اعمال مردم قرار دهد.

اکنون ببینیم شفاعت چیست، شفاعت سؤال از گذشتن گناه گناهکار است، و در اصطلاح دینی عبارتست از سؤال بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن معصیت‌کاران، این اعتقاد که ضرر بسیار به اهل دیانات وارده آورده، تحریفی است از تعلیمات کاهنان که برای اینکه نزد مردم شأنی داشته باشند این معنی را درست کردند، و این مقام را برای خود قائل شدند.

این همان شفاعت شرکیه است که مشرکین قائل بودند چنانکه در نزد عامه و جاهلین امت معروف است که می‌گویند العیاذ بالله پیغمبر و ائمه فرمود که ای گناهکاران امت شما با ما محبت داشته باشید و ما شما را فردای قیامت شفاعت می‌کنیم.

این معنی با دعوت انبیاء مخالف، و با اصول اسلام ضد، و با قوانین تعلیم و تربیت منافی است، و لازم میاید که بعث رسل لغو و بیهوده گردد، و بدان ماند که بطفلی: بگوئی در مدرسه باید درس بخوانی ولی اگر هم نخواندی از معلم نترس من میایم و وساطت می‌کنم.

آیا می‌شود تصور کرد که پیغمبر اکرم نواحی و اوامری از طرف خداوند بیاورد و بگوید باید اوامر را بجای آوری و نواهی را ترک کنی ولی اگر چنین نکردی من از شما شفاعت می‌کنم.

این مخالفت تربیت و منافی با بعث رسل است. اسلام هر سبب را قطع کرده و وسیلة فوز و رستگاری را فقط عمل نیک قرار داده است. شفاعت به این معنی علاوه بر اینکه مردم را مغرور می‌کند، شرک محض را نیز متضمن است.

اما شفاعتی که کتاب و سنت ثابت می‌کند، شفاعتی است که به اذن خدا برای کسی که موحد بوده و رضایت خدا را جلب کرده باشد، صادر شود. به عبارت روشن‌تر باید موحد بود و شرکاء و شفیعانی به این معنی که ذکر شد از برای خدا قائل نگردید تا پیغمبر به اذن خدا از شخص شفاعت کند.

از رسول اکرم سؤال شد که یا رسول الله سزاوارترین مردم به شفاعت تو کیست فرمود سزاوارترین مردم به شفاعت من کسی است که از صمیم قلب لا الله الا الله بگوید.

پس حضرت محمد بزرگترین اسباب نیل به شفاعت را تجرید توحید قرار داد و این درست برعکس چیزیست که مشرکین می‌گویند: وقتی نائل به شفاعت می‌گردی که انبیاء را شفيع بگیری و غیر از خدا به آنان هم موالات داشته باشی.

به بیان واضح‌تر عقیدة شرکیه در شفاعت همین اعتقادیست که عوام دارند، که انبیاء و اولیاء را عبادت می‌کنند و در مقابلشان خضوع و خشوع و در مجالس عزاداری ایشان گریه و زاری می‌نمایند، و محبتشان را در دل جایگزین می‌کنند، و در عوض هزاران عمل فاسد از ایشان بروز می‌کند، و خیال می‌کنند فردای قیامت مورد شفاعت آنان واقع می‌شوند، این عقیدة مشرکین است که به هیچ‌وجه اتکاء بعمل صالح نداشتند.

و از نادانیهای عوام یکی هم اینست که می‌گویند: اگر نبی و امام را دوست بداری و شفیع قرار دهی مورد عفو و مرحمت خدا واقع خواهی گردید، چنانکه اگر رابطه و محبت با مقربین پادشاه داشته باشی و آنان را شفیع قرار دهی مورد لطف و مرحمت واقع خواهش شد! نمی‌دانند که شفاعت بدون اذن خدا محالست: ﮋ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﮊ. (البقرة: ٢٥٥). و بعد از اذن خداوند پیغمبر وائمه از کسی شفاعت می‌کنند که خداوند از او راضی باشد: ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ. (الأنبياء: ٢٨). [و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خداوند راضی باشد].

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خوشنود |  | شفاعت همه پیغمبران ندارد سود |

سعدی

خلاصه برای نجات یافتن از عقاید شرکیه راجع به شفاعت باید سه اصل را در نظر گرفت: اولاً: شفاعت بدون اذن خدا محالست، ثانیا: خداوند اذن شفاعت نمی‌دهد مگر آنکه قولاً و عملاً از شخص مشفوع له راضی باشد. ثالثاً: قول و عملی که راضی کننده خداست توحید مجرد از عقاید شرکیه و متابعت رسول و سنت سنیه اوست.

پس اگر شرایط بالا جمع نشود شفاعت شافعین بی‌فایده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت پیغمبر که جنت از اله |  | گر همیخواهی ز کس چیزی مخواه |
| چون نخواهی تو شفیعم مر تو را |  | جنت المأوی و دیدار خدا |

مثنوی

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

در معنی و حقیقت سببیت و اشتباه مردم در اسباب و عدم توجه مشرکین به مسبب‌الاسباب

خداوند تبارک و تعالی در آفرینش موجودات منتهای مرتبه اتقان و حکمت را در نظر گرفته و بنا به مقتضای حکمت برای هر موجودی سببی قرار داده که بدون آن سبب ممکن نیست در ملکش موجودی پیراهن هستی بر تن پوشد. شخص مسلم قرآنی هیچوقت منکر اسباب نیست زیرا قرآن تصریح به اسباب کرده است: ﮋ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﮊ. (البقرة: ١٦٤). پس هر چیزی سببی دارد و بدون سبب نظام عالم منظم نخواهد گردید: «أبى الله أن يجري الأمور إلاَّ بأسبابها». و پایه آفرینش بر روی این سنت است: ﮋ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﮊ. (الإسراء: ٧٧). (و هرگز نیابی مر سنت خدای را تبدیلی)، لکن باید دانست:

اولاً: اسباب عالم علیت تام و فاعلیت حقیقی برای مسببات ندارند، هر سببی که می‌بینی مقتضی و معد است و فرق میان علت و معد اینست که علت اعطای هستی و وجود می‌کند، یعنی وقتی علت پیدا شد مسلماً معلول موجود می‌گیرد، و به رفتن و نیست شدن علت معلول معدوم و نیست می‌شود، اما معد آنستکه به وجودش معلول موجود نمی‌شود، و به عدمش معدوم نمی‌گردد، مثل وجود پدر برای پسر: وجود پدر علت نامه در پیدایش پسر نیست، بلکه باید شرایط دیگر هم جمع بشود مانند بودن مادر، و سلامت نطفة پدر، و رحم مادر، و نبودن موانع ديگر، و پيدايش شرايطي مانند هوا و آب و مواد غذايي كه مادر باید بخورد، وقتی که این شرایط موجود و موانع مفقود گردید، اولاد پیدا می‌شود. پس پدر علت تامه نیست بلکه سبب و معد است و به رفتن پدر نیز پسر معدوم نمی‌شود: ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ. ﮋ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮊ. ﮋ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﮊ. ﮋ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﮊ. (الواقعة: 58 – ٧٢).

(آیا نطفة را که مبدل به انسان می‌گردد شما خلق کردید یا ما خالق آن هستیم؟ ... آیا رویانندة آنچه می‌کارید شما هستید یا ما رویانندة آن هستیم، آیا آبی که می‌خورید شما از ابر سفید نازل کردید یا ما نازل کنندة آن هستیم؟ ... آیا چوب آتشی را که روشن می‌کنید شما ایجاد کردید یا ما موجد آن هستیم؟)

علت حقیقی خداوند است و اگر توجهش را از عالم بردارد عالم به نیستی ازلی خود برمی‌گردد: ﮋ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮊ. (البقرة: ٢٥٥).

پس بنابراین سبب معین، استقلال در حصول مطلوب ندارد، بلکه باید ضم اسباب دیگر شود، و رفع موانع هم بشود تا مطلوب حاصل گردد.

شخص موحد نباید اسباب را مستقل بداند، و نباید هم تعطیل در اسباب روا دارد بلکه باید با تمسک به اسباب مسبب‌الاسباب را کارگزار بداند، فرق است میان تعطیل اسباب و خلع اسباب. موحد خلع اسباب می‌کند و خداوند را مسبب‌الاسباب می‌داند و به قدر مقدور هم تهیه اسباب می‌کند. اما مشرک چشم به سبب دارد و مسبب را فراموش می‌کند، خداوند تبارک و تعالی اسباب را چنان متقن خلق فرموده که مردم چشم از مسبب‌الاسباب پوشیده‌اند.

پس اینکه در قرآن در بعضی آیات اثبات سبب می‌کند، و در بعضی دیگر نفی سبب، اشاره به این معنی است که اسباب مستقل نیستند.

مردم علاوه بر شرکهائیکه دارند مبتلا به شرکت سبب نیز می‌باشند، و هر سبب ضعیف را قاضی‌الحاجات می‌دانند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سبب سازیت من سودائیم |  | وز سبب سوزیت سوفسطائیم |
| دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن |  | تا سبب را بر کند از بیخ و بن |
| تا مسبب بیند اندر لا مکان |  | هرزه بیند جهد و اکساب دکان |
| از مسبب می‌رسد هر خیر و شر |  | نیست اسباب و وسایط را اثر |

ثانیاً: میان سبب و مسبب مناسب خاصی است و هر چیزی سبب هر چیزی نمی‌شود.

باید خصوصیتی میان علت و معلول و سبب و مسبب باشد. اگر قائل به خصوصیت و مناسبت میان سبب و مسبب نشویم حرج و مرج در علل و معلولات لازم می‌آید که هر چیز باید بدون مناسبت علت چیزی شود. و بواسطة این رابطة خاص در میان موجودات است که انسان می‌تواند علم به موجودات پیدا کند و تحقیق حقایق نماید، وقتی ربط و مناسبت میان اشیاء نباشد تعلیل و استدلال ممتنع خواهد بود. پس بدون مناسبت چیزی نمی‌تواند علت چیز دیگری باشد و تا راه مناسب و خصوصیت ‌یافته نشود نباید حکم به سببیت کرد. برای حکم به سببیت چیزی، دو راه موجود است:

اول تجربه: مثلاً وقتی که تجربه کردی و مکرر آتش برافروختی و دیدی که اغلب می‌سوزاند، حکم می‌کنی بر اینکه آتش سوزاننده است.

راه تجربه راهی است صحیح، و ترقی و تکامل بشر در مادیات از این راه بدست آمده است.

دوم وحی: گاهی تجربه به کشف سبب راه ندارد و باید اتکاء وحی کرد تا وحی سببیت را بیان کند، مثل سببیت اعمال صالحه برای سعادت اخروی و سببیت اعمال رذیله برای شقاوت اخروی.

پس برای کشف سببیت دو راه هست تجربه و وحی، بشر در تشخیص سببیت بعضی اشیاء از برای بعضی دیگر دچار اشتباه می‌گردد، بعضی را برای بعضی دیگر سبب قرار می‌دهد و حال آنکه سبب نیست، نه تجربه کرده و نه از وحی شاهدی دارد، مانند اینکه می‌گویند عطسه علامت صبر است، و عدد سیزده نحس می‌باشد.

خلاصه در مسئله سببیت دو اشتباه پیدا می‌شود:

یکی آنکه بشر خیال می‌کند اسباب عالم علت تامه است و متوجه نمی‌گردد که تا خداوند مشیتش علاقه نگیرد هیچ سبب کارگزار نیست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواجه پندارد که روزی ‌ده دهد |  | او نپندارد که روزي‌ده دهد |

یک سلسله بی‌دینی‌ها از اینجا پیدا می‌شود: معلمین جاهل می‌گویند فلان دعا یا فلان نذر علت تامة فلان حاجت است، شخص مشغول به عمل می‌شود و به نتیجه نمی‌رسد و در او عقیدة باطلی پیدا می‌شود که مطلقاً دعا و نذر دروغست و هیچ اثری ندارد، بی‌خبر از اینکه دعا و نذر علت تامه نیست بلکه معد است.

اشتباه دوم: در فهم سببیت و مناسبت میان علت و معلول به میان می‌آید که مردم غفلت ورزیده خیال می‌کنند هر چیزی علت هر چیزی می‌تواند باشد.

این اشتباه علت پیدایش خرافاتست: مثلاً نعل اسب را سبب توسعة رزق می‌گیرد، انگشتر عقیق را رافع بدبختی قرار می‌دهد. دیگ سمنو را شافی می‌داند، فلان چیز را علامت سعد و چیز دیگر را علامت نحوست می‌پندارد. این نحو عقاید علاوه بر اینکه شرک به خداست، سبب انحطاط عقل و پریشانی فکر هم می‌گردد: این بیچاره از هر چیزی می‌ترسد، به هر موهومی امیدوار است، همیشه متمسک به اسباب موهومه است. راه استدلال عقلی بر او بسته شده، سرگردان و حیران، نمی‌داند چه کند و به کجا پناه ببرد، با هر بادی لرزان و با هر ناحقی همراهست و هر روز به کسی معتقد: ﮋ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﮊ. (البقرة: ١٨).

# آغاز بت‌پرستی در بشر

سبب بت‌پرستی و اتخاذ اصنام دو چیز است. پرستش ستارگان چنانکه در باب حرمت تنجیم بیان کردیم، و عبادت مردگان، اما پرستش مردگان محتاج به تقدیم مقدمه‌ایست.

از مراسم تدفین پیشینیان چنین برمی‌آید: که چون مرده‌ای را به خاک می‌سپردند گمان می‌کردند که چیزی زنده نیز با وی مدفون می‌شود، یونانیان قدیم چون مرده‌ای را به خاک می‌سپردند سه بار روح او را به نام می‌خواندند و دعا، می‌کردند که در زیر خاک به نیک‌بختی زندگی کند و سه بار به او می‌گفتند که سعادت با تو یار و جانت از رنج فارغ باد، عقیده آنان به بقای وجود انسان در زیر خاک بدان پایه بود که گمان داشتند که در آنجا نیز لذات و آلام را احساس خواهد کرد.

(اسلام می‌گوید که روح در عالم دیگری غیر از عالم خاک موسوم به برزخ معذب یا متنعم خواهد بود) و بر روی قبر می‌نوشتند اینجا آرمگاه فلان است و این عبارت که پس از قرنها به ما رسیده و اکنون نیز متداول است یادگاری از عقاید دیرینه آنهاست، در صورتیکه امروز فی‌الحقیقه هیچ مسلمانی گور را آرامگاه وجود جاودانی نمی‌شمرد. مردمان قدیم چنان به حیات انسان در زیر خاک معتقد بودند همیشه اشیائی مانند البسه و ظروف و آلات حرب را چون مورد احتیاج مردگان می‌پنداشتند با انسان به خاک می‌سپردند، حتی برای رفع تشنگی مرده و بر گور او شراب می‌ریختند و خوردنیها نهادند تا از رنج گرسنگی بیاساید، و اسبان و غلامان شخص متوفی را سر می‌بریدند و با مرده به خاک می‌سپردند تا مانند ایام حیات به وی خدمت کنند.

در اثر این عقیده دفن مردگان را واجب می‌شمردند زیرا روح وابسته تن بود، و زمانی در آرمگاه خاکی خویشتن متمکن و از حیات دیگر بهره‌مند می‌شد، روحی که گور معین نداشت بی‌مکان و سرگردان بود، و اگر چه پس از مشقات و آلام زندگانی آسایش جاوید را دوست می‌داشت، ولی هرگز بدان نمی‌رسد و پیوسته به شکل اشباح سرگشته و از آسایش بی‌نصیب بود، و از هدایا و اغذیه‌ای که احتیاج داشت برخوردار نمی‌شد، و عاقبت بیچارگی او را زشتخوی و بداندیش می‌کرد، لذا به آزار زندگان پرداخته ایشان را امراض گوناگون می‌فرستاد، و به تباه کردن کشت، و زرع آنان برخواسته در هیاکل سهمناک مردم را می‌ترساند، تا آنکه شاید جسدش را دفن کرده او را از سرگردانی برهانند، و معتقد بودند که هر گاه جسدی مدفون نشود روح او شقی، و چون مدفون گردد سعید خواهد بود، و روح شریر را جن و شیطان می‌گفتند.

چنانکه گفتیم بشر در ادوار سابق به آداب و مراسم تدفین عقیده‌ای کامل داشت، و نیز پیوسته از آن اندیشناک بود که مبادا پس از مرگش مراسم معموله را دربارة وی بجا نیاورند و بی‌گور ماندن را به مراتب از مرگ دشوارتر می‌شمردند، زیرا گور در نظر آنان برای آسایش و سعادت جاوید بود.

مردم آتن چندین سردار را که در جنگهای دریائی که از تدفین کشتگان دریغ کرده و اجساد آنان را به آب افکنده بودند هلاک ساختند، و بنابر آنچه گذشت از اینکار تعجب کردند زیرا سرداران مزبور شاگرادان فلاسفه بودند، و روح را از جسم ممتاز می‌دانستند و چون آندو را وابسته به یکدیگر نمی‌‌دانستند در نظرشان فنای جسد در آب با خاک تفاوتی نداشت از این رو کشتگان سپاه را به امواج دریا ، ولی مردم یونان که حتی در آتن نیز پای‌بند عقاید کهنه خویش بودند سرداران را به بی‌‌دینی متهم و مقتول ساختند، و حال اینکه فتوحات آنان آتن را از آسیب دشمن نگاه داشته بود، لذا اقوام کشتگان جامة عزا پوشیده از دیوان عدالت خواهان انتقام می‌شدند.

در مدینه‌های قدیم گاهی قانون مقصرین بزرگ را از تدفین و مراسم آن محروم می‌ساخت، و این از سخت‌ترین سیاستها بود، زیرا بدین وسیله روح مقصر نیز به جزای خود می‌رسید، و به عذاب ابدی منتهی می‌گشت.

نخستین تصور آدمی دربارة مرگ این بود که انسان در زیر خاک زندگی کرده و روح وی هرگز از جسدش دوری نخواهد جست و در همان خاکی که استخوانهای مرده مدفونست باقی خواهد ماند. وجودیکه در زیر خاک می‌زیست چنان از طبیعت اولی دور نبود که به خوردن محتاج نباشد و از این جهت در ظرف سال روزهای معینی برای مردگان طعام می‌بردند.

پرستش مردگان

دیری نپائید که بر عقاید مذکور تکالیفی نیز مترتب شد چون مردگان را پیوسته بخوردن و آشامیدن حاجت بود زندگان رفع این حاجت را از وظائف خویش می‌شمردند و از آنجا آئین پرستش اموات پیدا شد.

مردگان از زمرة مقدسات بودند و پیشینیان بهترین و برترین صفات را به آنان منسوب می‌نمودند، اموات را نیکوکار و منزه و نیکبخت می‌خواندند، و تمامی احتراماتی که از جانب آدمیان نسبت به خداوندی محبوب و توانا مبذول و مراعی بود دربارة آنان اجرا می‌گردید، اینگونه احترامات اختصاص به مردم بزرگ نداشت و مردگان را تفاوتی در این نبود.

یونانیان اموات را خدایان زیر خاک می‌خواندند، و پرستشگاه آنان قبور مردگان بود. این روش در هندوستان مانند روم و یونان مرسوم بود، هندوان نیز برای مردگان خویش طعامی موسوم به سرادها می‌ساختند و هر صاحب خانه‌ای می‌بایستی (سرادها) را از برنج و شیر و ریشه درختان و میوه‌ها فراهم سازد تا ارواح بدو مهربان شوند. وحشیان افریقا و هند و یونان اموات خویش را خدایانی خوشبخت و شادکام می‌پنداشتند، ولی خوشبختی آنان را مشروط بدان می‌دانستند که زندگان در کار خیرات و میراث تقصیر و کوتاهی نکنند، و گمان می‌کردند که چون سرادها برای مرده‌ای مهیا نشود روح وی از آرمگاه خود خارج شده سرگردان و مايه آزار زندگان خواهد گشت، بنابراين خدايي ارواح تا زماني مسلم [خواهد] بود كه زندگان آداب معموله مذهب را درباره آنان بجاي آرند.

ظاهرا آيين پرستش اموات از قديمترين مذاهب نوع بشر است. ابتدا معبد و پرستشگاه مردم منحصر به قبرها بود كه انواع پرستشها را از قبيل نذر و نحر و قرباني و امثال آن براي مردگان بجاي مي‌آوردند و قضاي حاجات و رفع كربات را از صاحب قبر مي‌خواستند.

اسلام براي حفظ توحيد و سد راه قبرپرستي احكامي وضع فرمود

1- امر به تسطيح قبور نمود. شهيد اول در كتاب ذكري از ابوالهياج روايت مي‌كند كه گفت: قال علي «ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله أن لا تدع قبراً مشرفاً إلاَّ سوّيته ولا تمثالاً إلاَّ طمسته». (مبعوث می‌کنم ترا بر آنچه که پیغمبر مرا مبعوث فرمود: اینکه هر قبری که از زمین بلندتر است تسویه کنی و با سطح زمین برابر سازی، و هر تمثال و صورتی را محو گردانی).

و نیز شهید در ذکری می‌گوید که رسول اکرم قبر فرزندش ابراهیم را تسطیح فرمود: و نیز می‌گوید قاسم ‌بن محمد گفت: دیدم قبر نبی اکرم و شیخین را که مسطح بود، و نیز می‌گوید: قبر مهاجرین و انصار در مدینه منوره مسطح بود.

2- عن جابر «نهى رسول الله أن يجسّص القبر أو أن يبنى عليه أو أن يقعد عليه». (رسول خدا گچ‌کاری و بنای بر قبر یا نشستن بر آن را نهی فرمود).

3- في الفقيه عن الكاظم: «إذ دخلت المقابر فطاء القبور فمن كان مؤمناً ستروح إلى ذلك، و من كان منافقاً وجد ألمه». حضرت كاظم مي فرمايد: (هنگامي كه در گورستان داخل شدي زير گام خود قرار دهيد قبور را پس اگر مدفون قبر مومن است لذت و راحت مي‌يابد و اگر منافق است متالم مي‌گردد).

4- علي بن جعفر از موسي بن جعفر روايت مي‌كند كه فرمود «لا يصلح البناء عليه». (صلاحيت ندارد بناي بر قبر).

5- قبري كه خراب شد نبايد تجديد كرد و نيز گچ كاري قبور نبايد بشود چنانكه اصبغ بن نباته از اميرالمومنين روايت مي‌كند كه فرمود: «من جدد قبراً أو مثل تمثالاً فقد خرج من الإسلام». (كسي كه قبري را تجدید کند یا تصویری بکشد از اسلام تحقیقاً خارج است).

عن الصادق عن النبيّ أنّه قال: «لا تبنوا على القبور ولا تصوّروا سقوف البيوت». حضرت صادق از رسول اکرم روایت می‌کند که فرمود (بنائی بر گورها نسازید و سقف خانه‌ها را تصویر نکنید).

6- اسلام از عبادت و نماز بر قبور نهی فرمود چنانکه در حدیث صحیح محقق و مسلم نزد جمیع اهل اسلام که به هیچ‌وجه شک در آن راه نمی‌یابد رسول اکرم فرمود: «لا تتّخدوا قبري قبلة و لا مسجدا فإن الله تعالي لعن اليهود اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد». (قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید خداوند یهود را لعن کرد چون قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند). و نیز شهید در ذکری از حضرت صادق روایت می‌کند که فرمود: «لا تجلسوا على ‌القبور ولا تصلّوا إليها». (بر قبور منشینید و نماز به طرف قبر نخوانید).

«عن سماعة أنّه سأله عن زيارة القبور وبناء المساجد، قال: زيارة القبور لا بأس بها، ولا يبنى عليها». (از حضرت صادق سؤال کردند از زیارت و بنای بر قبور، فرمود زیارت قبور بأسی در آن نیست[[16]](#footnote-16) اما نباید بر قبر بنا کرد). اجماع فقها نماز به سوی قبر و بر روی قبر را مکروه می‌دانند و ابن بابویه نماز بر روی قبر را حرام می‌داند. محقق ثانی در جامع المقاصد می‌گوید شیخ مفید و شيخ طوسی مطلقاً نماز در قبور را مکروه می‌دانند اگر چه قبر امام باشد.

زیارت قبول مؤمنین

اخباری که ذکر شد برای سد راه بت‌پرستی است که مردم قبور را عبادت و پرستش نکنند اما زیارت قبر مؤمنین در آن حرجی نیست بلکه زائر نزد خداوند مأجور است چنانکه احادیث بسیاری در فضیلت زیارت قبور وارد شده است: خصوصاً قبر پدر و مادر دو فایده است: اول: نفعی است که به میت و زایر می‌رسد و آن این است که شخص زایر بر میت سلام کند و برای صاحب قبر از خداوند متعال طلب آمرزش و رفع درجه و منزلت را بخواهد، و این دعاء و استغفار به منزله نماز بر جنازة میت می‌باشد و زیارت شرعی اینست:

رسول اکرم به اصحابش فرمود که هر وقت به زیارت قبور رفتید بگوئید «سلام عليكم أهل ديار قوم مؤمنين وإنّا إن شاء الله بكم لاحقون يرحم‌ الله المستقدمين منّا والمستأخرين نسأل الله لنا ولكم العافية اللّهم لا تحرمنا أجرهم ولا تفتنّا بعدهم».

از رسول اکرم روایت است که هیچ شخصی بر قبر مؤمنی که او را در دنیا می‌شناخت سلام نمی‌کند، مگر اینکه روح مؤمن متوجه به بدنش می‌شود و سلام او را جواب می‌دهد، و خداوند مؤمنی را که بر میت دعا كند اجر مي‌دهد، چنانكه اجر مي‌دهد هنگامي كه نماز بر جنازه آن كند، و از این جهت است که خداوند زیارت قبر منافقین را نهی فرمود چنانکه: ﮋ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﮊ. (التوبة: ٨٤). (يعني هيچ وقت بر احدي از ايشان نماز نگذار و بر سر قبرشان مايست، ايشان كافر به خدا و رسول و مردمی فاسقند). پس در زیارت قبور نباید از مردگان حاجت خواست و متوسل شود، بلکه باید طلب مغفرت و ترحيم بر آنان کرد که فیضی است از زایر بر صاحب قبر.

دوم: از فواید زیارت قبور تدکر و پندیست برای زایر که مشاهده کند در این گورستان جوانان زیبا، و مردمان پرافتخار، و مالداران ممسک، و اشخاص ظالم، و علماء، و فلاسفه، و سلاطین مدفونند که هر یک دعاویی داشته، و آمال و آرزوهائی را به خاک بردند و غنی و فقیر و عالم و جاهل و شاه و گدا همه را خاک یکسان کرده، هنگامیکه نظرش به مردگان افتاد و حال کنونی آنان را در نظر گرفت می‌یابد که دنیا به کسی وفا نکرده، و این عجوز عروس هزار داماد است، همّ و غمش کم می‌شود، خیالش راحت می‌گردد، و هوسهايش را فراموش می‌کند، روح سكينه و صبر در او ايجاد مي‌گردد، و مي‌گويد: ای برادر که نه محسود بماند نه حسود.

خواجه عبدالله می‌گوید «نظر کن به گورستان و غافل مباش، چون مستان تا به‌بینی چندین مقابر و مزار و خفته‌داران نازنینان گلعذار، صدهزار همه جهد کردند، و کوشیدند، و در آتش حرص و هوس جوشیدند، و کلاه از جواهر پوشیدند، مائده‌ها پرنعیم کردند، و سبوها پر زر و سیم، سودها بردند، و حیله‌ها نمودند، تا نقدها ربودند، و عاقبت مردند، و حسرتها بردند، انبارخانها انباشتند، و تخم محبت دنیا در زمین دل کاشتند، و آخر رفتند، و بگذاشتند ناگاه همه را بدر مرگ کشانیدند، و شربت مرگ از دست ساقی اجل چشانیدند. ای عزیز از موت بیندیش، عمل بردار از پیش، وگرنه واي بر تو، دورخ بود مأوای تو، بدانکه دوستان خاک دعای تو را جویانند، و به زبان حال گویانند که: ای جوانان غافل و پیران بی‌حاصل، مگر دیوانه‌اید که در نمی‌یابید که ما در خاک و خون خفته‌ایم، و چهره در نقاب کفن نهفته، و هر یک ماه، دو هفته، و به هفته از یاد شما رفته‌ایم، ما نیز پیش از شما بر بساط دنیا و کامرانی بوده‌ایم، و نشاط و انبساط جهان فانی نموده‌ایم، و بر بستر راحت و استراحت نموده‌ایم، و بر فرش کمال به قدم مراد می‌پیموده‌ایم، عاقبت شربت ناگوار مرگ چشیدیم، و از دنیا و زندگانی دنیا وفا ندیدیم، تا خبردار شدیم خود را دیدیم، بر باد فناء داده و بر خاک محنت و عنا افتاده،، نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی و نه از مال یافتیم منفعتی، هم قانعیم به این ندامت، از در پیش نبودي قیامت، اکنون ما را نه دور باشی نه فراشی، نه نقدی و نه قماشی، نه سامان خطاب و ندائی، و نه امکان صوت و صدائی، همه هستیم مشتي گدايي، حظ از دنيا حرمانست، و گوشت و پوست ما نصيب كرمانست. وقتي كه ما را امكان بود، و گوهر مراد در دكان نكرديم، تميزي چيزي عاقبت در پريشاني افتاديم، و در همانجا جان بداديم، اگر نداريد جنون، در ما نگريد كنون كه ما هر يك مي‌زاريم، و اشك حسرت از ديده مي‌باريم، و ماتم خود مي‌داريم، حال نابينائيهاست، و بر كرده پشيماني‌هاست، اي عزيزان روي آوريد به راه، و در حال ما كنيد نگاه، كه نه از نام ماست خبري، و نه از اجسام ماست اثري، همه ابدان ما ريزيده، و اشخاص ما پوسيده، خانمان ما خراب، منزل و دكان ما بر روي آب، بر بستر ما ديگري نائب، و يتيمان ما غائب، رخساره ما را خاك خورده، و گل روي ما پژمرده، لبان ما گردآميخته، و در دندانهاي ما در لحد فروريخته، زبان ما فروبسته، و دهان ما درهم شكسته، تمامي اعضاي ما بر هم خورده، و آتش حرض ما افسرده، و مرغ روح ما از سر پريده، و سبزه حسرت از گل ما دميده، ما در خاك تيره، و شما در خاك غفلت. إن في ذلك لعبرة لأولي الألباب».

خلاصه كلام [اينكه] زيارت قبور موعظه بزرگي است براي انسان: قال رسول الله : «كنت نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزوروها فإنّها تذكّر الآخرة». پیغمبر اکرم می‌فرماید شما را از زیارت قبور منع می‌کردم، (زیارت کنید قبور را به جهت اینکه مذکر آخرت است) نهی اولی رسول اکرم برای این بود که مردم را از قبرپرستی باز دارد، و توحید را حفظ فرماید، هنگامیکه مردم آگاه شدند که نباید از قبور حاجت خواست و آنرا پرستش نمود و موحد کامل گردیدند، امر به زیارت فرمود، و حکمش را بیان نمود، که غرض از زیارت قبور تذکر روز بازپسین است. و عنه: «زوروا القبور فإنّها تذكّر الموت». رسول اکرم فرمود: (زیارت کنید مردگان را كه آن مذكر موت است).

زیارت قبر رسول اکرم و ائمه هادین سلام ‌الله علیهم اجمعین

اخبار بسیار در فضیلت زیارت آنان در کتب فریقین از معصومین رسیده و پر از نفع دو جهانست و اسرار زیادی در آن می‌باشد که این رساله گنجایش ذکر آن را ندارد و ما مختصری از آنرا ذکر می‌کنیم.

چنانکه زیارت پیغمبر اکرم و ائمه سلام الله علیهم اجمعین در سال حیاتشان برای زایرین اجر جزیل دربر داشت، همچنین زیارت آنان بعد از مرگشان متضمن ثواب فراوان خواهد، چنانکه بنابر روایت از رسول اکرم که فرمود: بر قبور مؤمنین سلام کنید و خداوند روح مؤمن را متوجه بدنش می‌گرداند و سلام شما را جواب می‌دهد، هنگامیکه میت مؤمن سلام زایر را جواب می‌دهد چگونه می‌شود تصور کرد زایر قبر پیغمبر و ائمه هادین سلامشان بی‌جواب بماند. أشهد أنّكّ تسمع سلامي وتردّ جوابي.

و از اسرار زیارت قبور پیغمبر و ائمه هادین سلام‌الله علیهم اجمعین این است که هنگامیکه انسان وارد بقاع متبرکه گردید یک مسئله فضایل و مکارم اخلاق بر دل وی می‌ریزد، چون شخص زائر با خود حدیث نفس می‌کند که این بزرگان چه فداکاریها و خدمتها به جامعه بشری نمودند، و در محاذات قبر یک دوره تاریخ روشن پرافتخاری را از صاحب قبر می‌آموزد، البته این تذكر و تدبر در سيره صاحب قبر يك روح اسوه‌اى به زايرش مي‌دهد، و گويا به زائرش مي‌گويد من كسى بودم موحد و يكتا پرست جز حق تعالى را قاضي الحاجات و رافع الکربات ندانستم، و به کسی از بندگانش متوسل نشدم، دارای عفت و شجاعت و تقوی و فداکاری و حق‌گوئی بودم از ملامت ملامت‌کننده نترسيدم، امر به معروف و نهی از منکر کردم، زیارت تو وقتی قبول است که به من تأسی کنی، و صاحب صفات کامل و ملکات فاضل گردی، که اگر درست دقت شود که هر یک [از] بقاع متبرکه مدرسه تعلیم و تربیت ، و لبّ زیارت هم همین می‌باشد نه اینطوریکه عامة مردم تصور می‌کنند.

خود هنگامیکه مشرف به روضة رسول اکرم و موفق به زیارت آن عتبه عرش مرتبه گردیدم و خود را محاذی با ضریح مقدس دیدم یک سلسله افکار به من هجوم آورد و عظمت رسول اکرم چنان مرا گرفت، و کهربائی از قبر مقدس به قلب من خورد تو گوئی دیدم حضرت رسولست با آن صورت زیبا و لحن شیرین تلاوت قرآن می‌کند، و یک دوره تاریخ زندگانی این شخص بزرگ مثل برق بر ذهنم، یادآوردم آنروز بی‌کسی و تنهائی و ظلم و جسارتهای آن مردم وحشی را، و آن حالت صبر و بردباری وبزرگواری حضرتش را چنان انقلاب به من دست داد و اعصابم متشنج گردید که هر چه خواستم بگویم السّلام عليك يا رسول الله السّلام عليك يا صاحب السكينة. نتوانستم بگویم، زبانم بند آمده، قلبم شروع به ضربان کرد، حالی پیدا کردم که شرحش ممتنع است، دیدم آن شخصی که مأمور قبر شریف بود از حالم آگاه شد دستم گرفته به گوشه‌ای نشانید و گفت شیخنا تفضّل.

خلاصه کلام در زیارت قبور پیغمبر و ائمه خواصی هست که مردم بر کمی از آن واقفند.

اللّهم ارزقنا حجّ بيتك الحرام وزيارة قبر نبيك والأئمة الطاهرين برحمتك يا أرحم الرّاحمين.

سبب پیدایش بت و پرستش آن

چنانکه بیان شد ابتداء معبد و پرستشگاه منحصر به مقابر بود و پس از آن بت پیدا شد، و آن در اصل مردة تحنیط شده‌ای بود (مومیائی)، تحنیط این بود که احشاء و امعای میت را درآورده شکمش را پر از ادویه‌ای مانند زیره، مشک، عنبر، كافور، قصب هندى، و صندل می‌کردند تا از کهنه‌شدن و پوسیدن محفوظ بماند، و نیز به جای چشم آنان سنگی درخشان مانند یاقوت می‌گذاردند، چون دیدند که تحنیط کاملاً مرده را از پوشیده شدن محفوظ نمی‌دارد، بر آن شدند که مجسمه مرده را از سنگ یا چوب تراشیده پرستش کنند، یا بر تابوت و قبر مرده صورت آنرا نقش کرده عبادت کنند، و خداوند تبارک و تعالی در قرآن از این مسئله خبر می‌دهد: ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﮊ. (نوح: ٢٣). (روحانیون و کاهنان بتکده به عوام و سفله گفتند دست بر مدارید از پرستش خدایان خود، و از دست مدهید ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را). محققین سلف گفتند که اینها اسامی پنج مرد صالح بود پیش از نوح، و مردم به ایشان اعتقادی تمام داشتند، و بعد مرگ آنان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند، و آنرا تعظیم می‌نمودند، به مرور زمان به پرستش آنها مشغول شدند، از این آیه مبارکه معلوم شد که بت‌پرستی مبدأش مرده‌پرستی بوده است.

سنگ‌پرستی

چون عقاید و آراء مردم وحشی بر اساس منطق و برهان نبود، لذا هر خاطره‌ای که بر نفس ایشان خطور می‌کرد و بدان مدتی عمل می‌نمودند، جزو دین و عقیده آنان می‌گردید، و اگر خلاف و بطلان آنرا هم مشاهده می‌کردند، و به هیچ‌وجه نمی‌توانستند از آن منصرف کردند، و بعد زمان و تکرار در عمل آن موهوم را جامه قدس می‌پوشانید.

چنانكه بيان شد انسان وحشي شخص ميت را پرستش مي‌كرد و طعام برايش پيشكش مي‌نمود، و بسا كه مرده را در خانه خود دفن مي‌كرد تا آن را پرستش كند، و چون قبر را با سنگ مي‌پوشاند و خوردني‌ها را بر روي آن مي‌نهاد اين عادت به تدريج سنگ را مقدس كرد، و بازماندگان ميت خيال كردند كه خصوصيتي در سنگ است، و ندانستند كه سنگ به مجاورت مرده مقدس است، اين تقدس را براي سنگ قائل شدند، و پرستش سنگ از اينجا پيدا شد، و منات و لات دو سنگ بود كه عرب آن را مي پرستيد.

درخت پرستي

اصل پرستش درختان عبادت قبور بود. چون انسان اوليه به زراعت آشنا نبود، معاش او منحصر به صيد ماهي و حيوانات بود، و نمي‌دانست كه زراعت و درخت را بذریست، و از آنطرف چون معتقد بود که مرده در قبر گرسنه می‌شود از میوه‌ها و حبوبات برایش غذا می‌گذاردند، [چون] پس از مدتی این حبوبات سبز می‌شد و نمو می‌کرد، تعلیل می‌نمودند که روح مرده از او راضی شده و در عوض آن تجلیل، درخت و میوه به زندگان داده است، و بدين جهت تقديس درخت و پرستش آن در بشر پيدا شد.

براي حمايت توحيد مجسمه‌سازي و نقاشي حرام گرديد

از صنايعي كه اسلام نهي فرموده مجسمه‌سازي و نقاشي ، و احاديثي كه در فصل سابق ذكر شد شاهد بر [اين] مدعي است از قبيل: «ولا تمثالاً إلاَّ طمسته». و حديث: «من مثل تمثالاً فقد خرج من الإسلام». و نيز مثل حديث «أشد الناس عذابا [يوم القيامة] المصورون». (معذب‌ترين مردم فرداي قيامت مصورانند) و مثل حديث: «كل مصور في النار». (هر تصويركننده‌اي در آتش است).

سبب نهي از اين عمل اين بود: چنانكه بيان كرديم بت‌پرستي مبدأش پرستش مردگان بود، و مرده را تحنيط (موميايي)مي‌كردند تا مدتي باقي بماند و [آن را] پرستش كنند. چون ديدند تحنيط مرده را هميشه نگاه نمي‌دارد آمدند به صورت [آن] مرده سنگي [را] تراشيدند، و يا صورت مرده را بر سنگ نقش كردند [و] پس از آن پرستش نمودند، و به آن تبرك جستند، و چنانكه در عقايد صابئين ذكر شد كه صوري براي روحانيون و ستارگان ساختند و آنها را عبادت كردند.

پيامبر اسلام براي جلوگيري از بت پرستي و حمايت توحيد و يكتاپرستي، مجسمه‌سازي و نقاشي را منع فرمود. پس حرمت اين عمل ذاتي نيست و بلکه براي حمایت خداپرستی است.

عجب اینکه ما که ملت توحید هستیم تمامی اعمال بت‌پرستان را استقبال نموده، زحمات اسلام را منظور نداشتیم، و فطرت توحیدی را فراموش کردیم، افتخار کامل یکتا‌پرستی را برای خود نگذاشتیم، برای هر سنگ و چوبی قرب و منزلت قایل شدیم، و برای (نخل) که بتی است به صورت جنازه، و به شکل مهیبی ساخته شده، و (علامت) که به شکل صلیب نصاری است، نذر و قربانی کردیم، و به هر صورت جعلی که به بزرگان دین نسبت دادند، تعظیم و تجلیل کردیم، و بالنتیجه بر حقایق اسلام پشت‌پا زدیم، در صورتیکه به تصویر حضرت رسول و شمایل بزرگان دین هم تظیم و تبرک حرام است، و مقصود شارع در تحریم این دو، همین موارد بوده است.

ولی صد افسوس بسیاری از مردمان به هر تصویر اختراعی که به یکی از بزرگان دین نسبت می‌دهند تبرک می‌جویند، حتی بعضی از مردم این تصاویر را در اطاق خود می‌آویزند، و نسبت به آن به ادبی تمام رفتار می‌کنند. علاوه بر آنکه این کار بت‌پرستی است، هیچ فایده‌ای هم بر آن مترتب نمی‌باشد، در صورتیکه اگر به جای این عکسها آیه‌ای چند از پندها و مواعظ قرآن، یا از گفته‌های پیشوایان اسلام در اطاق خویش آویزیم به مراتب بر آن تصاویر برتری دارد، و هر دم که بیننده را بر آن کلمات چشم افتد، یک پردة اخلاق از نظرش می‌گذرد.

پس ما با بت‌پرستان و نصرانیان چه فرقی داریم، بت‌پرستان به چوب و سنگ تبرک می‌جویند، ما هم به نخل و سنگ قدمگاه، و امثال آن تبرک می‌جوئیم، نصاری به صورت مسیح و مریم تبرک می‌جویند، ما به تصویرهای جعلی بزرگان دین تبرک می‌جوئیم.

افتضاح اینست که صورت رسول اکرم و ائمه را هر یک به خیال خویش گاهی به صورت جوان زیبا، گاهی به صورت قلندر، گاهی به صورت عرب بدوی، گاهی به صورت شیخی زاهد، تصویر می‌کنند، و همچنین سایر بزرگان دین را. رسوائی دیگر که دلیل بر حماقت و نادانی ما است و رسواکننده همه می‌باشد، ذوالفقاری که در دست علی تصویر می‌کنند به صورت شمشیری که سر آن دو شقه است، و نمی‌فهمند فایده شمشیر دو شقه چیست، آیا در جنگ اثری دارد؟ و دیگر آنکه چگونه این شمشیر در غلاف می‌رود (ذوالفقار شمشیر عاص ‌بن منبه بود که در جنگ بدر کشته شد، و آن شمشیر را پیغمبر تصرف فرمود، و به امیرالمؤمنین داد، و معنی ذوالفقار شمشیر دانه نشان است).

پروردگارا این مردم شمشیر علی را نشناختند می‌خواهند تو را بشناسند، و معرفت به حال پیغمبر و ائمه دین پیدا کرده به حقایق دین آشنا شوند. خداوندا آیا روزی می‌آید که این مردم به قرآن و سنت رسول آشنا گردند، از مردمی که نه از توحید خبر دارند، نه پیغمبر و علی و ائمه را شناخته‌اند، نه قرآن را می‌فهمند، می‌شود دیگر منتظر اخلاق و آداب انسانیت شد.

نتیجه کلام پردة نقاشی یا مجسمه‌ای که برای ستایش و عبودیت به کار رود، پایه توحید را متزلزل گرداند، و بشر را از راه خداپرستی دور نماید، حضرت ختمی مرتبت آنرا نهی فرمود.

وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآله الطاهرين.

توحید مبدء فضایل است

قال الله تعالى: «كلمة لا إله إلاَّ الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي».

چون مسطورات این کتاب را به دقت مطالعه کردید درمی‌یابید که حقیقت توحید و یکتاپرستی اعراض و دوری از غیر خداست، و ادراک می‌کنید که لب توحید حاجت نخواستن و قربانی و نحر و سجده و رکوع ننمودن برای غیر خداست، و نیز می‌فهمید که مقصود از توحید اینست که حتی برای ایام سعدی و نحسی قایل نباشید، و به هیچ وسیله‌ای جز علم و عمل صالح توسل نجوئید. و خلاصه کلام توحید تفطن به حقیقت کلمه لا إله إلاَّ الله است. مسلمانان این زمان با مشرکین جاهلیت چندان فرقی ندارند، جز آنکه مشرکین عصر نبی اهل لسان بودند، و معنی لا إله إلاَّ الله را می‌فهمیدند، اما مشرکین فارسی‌زبان چون واقف به لغت عربی نیستند معنی این کلمه را نمی‌فهمند، و دلیل آن این است که هنگامی که رسول اکرم فرمود: «قولوا لا إله إلاَّ الله تفلحوا». (بگویید لا إله إلاَّ الله تا رستگار شوید) مردم آن زمان به شنیدن این کلمه دیدند اگر آنرا تصدیق کنند باید غیر خدا را از خود دور کرده پیرامون بتها نگردند، و ملائکه را نیز پرستش نکنند، عیسی را پسر خدا و قاضی‌الحاجات ندانند، و مریم را باب‌الحوائج نشمرند، و سعد و نحس کواکب را عقیدة باطلی بدانند، بالاخره ملزم می‌شدند که بتها را کنار گذارده سنگهائی را که مردم در آنجا ذبح می‌کردند و مقدس می‌شمردند بشکنند، و بدور افکنند [و] دیدند که باید درختهائی را که از برای آنها نذر و نحر می‌کردند بسوزانند، و احبار و رهبان را که تقرب به آنان را زلفی (نزدیکی) به خدا می‌دانستند پشت پای زنند، و به طاغوت که کاهن و متولی بتکده بود کافر شوند. خلاصه جز خالق جهان مؤثر دیگری قایل نشوند، مسلماً هر یک از این بتها و سنگها متولیانی داشت که از آن استفاده می‌کردند، و از نذور و صدقات مردم امرار معاش می‌نمودند، عزت آنان بسته به بتها بود، چه کنند نانشان قطع می‌شد، و اساس حیثیت و زندگانیشان به هم می‌خورد، و بیچاره می‌شدند، از این جهت گفتند: ما به گفتن کلمه توحید و تصدیق پیغمبر حاضر نیستیم. رسول اکرم فرمود من مأمورم که با شما مقاتله کنم تا قایل به کلمه لا إله إلاَّ الله گردید.

در واقع تصدیق به این کلمه سبب ریشه‌کن شدن خرافات و خراب شدن بتکده‌ها و بر هم خوردن موهومات و عقاید شرکیه بود لذا مشرکین نتوانستند متحمل این معنی شوند گفتند: ﮋ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﮊ. (ص: ٥). [آیا خدایان را یک خدا کرده است؟ این محققا چیز عجیبی است!].

مردم زمان جاهلیت دو دسته بودند: یک دسته عوام و توده که در هیچ زمانی رأی و اندیشه نداشته و «همج رعاع» بودند. به هر بادی حرکت می‌کردند، و هر کاهن و شیادی در آن نفوذ کامل داشت.

دسته دیگر کاهنان و متولیان بتکدها و علمای یهود و نصاری که همیشه و در هر دوره‌ای از وهم و نادانی مردم استفاده می‌کردند، و استرزاق آنان موکول به جهل و ضعف توده بود که به اشکال و اسامی گوناگون خون این بیچارگان را می‌مکیدند.

ابن رشید ، دسته اخیر را جُنات بر عقول نام نهاده، می‌گوید مردم جنایت‌کاران را منحصر به دزدان و آدم‌کشان و سلاطین جابر می‌دانند، و حال اینکه جنایت این گروه بالنسبه به جنایت دسته اول قلیل است. این گروه جنایت به اموال و ابدان مردم می‌کنند که منحصر به زمان خودشان می‌باشد، در صورتیکه جنایت علمای سوء نسبب به عقول و ارواح مردم است، که عقاید و آراء سخیفه را به آنان تزریق کرده منحط از عالم انسانیتشان می‌سازند، این جهل ونادانی و حمق و سرگردانی چون در آنان مستحکم گردید و ریشه دوانید به وراثت به اخلاف و اولاد آنان سرایت می‌کند، پس جنایت اینان منحصر به قرن خود نبوده. بلکه در قرون بعد هم ساید و حکم‌فرما خواهد بود.

این دسته کاهنان و متولیان بتکده‌ها مخالفت شدیدی با رسول اکرم داشتند، و حال اینکه مخالفت آنان از جهت عقیده و دین نبود، زیرا می‌دانستند که این بتها قاضی‌الحاجات و رافع کربات نمی‌باشند، ولی چون حیثیت و نانشان بستگی به این بتها و موهومات و خرافات داشت، لذا مخالفت با رسول اکرم می‌نمودند، و جنگشان جنگ اقتصادی ، نه جنگ دینی.

ابتدا رسول اکرم متولیان بت و کاهنان را دعوت به توحید و یکتاپرستی فرمود، و حجت را بر آنان تمام نمود، چون می‌دانست مادامیکه این گروه استفاده از عوام می‌برند هیچگاه تصدیق پیغمبر را نخواهند کرد، زیرا در این صورت آنان خود سبب تکذیب خود، و بر باد دادن زندگانی مادی و ریاست روحانیشان می‌شدند، لذا به حمله و افتراء نسبت به رسول اکرم متوسل شدند. پیغمبر اکرم چون دید کاهنان و متولیان بت را نمی‌تواند از مردم بگیرد متوجه تربیت توده شد، و در این راه کوشش فراوان نمود، و بخصوص جوانان را مورد عنایت خود قرار داد. رئیس جوانان امیرالمؤمنین علی اولین مصدق رسول اکرم بعد از مجاهدات زیاد آخرالامر پرچم توحید را بر بالای کعبه استوار نمود. بتها را سرنگون ساخت و بتکده‌ها را خراب نمود و تاج توحید را بر فرق مسلمین گذارده، پای موحد را بر فرق فرقدان فلک قرار داد: ﮋﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮊ. (الإسراء: ٨١). (بگو آمد حق، و ناچیز شد باطل (یعنی شرک)، بدرستیکه باطل معدوم و ناچیز است). مردمی که پرستش می‌کردند، و برای ایام سعد و نحس قائل بودند، و از هر چه می‌ترسیدند، و به هر چیزی متوسل می‌شدند، و از آن حاجت می‌خواستند، و متزلزل در زندگانی و در عین تزلزل به جان یکدیگر افتاده بودند، پس از تصدیق به کلمه لا إله إلاَّ الله تمامی فضایل اخلاق در آنان تحقق پیدا کرد.

پس چگونه لا إله إلاَّ الله مبدأ فضایل نباشد: شخصی که غیر از خداوند رحمان و رحیم مؤثری دیگر قایل نباشد، مسلماً شجاع خواهد بود، زیرا متکای خود را جز خالق جهان موجودی نمی‌داند: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﮊ. (يونس: ٦٢). (دوستان خدا ترس ندارند و اندوهی بر ایشان نیست)، از مرگ نمی‌هراسد بلکه بدان علاقه دارد، زیرا پس از مرگ به ملاقات خدایش نایل می‌گردد، و به سعادت کبری رسیده از رنج جهانی رهائی می‌یابد.

چگونه تصدیق به کلمة طیبه مبدأ سخاوت در نفس نباشد؟ آنکه خداوند قادر را می‌پرستد، و او را توانای مطلق می‌داند، انفاق در راه او کرده و از فقر نمی‌ترسد: ﮋﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﮊ. (البقرة: ٢٦٨). (شیطان شما را به فقر و مسکنت وعده می‌دهد، و به فحشاء امر می‌کند، و خداوند متعال شما را وعده به آمرزش می‌دهد)، چگونه توحید مبدأ عفت نباشد و حال آنکه موحد خدای را دانا به هر پنهان و آشکاری، و هر جزئی و کلی می‌داند: ﮋ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﮊ. (الأنعام: ٥٩). (برگی از درخت نمی‌ریزد مگر آنکه خداوند به آن عالم است). ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﮊ. (البقرة: ٢٥٥). (خداوند عالم است به آنچه بین ایدی و خلف مردم است). پس موحد عفیف است، و خدای را واقف بر ضمایر قلوب و اعمال جوارح و نزدیک‌تر از ریسمان گردن به خودش می‌داند، و او را حکیم و عادل می‌شناسد، و تصدیق دارد که جزای اعمال نیک و بدش به دست اوست، بنابراین در این منتها درجة عفت و طهارت زیست کرده، تخطی از حدود اخلاق را به خود روا نمی‌دارد.

چون عفت و شجاعت و سخاوت در نفس موحد جایگزین گردید، عقلش مستقیم گشته و نفسش متقی می‌گردد، و به مفاد: ﮋ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ. (الأنفال: ٢٩). دیگر در تمیز حق و باطل معطل نمی‌ماند.

پس ‌دانستیم که لا إله إلاَّ الله چنانکه عقل را ترقی می‌دهد، و درخت خرافات و موهومات را ریشه‌کن می‌گرداند، همچنین تمامی فضایل را در نفس متمرکز می‌سازد. کلمه طیبه توحید اصل فلاح و رستگاری و مبدأ کتاب تعلیم و تربیت و مرقی انسانست، و بالعکس شرک مبدأ رذایل و منجلاب ضعف عقل و اراده و انحطاط از مرتبه انسانیت است. مشرک پیوسته منقلب و مبتلی به وسواس است، به هر چیزی پناه می‌برد، و از هر چیزی می‌ترسد. خلاصه متکی به نقطة معینی نیست، قاعده متقنی در دست نداشته، ملبس به لباس تقوی نگردیده است. لذا عقلش کج است، حرف حق را نمی‌تواند تصدیق کند، العوبه حوادث و بازیچه شیادان و دستخوش غولان می‌گردد، زیرا ملتجی به رکن وثیق توحید، و متمسک به عروة الوثقاي لا إله إلاَّ الله نیست، به هر بادی حرکت می‌کند، و از هر چیزی می‌ترسد: ﮋ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﮊ. (الحج: ٣١). هر كس به خداى جهان شرك آورد پس در می‌رباید او را مرغان مردارخوار از روی زمین، و اجزای او را پاره و متفرق می‌گرداند، یا او را بادها می‌اندازد به جاهائیکه دور از فريادرس، و دستگیر است: این کلمات از تشابهات مرکبه است یعنی هر کسی از اوج توحید و یکتاپرستی به حضیض شرکت و پرستش غیر خدا افتد، هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند، و بادهای ضلالت و وساوس شیطانی او را در وادی بدبختی و شقاوت و سرگردانی افکنده، و نابودش سازد.

کسیکه دائماً فکرش مشوش باشد مسلماً خوش عمل نخواهد بود، زیرا فکر مبدأ عمل است، و چون میزانی در اعمال ندارد، اعمال بد از او سر می‌زند، که اگر واقف بدان گردد و بخواهد کردار بد خود را اصلاح کند، راه را گم کرده متوسل به اسبابی می‌شود که هیچگاه مصلح عمل نخواهد بود، مثلاً فحشاء مرتکب می‌شود، مصلح آنرا توسل بدامان مردگان می‌پندارد، قربانی برای بت و سجدة غیر خدا می‌کند، مال مردم را می‌خورد، و مصلح آنرا دادن مقداری از آن مال به کاهن یا متولیان بت می‌پندارد، رباخواری می‌کند و برای اصلاح آن متوسل به مصالحه یکسیر نبات می‌شود، و به این طریق به خیال خود، خود را از معصیت پاک می‌کند.

اگر درست دقت کنیم می‌یابیم که علت خرابی مردم همین شرکی است که دارند. انحطاط اخلاق جامعه ما به واسطة توسل افراد آنست به غیر خدا. سبب رذائلی که در جامعه حکمفرماست خدانشناسی است.

خداوند می‌فرماید «كلمة لا إله إلاَّ الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي». (کلمه لا إله إلاَّ الله حصار و قلعه محکم من است، هر که داخل شود ایمن از عذاب من خواهد بود).

خلاصه کلام معتقد به لا إله إلاَّ الله در ذات خود آداب بزرگی حس کرده، و در نفسش اخلاق فاضله را می‌یابد، ولی با این همه اصطلاح فضیلت را نمی‌فهمد: شجاع، عفیف، حکیم، سخی، و عادل است، و حال اینکه تعریف هیچ یک از این صفات را نمی‌داند.

حریتی که آرزوی بشر است، و فلاسفه از آن دم می‌زنند، مختص شخص موحد است. موحد از شهوت و غضب آزاد است، چون بنده خدا است، و شهوت و غضب را بنده خود می‌داند، از موهومات آزاد است، چون درخت موهومات را به تیشه توحید ریشه‌کن کرده، بار گران خرافات و سعد و نحس ایام و پرستش سنگ و چوب را از دوش انداخته، بندگی بشری را نمی‌کند، و به کسی سواری نمی‌دهد. خلاصه کلام حرّ است و خر نیست، و به اصطلاح فلاسفه صاحب حکمت و حریت است.

جامعه‌ای که از این سنخ تشکیل شود، یا اکثریت آن موحد باشد، همان مدینة فاضله‌ایست که انبیاء مبعوث بر تشکیل آن شده، و آرزوی فلاسفه جهان بوده است. واضح است که این جمعیت هیچ‌گاه روی بدبختی ندیده و پیوسته با شاهد سعادت هم‌آغوش می‌باشند.

ای مسلمانان از خواب غفلت بیدار شويد، بار شرک و خرافات از دوش بدور افکنید، آزاد شوید تا رستگار گردید: قولوا لا إله إلاَّ الله تفلحوا.

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

در بیان سبب پیدایش شرک و خرافات در اسلام

چون اسلام با منطق صحیح و برهان محکم بر بیشتر معمورة عالم سلطنت کرد و امم بسیاری در تحت حکومت اسلام واقع شدند، و سلطنت و عظمت آنها محو در عظمت اسلام گردید، مسلم است که بغض و دشمنی در دل بعضی از آنان پیدا شد، اینان همیشه منتظر فرصت بودند تا حمله‌ای به اسلام کنند، ولی با وجود قدرت و شوکت اسلام ممکن نبود که با شمشیر بجنگند. لذا به مکر و حیله متوسل شدند، یعنی در ظاهر علاقه به اسلام کردند، و در باطل مشغول به تخریب آن شدند. به اصطلاح حزب منافقین تشکیل یافت. سر‌سلسلة منافقین عبدالله بن ابی است که در زمان پیغمیر می‌زیست.

منافقین حیله و تدبیری کردند، و آن حیله این بود که مقالات فاسده و خرافات و اباطیلی را که در مذاهب سابق بود و بعضی را خودشان می‌ساختند، داخل اسلام کردند، و به ساحت مقدس شارع آن [را] نسبت دادند.

این دسته منافق ثقافت اسلام را در دست گرفتند: جمعی به اسم راوی حدیث به کار پرداختند، مثل کعب الأحبار ابوالاحبار یهودی، بعضی مفسر شدند، برخی واعظ، برخی عالم و گروهی مورخ، و همگی اینها مسلح به اسلحة علوم تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ شده حملة شدیدی به اسلام کردند، و سخن‌های زشت و نامعقول به آن نسبت دادند و آنچه نمی‌بایست بکنند کردند.

غرض مهم منافقین این بود که اسلام را به صورت منکر و غیر معقولی جلوه دهند، و تا اندازه‌ای هم موفق شدند و امتیازی را که اسلام از سایر دیانات داشت از میان برداشتند.

اسلام دین عقل و منطق و فطرت بود، اسلام دین توحید و یکتا‌پرستی و برانداختن بتها بود، اسلام دین فضیلت و اخلاق بود، اسلام دین صبر و شجاعت بود، اسلام دین علم و عمل صالح بود، اسلام شریعت انسانیت بود، اسلام به بشر حریت نفس و علم و عقل داد، اسلام بشر را از رقیت کاهنان نجات داد، اسلام قائل به واسطة میان خلق و خالق نبود، اسلام قبرپرستی و سنگ‌پرستی و عبادت غیر خدا را ملغی کرد؟ وقتی که شخص مسلمان می‌‌شد و پناه به قرآن می‌آور،د دیگر احتیاج به واسطة میان خود و خدا نداشت. اسلام تقلید کورکورانه را حرام کرد، اسلام عمل به ظن را نهی فرمود.

مسلم است با این تعالیم عالیه شیادانی که می‌بایست به اسم دین دکان باز کرده و استفاده کنند دکانشان بسته می‌شد، و از استفاده باز می‌ماندند ناچار برای اینکه پیشة خود را ترک نکنند شروع به کار کردند، و در مقابل هر مقصد اسلام حدیثی چند بر خلاف آن ساختند، و منتشر در عالم اسلام کردند: یک دسته از مقالات یهود و نصاری و صابئین و مجوس وارد اسلام گردید که اگر بخواهیم تفصیل دهيم خود کتاب مفصلی خواهد شد. چنان مقاصد اسلام و حقایق دین با مذاهب باطله مخلوط شد که امتیاز جوهری اسلام از میان رفت و آن دین پاک به صورت دیگری جلوه کرد.

اکنون اگر درست نگاه کنی، مسلمان در اعمال و عقاید با امم باطله فرقی ندارد.

صابئین ستاره‌ها را مقدس می‌داشتند، و از برای ایام، سعد و نحس قائل بودند. همچنین در مسلمانان این عقیده به طور اشد جلوه کرده و سالی چند تقویم که تعيین سعد و نحس ایام می‌کند در میان مسلمانان منتشر می‌گردد که اگر دقت کنی رسالة عملیه فرقه صابئین است.

نصاری از مسیح و مریم حاجت می‌خواهند. مسلمانان هم از پیغمبر وائمه سلام ‌الله علیهم و اولیاء حاجت می‌‌خواهند.

یهود و نصاری احبار و رهبان را رب گرفتند. مسلمان نیز ولی و مرشد را رب گرفته است.

مشرکین درخت و سنگ را عبادت می‌کردند، مسلمانان نیز به درخت و سنگ تبرک می‌جویند.

دشمنی دیگر منافقین که باید خون گریست این بود که کلمات سست و غیر معقول به پیغمبر و ائمه هادین نسبت دادند، تا کسی را که اندک عقلی داشته باشد از دین اسلام خارج کنند. در این دشمنی کاری کردند و دین اسلام را به قدری خرافی و لغو جلوه دادند که اگر کسی رشد و تمیز داشته باشد اسلام را در نخستین نظر حتماً رد می‌کند. مانند اینکه به پیغمبر نسبت دادند که فرمود من سید انبیایم، و آب سید مشروبات، و بادنجان سید سبزیجاتست. و در خصائص نبی در کتب نوشتند که از مختصات پیغمبر این بود که به هر زنی که نظر می‌کرد و از آن زن خوشش می‌آمد، آن زن بر شوهرش حرام می‌شد. و از معجزات پیغمبر نوشتند که وقتی آن حضرت متولد شد تا هفت روز از پستان ابوطالب شیر خورد، و از این جهت میان او و علی اخوت است، و از کلمات پیغمبر نوشتند که فرمود زمین بر روی شاخ گاو است، و آن گاو بر پشت ماهی است که در دریا حرکت می‌کند، و هر وقت گاو سر خود را تکان دهد زلزله اتفاق می‌افتد. همچنین بر ائمه طاهرین افتراهائی زدند از قبیل اینکه حضرت صادق فرمود: این قرمزی آسمان در اول شب که شفق می‌گویند خون علی اصغر حسین است.

و از همه اینها مفتضح‌تر کتابیست موسوم به ضیاء عیون الناظرین و در عصر صفویه تألیف شده است، این کتاب را مدخل بعضی از قرآنهای مطبوع طهران قرار داده‌اند، و تمامی آن کفر و مخالف تعلیمات قرآن و ضد با اصل اسلام است، محتویات آن خواص مهر نبوت و نعل مبارک و اشکالی که از مجعولات یهود است، و خواص عجیب و غریبی برای اشکال از پیغمبر و ائمه دین نقل می‌کند که باعث آبروریزی اسلام و مسلمانی است، مثل اینکه در خاصیت نقشی می‌گوید از امیرالمؤمنین منقولست هر کس این نقش مکرم را یک بار ببینند گناهان هفتاد ساله او آمرزیده می‌شود، و اگر دو بار نگاه کند خداوند کریم عفو جرایم پدر و مادر او را فرماید، و به کرم خود بیامرزد، و کسی که سه بار ببیند از برکت این نقش غفار بی‌نیاز همه امت حضرت رسالت پناه را بیامرزد.

اگر درست توجه کنی می‌یابی که این حدیث را شخصی که دشمن دین و امیرالمؤمنین بوده جعل کرده است، و هر کس مثقال ذره‌اي عقل داشته باشد به این حدیث می‌خندد، آخر چه مناسبت دارد شخصی سه مرتبه به نقشی نگاه کند، و خدواند گناه امت مرحومه را بیامرزد.

و نیز طلسم و نقشی دیگر دارد و در فضیلت آن از حضرت امیرالمؤمنین روایت می‌کنند. هر کس بعد از نماز صبح به این نقش مبارک نظر کند چنانست که پنجاه حج گذارده باشد، مانند حج حضرت آدم، و هر کس بعد از نماز ظهر نظر کند چنان باشد که سیصد حج مانند حج ابراهیم اداء کرده باشد، و هر کس بعد از نماز عصر نظر کند چنان باشد که هفتصد حج مانند حج حضرت یونس کرده باشد، و هر کس بعد از مغرب نظر کند چنان باشد که هزار حج مانند حضرت موسی بجا آورده باشد، و هر کس بعد از نماز عشاء نظر کند چنان باشد که هزار حج مانند حج حضرت ختمی مرتبت به جا آورده باشد، از این قبیل موهومات و کفریات در این کتاب بسیار است، آخر چه معنی دارد شخص جاهل فاسقی به نقشی نگاه کند و خداوند هزار برابر حج سید انبیاء به آن اجر دهد.

از این قبیل اخبار موضوع و موهوم، که کاشف کفر راوی حدیث و دشمنی او با اسلام است. به اندازه‌ای زیاد است که اگر بنویسم، مثنوی هفتادمن کاغذ شود، و انسان خجالت می‌کشد، نقل کند. مسلماً غرض اینان استهزاء به قرآن و شریعت سیدالمرسلین بوده است: ﮋﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﮊ. (البقرة: ١٥).

حالا ملاحظه کنید به این اخبار موهومه، و عقاید فاسده، و اعمال رذیله عاقلی در دین اسلام می‌ماند؟ ...

ای مسلمانان چشم باز کنید و از خواب غفلت بیدار شوید! دین حقیقی اسلام را بشناسید، و میان حق و باطل فرق دهید، تا اسلام از میان نرود، و به رونق نخستینش باز گردد.

چرا مردم خارج از دین نشوند؟ دینی که پر از موهومات و خرافات شده و از آن جز نامی بیش نمانده است؟ مردم از چه راه وارد حقیقت دین شوند؟ با این شیادان و راهزنانی که در اسلام هست و خود بزرگ‌ترین حامی و مروج خرافاتند، مردم به چه وسیله آشنا به حقایق دین و شریعت سیدالمرسلین گردند؟

راه نجات پناه بردن به کتاب خدا و سنت ختمی پیغمبر است. اگر مسلمانان این دو مشعل نورانی را در دست بگیرند، در این بیابان ظلمانی طبیعت می‌توانند طی منازل کرده به سعادت برسند، وگرنه گرفتار غولان و شیادان خواهند شد و عاقبت هلاک خواهند گردید.

و صلى ‌الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين وختم ميكنيم كتاب را به دعاى شريف صحيفه ملكوتيه سجاديه.

و کان من دعائه ؛ بخواتیم الخیر.

يا من ذكره شرف للذّاكرين، ويا من شكره فوز للشّاكرين، ويا من طاعته نجاة للمطيعين، صلّ على محمّد وآله، واشغل قلوبنا بذكرك عن كلّ ذكر، وألسنتنا بشكرك عن كل شكر، وجوارحنا بطاعتك عن كلّ طاعة، فإن قدّرت لنا فراغاً من شغل فاجعله فراغ سلامة، لا تدركنا فيه تبعة، ولا تلحقنا فيه سامة، حتى ينصرف عنّا كتّاب السّيّئات بصحيفة خالية من ذكر سيّئاتنا، ويتولّى كتّاب الحسنات عنّا مسرورين بما كتبوا من حسناتنا، وإذا انقضت أيّام حياتنا وتصرّمت مدد أعمارنا واستحضرتنا دعوتك الّتي لا بدّ منها ومن إجابتها، فصلّ على محمّد وآله واجعل ختام ما تحصي علينا كتبة أعمالنا توبة مقبولة لا توقفنا بعدها على ذنب اجترحناه، ولا معصية اقترفناها، ولا تكشف عنّا ستراً سترته على رؤس الأشهاد يوم تبلو أخبار عبادك، إنّك رحيم بمن دعاك، ومستجيب لمن ناداك.

مصادر در کتاب توحید عبادت

تفسیر روح‌البیان

تفسیر کشاف زمخشری

تفسیر طبری

تفسیر فخر رازی

تفسیر ابن‌الوسی

تفسیر مجمع‌البیان

تفسیر ابوالفتوح رازی

تفسیر صافی

تفسیر ملاحسین کاشفی

تفسیر بیضاوی

تفسیر ابن‌کثیر

تفسیر شیخ محمد عبده

اتقان سیوطی

کافی کلینی

وافی فیض

شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید

شرح نهج‌البلاغه ابن‌میسم

وسائل شیخ حر‌عاملی

جواهرکلام شیخ محمد حسن

صحیح بخاری

موطاء مالک

مفتاح دارالسعاده ابن‌قیم

ذکری شهید اول

من لا یحضره الفقیه ابن‌بابویه

قاموس مقدس مستر هاکس آمریکائی

مثنوی ملا محمد بلخی

کلیات سعدی

صحیفه سجاد حضرت زین‌العابدین

اسباب النزول واحدى

مقدمة تفسیر فرید وجدی

الصابئه قدیما و حدیثا سید عبدالرزاق حستی

بلوغ‌الادب ابن‌الوسی

ملل و نحل شهرستانی

طرایق الحقایق نایب الصدر

رجال کشی

شتاب میرزای قمی

فصل ابن‌حزم

سیره ابن‌هشام

سیره حلبی

مفردات راغب اصفهانی

نهایه ابن‌اثیر

فهرست ابن‌ندیم

فرق‌الفرق بغدادی

احیاءالعلوم غزالی

مدارج السالکین ابن‌قیم

اعلام‌الموقعین ابن قیم

شرح مواقف میرسید شریف

سبل‌السلام محمد بن اسماعیل صنعانی

سنن ابن‌ماجه

سنن ابی‌داود

مکاسب شیخ مرتضی

معتبر محقق

عیون اخبارالرضا صدوق

جنات الخلود آقا محمد رضا

تمدن قدیم فوستل‌دوکولانژ ترجمة نصرالله فلسفی

دائره‌المعارف فرید وجدی

نشو فکره الله سلامه موسی

فتح المجید شیخ عبدالرحمن

مناجات خواجه عبدالله انصاری

عكس علامه‌ی شهير مصلح کبير مرحوم شريعت سنگلچی



این مصلح کبیر عمر خود را در اعلای کلمة توحید و ترویج قرآن و مبارزه با خرافات صرف کرده و در سن 53 سالگی از این جهان فانی رحلت نمود. کتب بسیاری تألیف فرموده‌اند که إن شاء الله بزودی در دسترس عامة مسلمین و خواستاران حق و حقیقت گذارده خواهد شد.

اینک رباعئی را که آن فقید سعید در ذیل همین عکس خود مرقوم داشته‌اند در زير این تمثال نیز نگاشته می‌شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون عود نبود چوب بید آوردم |  | روی سیه و موی سپید آوردم |
| تو خود گفتی که ناامیدی کفر است |  | بر قول تو رفتم و امید آوردم |

وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

1. - وقیل لکل متباعد غریب ولکل شيء فیما بین جنسه عدیم النظیر غریب وعلیهذا قوله بدء الاسلام غریباً وقیل العلماء غرباء لقلتهم فیما بین‌الجهاد «مفردات راغب ص 364». [↑](#footnote-ref-1)
2. حمله‌ی دین: حاملان دین. [↑](#footnote-ref-2)
3. - راغب در مفردات می‌گوید، طاغوت عبادت از هر متعدی و هر معبودی غیر از خداست از این جهت است که ساحر و کاهن و صارف از طریق خیر را طاغوت می‌نامند و سیوطی در اتفاق می‌گوید طاغوت بلغه حبشه بمعنی کاهنست. [↑](#footnote-ref-3)
4. - یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - ابومسلم بحر اصفهانی در تفسیر این آیه می‌نویسد که مقصود از دو جمله اولی معبود است، و ما به معنای الذی آمده است، مثل اینکه بگوید من بتها را عبادت نمی‌کنم و شما خدا را، و در دو جمله اخری ما با فعل در تأویل مصدر است، یعنی عبادت من چون عبادت شما مبتنی بر شرک و ترک نظر نیست، و عبادت شما هم مانند عبادت من مبتنی بر یقین نیست. [↑](#footnote-ref-5)
6. - یعنی کسی بر گردن او حقی ندارد تا مقصود او از دادن مال ادای حق مردم باشد. [↑](#footnote-ref-6)
7. دختران الله. [↑](#footnote-ref-7)
8. عقيده اهل سنت در اين مورد اين است كه اينجا ساق حقيقى است كه به جلال و كمال خداوند لايق است. [↑](#footnote-ref-8)
9. - راغب اصفهانی می‌گوید نعم مختص به شتر است و جمعش انعام است و تسمیه شتر بنعم برای آنست که بزرگترین نعمتهائیکه عرب دارد شتر است، لکن نعم گفته می‌شود به شتر و گاو و گوسفند و بر آنها انعام اطلاق نمی‌شود، مگر وقتی شتر داخل آنها باشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. سنخ: به مانند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مراد از منک والیک، یعنی این قربانی عصائیست از تو و به این قربانی به تو تقرب می‌جوئیم. [↑](#footnote-ref-11)
12. - تطیر را به فارسی سره مرغوا می‌گویند. [↑](#footnote-ref-12)
13. - بعضی گفته‌اند در **«وكل انسان‌الزمناه طائره في عنقه».** طائر به معنی عمل است و گردن بعمل اختصاص داده شده به جهت اینکه گردن محل طوقی است که به گردن می‌اندازد و قدرت برداشتن آنرا ندارند. چنانکه می‌گویند گناه فلان بر گردن فلان است، یا مثلاً فلان کار را بکن گناهش به گردن من. [↑](#footnote-ref-13)
14. - تفأل را به فارسی سره «مروا» می‌نامند. [↑](#footnote-ref-14)
15. رستگارانند. [↑](#footnote-ref-15)
16. اشكالي ندارد. [↑](#footnote-ref-16)